

فصلنامه تخصصی
زبان و شناخت

زبان و شناخت

سال دوم - شماره دو
بهار و تابستان ۱۳۹۶

زبان و شناخت

دوفصلنامه علمی-تخصصی

سال دوم، شماره دو، بهار و تابستان ۹۶

شماره مجوز ۱۹۳۵/۱۹۷۸۲

انجمن علمی دانشجویی زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)

صاحب امتیاز

فاطمه شاهرودی شهرکی

مدیرمسئول

امیر قربان‌پور

سردبیر

اعظم میکده

مدیر اجرایی

اعضای هیئت تحریریه:

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر فردوس آفاکل‌زاده

استاد گروه زبان فرانسه دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حمیدرضا شعیری

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر عالیبه کرد زعفرانلو کامبوزیا

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر ارسلان گلغام

دانشیار گروه روان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر پرویز آزاد فلاح

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حیات عامری

استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر خدیجه حاجیان

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سحر بهرامی

دانشور گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

اردشیر ملکی مقدم

ویراستار فنی: فاطمه فولادی

ویراستاران علمی: فاطمه شاهرودی شهرکی، امیر قربان‌پور

طراح جلد، صفحه آرایی و ناظر فنی چاپ: محمد محرابی

چاپ و صحافی: روز

نشانی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه زبان‌شناسی.

پست الکترونیک: languagecognition@yahoo.com

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

این نشریه دارای مجوز شماره ۱۹۳۵/۱۹۷۸۲ در تاریخ ۱۳۹۵/۰۷/۰۴ از

معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است.

فهرست مطالب

	زبان و جهانی شدن از دیدگاه تحلیل گفتمان: بررسی و نقد دو کتاب «زبان و جهانی شدن» و «گفتمان»	
۵	روزبه مرادی	پژوهش یا سرقت؟! مسئله این است
۱۹	مهدی سجادی	گفتمان‌های مخرب در بازنمایی محیط زیست: حیوانات در قالب دنیایی نمادین
۲۹	آرن استیبی / برگردان: امیر قربان پور	زبان و مغز
۵۱	مایکل تی. اولمن / برگردان: مرضیه صمیمی فر	ره آورد سفر: گفتگویی با دکتر ارسلان گلفام
۷۷	مصاحبه و تنظیم: پری‌ناز دادرس	
۸۷	چکیده انگلیسی مقالات	

A Cognitive Approach to the Polysemic Verb /ʃekastan/ in Persian 1
Arsalan Golfam, Fatemeh Shahverdi

زبان و جهانی شدن از دیدگاه تحلیل گفتمان: بررسی و نقد دو کتاب «زبان و جهانی شدن» و «گفتمان»

روزبه مرادی^۱

کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران

چکیده

در این مقاله، دو رویکرد اخیر در مسئله زبان و جهانی شدن^۲ از دیدگاه نظری و تجزیه و تحلیل گفتمانی مورد بحث قرار گرفته است. کتاب فرکلاف با عنوان زبان و جهانی شدن، مباحث زیادی در زمینه گفتمان جهانی شدن را پوشش داده و سعی در ترکیب اقتصاد سیاسی فرهنگی با تحلیل گفتمان انتقادی^۳ دارد. در کتاب تألیف شده توسط بلومارت، یک مطالعه مقدماتی از گفتمان آورده شده که متشکل از رویکرد قوم‌گرایانه‌ای^۴ است که تحت تأثیر پیشینه او در زبان‌شناسی انسانی و زبان‌شناسی اجتماعی آمریکا است. در رویکرد بلومارت، مسئله جهانی شدن در تمامی سطوح تجزیه و تحلیل نمود پیدا کرده، چرا که شرایط شیوه‌های زبانی در جامعه امروز را این مسئله شکل می‌دهد. در دو کتاب، تجزیه و تحلیل‌های زیادی با در نظرگیری زوایای مختلف موضوعی و جغرافیای فرهنگی ارائه شده است؛ در حالی که فرکلاف بر نماینده بودن زبان، به عنوان ابزاری برای تحلیل متنی از گفتمان جهانی شدن، تأکید دارد، بلومارت تحلیل خود را به ایجاد موجودی‌های زبان و انتشار نابرابر شیوه‌های زبانی در دنیای جهانی شده، اختصاص داده است. در هر دو مورد، نکات زیادی برای خوانندگانی ارائه شده است که زمینه‌های تحقیقاتی متفاوتی در علوم اجتماعی داشته و به نمودهای زبانی جهانی شدن علاقه‌مند هستند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی اجتماعی^۵، تحلیل گفتمان، گفتمان جهانی شدن، فرکلاف، بلومارت.

¹ E-mail: info@rmoradi.ir

² Globalization

³ Critical Discourse Analysis (CDA)

⁴ Ethnographic

⁵ Sociolinguistics

۱. مقدمه: تصویری واضح از جهانی شدن

قابل توجه است کتابی که توسط نویسنده بریتانیایی نرمن فرکلاف^۱ درباره زبان و جهانی شدن تألیف شده و، مطابق توضیحات روی جلد، در بریتانیا به چاپ رسیده، از املائی آمریکایی برای نوشتن کلمه جهانی شدن (globalization) در عنوان استفاده کرده است. در همان زمان، کتابی دیگر از جان بلومارت^۲ با عنوان گفتمان، از املائی بریتانیایی (globalisation) این کلمه استفاده می‌کند.^۳ هر دو کتاب توسط ناشران بریتانیایی روتلج^۴ و کمبریج^۵ به چاپ رسیده‌اند که در واقع انتشاردهنده منابع دانشگاهی به زبان انگلیسی در سطح جهان هستند.

این مشاهدات اندک کافی است تا اصل موضوع زبان و جهانی شدن قابل لمس باشد. چرا یک موسسه نشر بریتانیایی (روتلج) برای چاپ کتاب تألیف شده توسط یک نویسنده بریتانیایی از املائی آمریکایی استفاده می‌کند؛ درحالی که یک موسسه بریتانیایی دیگر (انتشارات دانشگاه کمبریج) برای کتاب نوشته شده توسط مؤلف بلژیکی که وفاداری خود را به زبان‌شناسی آمریکایی با اهدای کتابش به دو محقق برجسته، دل هایمز^۶ و جان گامپرز^۷ نشان داده، از املائی بریتانیایی بهره می‌برد. در واقع، بلومارت در تفسیر مسئله زبان‌شناسی اجتماعی و جهانی شدن (۲۰۰۳) که در شماره ویژه مجله زبان‌شناسی اجتماعی^۸ به چاپ رسیده، املائی آمریکایی را انتخاب کرده است. ناشر این مجله، نیکلاس کوپلند^۹، املائی بریتانیایی را برای عنوان مقالات برگزیده ولی در طول متن نویسندگان را

¹ Norman Fairclough

² Jan Blommaert

^۳ این مسئله پیچیده‌تر از تفاوت املائی آمریکایی و بریتانیایی است، چرا که در بریتانیا -ise/-isation با حرف z هم‌صدا است. لغت‌نامه آکسفورد به‌عنوان مرجع استانداردسازی، از یک راهکار مبتنی بر ریشه‌شناسی لغت استفاده می‌کند به این صورت که استفاده از -ize/-ization برای تمامی لغات با ریشه یونانی یا لغات جدید مشتق شده جایز است و در مواردی که ریشه لغت به‌وضوح -ise/-isation را نشان می‌دهد، از این ترکیب استفاده می‌شود. نوشته‌های ملی انگلستان نشان می‌دهد که استفاده از s در این گونه پایان‌بندی‌ها کاملاً رایج بوده و مخالف استفاده فراگیر از ize/ization و حتی yze در انگلیسی آمریکایی است. (پیترس، ۲۰۰۴: ۲۹۸-۲۹۹)

⁴ Routledge

⁵ Cambridge

⁶ Dell Hymes

⁷ John Gumperz

⁸ Journal of Sociolinguistics

⁹ Nikolas Coupland

مختار به استفاده از هر دو املا کرده است.

اختلاف میان S و Z در املاي انگلیسی، یکی از نمادی‌ترین تفاوت‌هایی است که خوانندگان می‌توانند به وسیله آن املاي انگلیسی آمریکایی را از انگلیسی بریتانیایی تشخیص دهند. لذا، املاي کلمه «جهانی‌شدن»، تصویر واضح‌تری نسبت به تعاریف کلیشه‌ای استفاده شده در توصیف فرایندهای اجتماعی، به دست می‌دهد. می‌توان دلایلی که نشریات روتلج و کمبریج از املاهای متناظر استفاده کرده‌اند را مورد بررسی قرار داد: (۱) جذب بازار علمی در مقیاس جهانی؛ (۲) نشان دادن تاریخچه طولانی خود به عنوان یک موسسه انتشار بریتانیایی؛ (۳) تسهیل جستجو در موتورهای جستجوی اینترنتی؛ و ... از این مثال می‌توان برای تأکید بر اهمیت در نظرگیری مسئله جهانی‌شدن از دیدگاه مطالعات زبانی، و برعکس، بررسی شیوه‌های زبانی از نقطه نظر جهانی‌شدن، استفاده کرد. در هر دو کتاب به این رابطه پرداخته شده، ولی تنها فرکلاف از این تکیه‌کلام در عنوان کتاب خود استفاده کرده و صریحاً کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است. تصمیم نگارنده مبنی بر بحث در مورد کتاب گفتمان بلومارت به این دلیل است که نویسنده شرایط جهانی‌شدن را به یک اصل همه‌گیر تبدیل کرده که در سایر جنبه‌های نظری رویکردش نمود پیدا کرده است (بلومارت، ۲۰۰۵: ۱۵). برای حفظ پیوستگی موضوع و اختصار، تمرکز اصلی بر روی کتاب فرکلاف خواهد بود و تنها بخش‌هایی از کتاب بلومارت بحث می‌شود که مربوط به چگونگی پرسیدن سؤالات سازنده در مورد زبان و جهانی‌شدن، هستند.

۲. تحلیل گفتمانی به عنوان ابزاری بین‌رشته‌ای در تحقیقات اجتماعی

هر دو نویسنده، در بررسی زبان و مسئله جهانی‌شدن دیدگاه نظری مشترکی دارند: تحلیل گفتمانی با التزام به نظریات اجتماعی. ماهیت بین‌رشته‌ای این التزام باعث شده که هر دو کتاب برای بحث در زمینه تحقیقات اجتماعی، مورد توجه قرار گیرند. در ارزیابی بلومارت (همان: ۲۱)، فرکلاف یکی از چهار محقق برتر مکتب تحلیل گفتمان انتقادی است و کتاب‌های مهمی در زمینه بحث‌های نظری گرایش خود منتشر کرده است که از آن جمله می‌توان به زبان و قدرت^۱ (۱۹۸۹)، گفتمان و تغییر

^۱ Language and Power

اجتماعی^۱ (۱۹۹۲) و گفتمان رسانه^۲ (۱۹۹۵) اشاره کرد. عقیده اصلی در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی این است که گفتمان یکی از جنبه‌های زندگی اجتماعی و در ارتباط با سایر جنبه‌ها است و برای درک چگونگی مشارکت آن در شکل‌دهی زندگی اجتماعی و روابط قدرت‌های دخیل در این فرایند، به تجزیه و تحلیل زبانی متن نیاز است (فرکلاف، ۲۰۰۶: ۹-۱۰).

در کتاب زبان و قدرت، فرکلاف به ترکیب اقتصاد سیاسی فرهنگی و تجزیه و تحلیل گفتمان می‌پردازد، همان‌طور که نویسنده در مقدمه نیز به آن اشاره کرده است (همان: ۱-۱۳). با مطرح کردن نظریه اقتصادی سیاسی که در آن بیان می‌شود نظام‌های اقتصادی به صورت سیاسی تعبیه شده‌اند و موضوعات سیاسی و اقتصادی به صورت اجتماعی ایجاد شده‌اند، فرکلاف سعی دارد ارتباطی سازنده با تحلیل گفتمان انتقادی برقرار کند. این ساختار اجتماعی تا حدودی یک فرایند استدلالی به شمار می‌رود، لذا می‌توان از تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان یک ابزار تحلیلی استفاده کرد که جنبه‌های مرتبط با زبان پدیده سیاسی اقتصادی جهانی شدن را پوشش می‌دهد. در رهیافت فرکلاف، موضوعات مرتبط با زبان به معنی تمامی گفته‌ها و نوشته‌ها درباره جهانی شدن است (همان: ۵)؛ نویسنده مؤلفه‌های مختلف زیر را برای استخراج منابع خود تعیین کرده است: تحلیل دانشگاهی، آژانس‌های دولتی و غیردولتی، رسانه، و مردم عادی. لذا شاکله اصلی شامل منابع متنی است که به طور مشخص با فرایند جهانی شدن سروکار دارند.

بلومارت دغدغه متفاوتی دارد و در قسمت مقدمه به انتقاد از تحلیل گفتمان انتقادی می‌پردازد تا بتواند تحلیل گفتمانی خود را در قالب تحقیقی در مورد سنت قومی و به عنوان رقیبی برای رویکرد فرکلاف، پایه‌گذاری کند، و در تلاش است تا مطالعات زبانی را به نظریه اجتماعی پیوند دهد. او خلاصه‌ای از تحولات و شایستگی‌های تحلیل گفتمان انتقادی در فصل دوم کتاب گفتمان ارائه می‌دهد (بلومارت، ۲۰۰۵: ۲۱-۳۸)، که به دلایل واضحی کاملاً عادلانه نیست^۳، و در آن از سه جنبه به انتقاد از این رویکرد می‌پردازد: (۱) تمرکز بر گفتمان زبانی به قیمت نادیده گرفتن تولید و

^۱ Discourse and Social Change

^۲ Media Discourse

^۳ از نقطه نظر تحلیل گفتمانی، می‌توان بیان داشت که موقعیت یک موضوع خاص در حیطه نوع بیان قرار دارد و توصیفات سلیقه‌ای نشان از شرایط گفتمانی خاصی دارد. برای مثال، موقعیت یک موضوع مشابه، با نوع خاصی از گفتمان همراه است.

دگرگونی زبان و درک آن توسط مخاطبان متفاوت؛ ۲) تمرکز بر جوامع جهان اول؛ ۳) فقدان چشم‌انداز تاریخی از تحول گفتمان‌های خاص. مروری بر کتاب فرکلاف نشان خواهد داد که آیا این انتقاد در مورد آخرین نوشته او در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی صحیح است یا خیر. نکته مهم‌تر، آشکار شدن شباهت‌ها و اختلافات مهم نظری میان دو رویکرد در زمینه زبان و جهانی شدن به صورت تحلیلی است.

۳. زبان و جهانی شدن از نگاه فرکلاف

رساله فرکلاف دارای دو بخش است که عبارت‌اند از مطالعه روش که در فصل‌های ۱ و ۲ آمده و بخش تجربی که در فصل‌های ۳ تا ۷ بیان شده که در آن نویسنده مثال‌های مختلفی از گفتمان جهانی شدن را تحلیل کرده و آن‌ها را با توجه به معیارهای مختلف از قبیل مؤلفه‌های گفتمانی، موضوعی و جغرافیایی دسته‌بندی کرده است.

۳-۱. مروری بر تحقیقات دانشگاهی

فصل ۱ شامل مروری بر تحقیقات دانشگاهی انجام‌شده در حوزه علوم اجتماعی درباره مسئله جهانی شدن است (فرکلاف، ۲۰۰۶: ۱۴-۲۶). فرکلاف با بررسی پژوهش هلد^۱ و همکاران (۱۹۹۹) تفاوت میان فراج جهانی‌ها، شک‌گراها و تحول‌باوران را درباره مسئله جهانی شدن از زوایای مختلف بررسی می‌کند. درحالی‌که فراج جهانی‌ها معتقدند یک بازار جهانی واحد در حال توسعه جایگزین تمام تشکیلات ملی خواهد شد، اعتقاد شک‌گراها این است که هیچ اتفاق جدیدی در حال وقوع نیست و دیدگاه تحول‌باوران در میانه این دو رویکرد قرار دارد. در ادامه، فرکلاف این دیدگاه‌ها را از منظر گفتمان، به‌عنوان یک مؤلفه ساختاری از جهانی شدن، با یکدیگر مقایسه می‌کند تا بر سازگاری آن‌ها با رویکرد خود تأکید نماید.

او دیدگاه عینی‌گراها (معمولاً فراج جهانی‌ها) را به‌عنوان رویکردی که کمترین تمایل را به سمت ساختارهای گفتمانی دارد، شناسایی می‌کند. دیدگاه لفظی علاقه ویژه‌ای به استفاده راهبردی از گفتمان جهانی شدن به‌منظور توجیه تصمیمات نه‌چندان قابل قبول سیاسی یا اقتصادی دارد درحالی‌که

^۱ Held

ایدئولوگ‌ها بر استفاده راهبردی از گفتمان برای حفظ سلطه‌طلبی متمرکز هستند. دو دیدگاه آخر معمولاً با رویکرد شک‌گرایی همراه هستند. با وجود اینکه فرکلاف علاقه ویژه‌ای به دیدگاه‌هایی دارد که گفتمان نئولیبرالی از جهانی‌شدن را به‌عنوان یک گفتمان ایده‌بخش برای مخدوش کردن واقعیت به حساب می‌آورند، او تلاش می‌کند تا بر واقعیت‌گرایی در رویکرد ساختارگرایانه‌اش تأکید کند تا از راهکارهای تحلیل گفتمان در برابر انتقادات فراوان حفاظت نماید.

قسمت پایانی فصل مقدمه به دیدگاه ساختارگرایانه نویسنده اختصاص یافته است که در آن التزام نویسنده به تحلیل گفتمان انتقادی صریحاً بیان شده است. در این قسمت، فرکلاف به برخی از گرایش‌های موجود در رویکرد خود از قبیل اهمیت عوامل، ساده‌سازی راهبردهای گفتمان جهانی‌شدن، تغییرات مقیاس و فرایند این تغییر، ساختار اجتماعی فضا-زمان، قلمرو زدایی و بازتعریف قلمروها و اختلاط فرهنگی می‌پردازد. اکثر این جنبه‌ها در قالب تحلیل گفتمان انتقادی تفسیر و در تحلیل فرکلاف استفاده می‌شوند ولی به شکل جامع و اصولی در کتاب تبیین نشده‌اند.

۳-۲. تحلیل گفتمان انتقادی و اقتصاد سیاسی فرهنگی

در فصل ۲، فرکلاف به معرفی چارچوب نظری خود می‌پردازد. بدین منظور، اقتصاد سیاسی فرهنگی (همانند جسوپ^۱، ۲۰۰۴؛ یا جسوپ و سام^۲، ۲۰۰۱)، که یکی از دیدگاه‌های مطرح‌شده در فصل ۱ در مورد جهانی‌شدن است، را با نسخه تحلیل گفتمانی خود ترکیب می‌کند. او ساختارهای اجتماعی، فعالیت‌های اجتماعی و رخداد‌های اجتماعی را به‌عنوان سطوح مختلف انتزاع دسته‌بندی می‌کند، به‌طوری‌که ساختارهای اجتماعی نشان‌دهنده شرایط اجتماعی بلندمدت، رخداد‌های اجتماعی لحظاتی از زندگی اجتماعی و فعالیت‌های اجتماعی راه نهادینه‌شده انجام کارها هستند. تمام سطوح زندگی اجتماعی لحظات نمادینی دارند که جنبه‌های گفتمانی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. در سطح فعالیت‌های اجتماعی، فرکلاف مراتب عملی گفتمان که متشکل از گفتمان، ژانرها و سبک‌های مختلف است، را برمی‌شمارد. در این ساختار، گفتمان در ارتباط با نمایش دادن ژانر مربوط به کش ارتباطی و سبک، راهی برای بودن است لذا جنبه‌های هویتی را مشخص می‌کند. فرکلاف ادعا می‌کند که جهت تعیین چگونگی تشکیل مراتب گفتمان توسط سطوح مختلف و تعامل

¹ Jessop

² Sum

با سایر جنبه‌های فعالیت‌های اجتماعی، انجام یک تحلیل متنی دقیق ضروری است. با اضافه نمودن مفاهیم مقیاس و تغییر مقیاس می‌توان به چالش نظری خاص جهانی شدن و فرآیندهای منتج‌بازایی متن (وضعیت) پرداخت. به عبارت دیگر، جنبه حیاتی جهانی شدن متجانس شدن نیست بلکه تغییرات در چارچوب مرجعی است که به تعامل فعال و تفسیر مجدد موارد و فعالیت‌های شناور در وضعیت جدیدشان منتهی می‌شود.

۳-۳. گفتمان‌های جهانی شدن و تحلیل متنی آن‌ها

فصل‌های ۳ تا ۷ به تجزیه و تحلیل متنی گفتمان‌های جهانی شدن اختصاص دارد که حاصل مطالعه کشورها و عناوین متعددی است. برای انجام این مطالعه گسترده، فرکلاف هم از تحقیقات خود و هم مطالعات دیگران استفاده کرده است. برای شروع، فرکلاف در فصل ۳، با عنوان گفتمان جهانی شدن، متون تولیدی توسط مراکز عمومی (دولتی و غیردولتی) را که به گفتمان‌های مختلف جهانی شدن پرداخته‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهد (همان: ۳۹-۶۳). این قسمت، از دید فرکلاف، معرف گفتمان غالب نئولیبرال و برخی دیدگاه‌های دیگر است. در انتها، فرکلاف رابطه نزدیک میان گفتمان جهانی شدن و اقتصاد دانش‌محور، را نشان می‌دهد و در فصل ۴ به تحلیل عمیق‌تر آن می‌پردازد.

فصل ۴، با عنوان تغییر مقیاس دولت-ملت، نیز عمدتاً به آژانس‌های عمومی پرداخته و از مرحله گذار کشور رومانی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و آماده‌سازی برای پیوستن به اتحادیه اروپا، به عنوان مثالی برای نشان دادن اثرات تغییر مقیاس نام می‌برد (همان: ۶۴-۹۶). با تحلیل مدارک مربوط به اصلاح آموزش عالی و فرایند بولونیا^۱، فرکلاف چگونگی عملکرد مقیاس‌های مختلف در این حوزه را نشان می‌دهد: گفتمان جهانی اقتصاد دانش‌محور، اصلاحات بولونیا در آموزش عالی در اتحادیه اروپا و ساختارهای دانشگاه ملی در رومانی. تمرکز اصلی بر روابط درون گفتمانی متعاقب و پیاده‌سازی دقیق عناصر گفتمان‌ها در رومانی است.

فصل ۵، با عنوان رسانه، واسطه و جهانی شدن، به تحلیل رسانه به عنوان مؤلفه‌ای دیگر از جهانی شدن پرداخته و رسانه‌های جمعی به عنوان اولین نقاطی که بحث‌ها پیرامون جهانی شدن را

¹ Bologna

منتشر می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد (همان: ۹۷-۱۲۰). فرکلاف از سه مثال برای بحث در مورد «قانون اساسی جزئی در یک جمع جهانی» از طریق رسانه جمعی، استفاده می‌کند. دو مثال اول مجدداً به رومانی مربوط هستند و اثر تغییر مقیاس در زمینهٔ برند سیاسی و ایجاد هویت جنسی زنان در نسخهٔ رومانیایی مجله *Cosmopolitan* را نشان می‌دهد. در هر دو مورد، راهبردهای رسانه‌های جهانی یا محصولات در مکتب جدید آن‌ها و برای یک بازار به‌خصوص تحلیل می‌شوند. مثال پایانی به تحلیل حادثهٔ ۱۱ سپتامبر از منظر رنج از راه دور در تلویزیون می‌پردازد و ادعا می‌کند که «نبود معنا» در ابتدای حادثه به‌سرعت با گفتمانی پر شد که تفسیر اخلاقی اندکی از حوادث داشت.

فصل ۶ به مسئلهٔ جهانی‌شدن در سطح خرد پرداخته و مثال‌هایی از واکنش مردم عادی به جهانی‌شدن آورده است (همان: ۱۲۰-۱۳۹). در مثالی، تخصیص گفتمان اقتصاد جهانی توسط کارگران بی‌کار در شمال شرقی انگلستان ذکر شده است. در مثال دوم نشان داده می‌شود که چگونه شاکیان محلی در مجارستان از گفتمان جهانی‌شدن در یک مبارزه علیه ساخت کورهٔ سوزاندن زباله توسط سرمایه‌گذار خارجی، استفاده می‌کنند. مثال آخر مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی در یک صنعت حساس محیط زیستی در تایلند است و ابعاد اضافه‌تری شامل یک آژانس غیردولتی جهانی و تداخل آن با شاکیان محلی نیز دارد که باعث پیچیده‌تر شدن انتشار و استفاده از گفتمان جهانی‌شدن در کمپین مخالف ساخت‌وساز نیروگاه زغال‌سنگ می‌شود.

فصل ۷، با عنوان جهانی‌شدن، جنگ و تروریسم، گفتمان جنگ و ترور و رابطهٔ آن با گفتمان جهانی‌شدن را تحلیل می‌کند (همان: ۱۴۰-۱۶۱). فرکلاف، جهان‌بینی مانویان^۱ را به‌عنوان یک راهبرد گفتمانی فراگیر معرفی می‌کند که در آن اقدامات جدید علیه تروریسم که تهدیدی برای دموکراسی است، را توجیه می‌کند. فرکلاف این گفتمان را به‌عنوان ادامهٔ گفتمان اقتصادی جهانی‌شدن در نظر گرفته که، از دید او، در نهایت به حفظ سلطهٔ ایالات متحده کمک می‌کند.

۴. زبان و جهانی‌شدن از دید بلومارت

کتاب گفتمان بلومارت مقدمه‌ای بر مطالعهٔ گفتمان است که از جهانی‌شدن به‌عنوان یک ابزار تئوری

¹ Manichean

برای نگاه تازه به زبان در جامعه و رابطه آن با سایر فعالیت‌های اجتماعی استفاده می‌کند. او کتاب را حول مفاهیم نظری تنظیم کرده و از جداسازی نظریه و تحلیل اجتناب می‌کند و از ترکیب آن‌ها برای پیشبرد استدلال خود استفاده می‌کند.

۴-۱. موضع نویسنده و شیوه نظری

مقدمه به موضع‌گیری نویسنده اختصاص دارد که در آن، نویسنده خود را یک محقق در زمینه قوم‌شناسی معرفی کرده و با الهام از زبان‌شناسی انسانی و زبان‌شناسی اجتماعی، از رویکرد تحلیل گفتمان بهره گرفته است (بلومارت، ۲۰۰۵: ۱-۲۰). بعد از بحث و ارزیابی تحلیل گفتمان انتقادی در فصل دوم، بلومارت به تبیین دیدگاه خود در زمینه موضوعات مورد علاقه سایر محققان در دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی، می‌پردازد (همان: ۲۱-۳۸). موضوعاتی که به ترتیب در فصل‌های ۳ تا ۸ آمده‌اند، عبارت‌اند از: متن و زمینه، زبان و نابرابری، انتخاب و تشخیص، تاریخ و فرایند، ایدئولوژی و هویت. او کتاب را با بررسی کلی رابطه گفتمان با علوم اجتماعی به پایان می‌رساند. بلومارت برای ادغام جهانی شدن در تحلیل گفتمانی خود، از مفهوم فضا استفاده کرده است. مانند فرکلاف، او نیز از مراتب گفتمانی برای توصیفی قاعده‌مند استفاده می‌کند که گفتمان‌ها بر اساس آن‌ها ساخته شده‌اند. او مراتب کلان گفتمان را تکمیل می‌کند و در این مسیر از قواعد کروسکریتی^۱ (۲۰۰۰)، که او رژیم‌های زبانی می‌نامد، به همراه علائم اندیسی استفاده می‌کند. مورد آخر به تعبیه تغییرات زبانی در سطح کلان درون هنجارها و ارزش‌های جامعه اشاره دارد که به تغییرات زبانی و سطح معنی یک سخن استناد می‌شوند. برای ساخت این مفهوم اجتماعی، او سطوحی از تاریخ‌گرایی را به عنوان نظامی با لایه‌بندی زمانی اضافه می‌کند؛ هدف بلومارت از این کار جذب گفتمان توسط سخنرانان مختلف و مخاطبان بیشتر است چرا که لایه‌های تاریخی موهبتی برای گفتمان‌های مختلف در زمان تفسیر هستند.

این فضای نظری پیچیده توسعه‌یافته در کتاب دائماً از زاویه جهانی شدن مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، برای هر مفهوم بحث‌شده، بلومارت پیامدهای توجه به برخی از گونه‌های زبانی و گفتمان‌ها در سطح جهان را برجسته می‌کند. از طرفی، او ادعا می‌کند که گونه‌های محلی

^۱ Kroskrity

باید به طور مساوی از زاویه جهانی شدن تحلیل شوند. اگر این گونه‌ها از زمینه معمول خود بیرون کشیده شوند چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر یک گونه جهانی به فضای آن‌ها وارد شود، چه تأثیری بر آن‌ها دارد؟ و وارد شدن سایر گونه‌ها از طریق گردش جهانی مردم به نظام‌های محلی چه تأثیری داشته و چگونه موجودی زبانی آن‌ها را متأثر می‌کند؟

۲-۴. تحلیل‌های نمونه

در اینجا برخی سؤالاتی که توسط بلومارت تحلیل شده‌اند بحث خواهد شد تا کانون تحقیقات او مشخص شود. در فصل انتخاب و تشخیص، بلومارت به بررسی احتمالات و محدودیت‌های جملاتی که می‌توان در یک لحظه خاص از فضا و زمان گفت و متوجه شد، می‌پردازد (همان: ۹۸-۱۲۴). او مثالی از مدارک تولیدی در نوانخانه‌ای در بلژیک آورده که طی آن یک پناه‌جو ادعا می‌کند که از کشور آفریقایی بروندی آمده است؛ و با تحلیل ساختارها و گسترش سواد چندگانه، سندی ایجاد می‌کند که قادر به راستی‌آزمایی ادعای پناه‌جو باشد. بلومارت نشان می‌دهد که چگونه این متن‌ها شکل گرفته‌اند، چگونه با فعالیت‌های محلی ارتباط دارند و چگونه نشان از نخبه بودن مؤلف خود دارند. او سپس این فعالیت‌های متنی را از منظر شاخص‌های پیوستگی، صحت و حقیقت در اروپای غربی مقایسه کرده که باعث می‌شود جذب این فعالیت‌ها، که بلومارت آن را واج‌شناسی می‌نامد، در فضای گفت‌مانی متفاوت بسیار مسئله‌دار و به‌نوعی غیرممکن شود.

در فصل هویت، بلومارت، مطابق روند اخیر در زبان‌شناسی اجتماعی تعاملی (برای مثال اکرت^۱، ۲۰۰۵)، استدلال می‌کند که تغییرات زبانی تنها بازتابی از گروه‌های اجتماعی یا نژادی نیست (همان: ۲۰۳-۲۳۲)، بلکه این هویت در واقع تعاملی پیچیده‌تر از موجودی‌های زبانی و سایر فعالیت‌های اجتماعی است و لذا باید آن را در قالب سازنده‌تری مورد ملاحظه قرار داد. او با آوردن مثالی پیامدهای جهانی شدن در فعالیت‌های زبانی خرد را نشان می‌دهد؛ بدین منظور، به تحلیل تعامل یک مجری با مخاطبانی که در یک شبکه رادیویی دانشگاهی در کیپ‌تاون^۲، آفریقای جنوبی، شرکت کرده‌اند، می‌پردازد. صدای مجری را می‌توان با گونه‌های متفاوت شامل انگلیسی معیار، انگلیسی سیاه‌پوستان، انگلیسی عامیانه و محلی شنید (یا بهتر، از نسخه رونوشت خواند). تحلیل

¹ Eckert

² Cape Town

نشان از یک تعامل پیچیده بین گونه‌های محلی و جهانی با ارزش‌های وابسته متفاوت دارد و نشان می‌دهد که مجری آفریقایی جنوبی چگونه از این ارزش‌ها به صورت قاعده‌مند و خلاقانه در اجرای خود بهره می‌برد.

۵. ارزیابی

میان دیدگاه‌های فرکلاف و بلومارت برخی شباهت‌های گفتمانی وجود دارد که با توجه به این واقعیت که هر دو از منظر تحلیل گفتمانی به جهانی‌شدن نظر دارند، تعجب‌برانگیز نیست. تأکید بر روابط فضایی و تغییر مقیاس آن‌ها یک مورد است. مورد دیگر تأکید بر اهمیت مکانیسم تغییر مکتب است که به صورت گسترده گفتمان‌ها و فعالیت‌های زبانی را دگرگون می‌کند.

۵-۱. گفتمان جهانی شدن

با این حال، تفاوت مهمی میان دو رویکرد وجود دارد که باعث شده آن‌ها بیشتر از آنکه رقیب یکدیگر باشند، مکمل هم در یک موضوع تحقیقاتی مشترک باشند؛ هرچند می‌توان ادعا کرد که نبرد بر سر موضوع تحقیقاتی مرتبط، شدید است. فرکلاف بر گفتمان‌های مختلف جهانی‌شدن از منظر اقتصادی سیاسی تمرکز دارد و ابزاری برای تحلیل جنبه‌های نمادین آن‌ها ارائه می‌دهد. این رویکرد باعث می‌شود که تحلیل انجام‌شده در سطح کلان با مراتب بالای گفتمان، به جای سست شدن توسط پدیده جهانی‌شدن، استوار باقی بماند. رساله او بر موقعیت‌هایی که گفتمان جهانی‌شدن در حال کار یا آغاز شدن است تمرکز می‌کند تا نحوه کار آن در حضور عوامل مختلف و در کشورهای گوناگون را توضیح دهد.

همچنین، فرکلاف دگرگونی گفتمان در سطح کلان تحلیل را پوشش می‌دهد. برای شناسایی گفتمان تروریسم به عنوان ادامه گفتمان جهانی، او پیشنهاد می‌کند که چشم‌انداز بلندمدت‌تری استفاده شود، ولی اختصار فصول این اجازه را نمی‌دهد که تحلیل جزئی‌تری به عمل آید. مسئله‌ای که مورد بررسی قرار نگرفته شرایط مادی زبان در ارتباط با جهانی‌شدن است. در عوض، به نظر می‌رسد که فرکلاف به توانایی نمادین زبان و کارکرد آن در حوزه ساخت گفتمان بیش از اندازه اعتماد کرده است که این مسئله باعث شده تا نسخه خود از تحلیل گفتمان انتقادی را بدون تغییر زیادی در

نوع جدیدی از گفتمان نیز به کار برد.

۵-۲. زبان در جامعه تحت تأثیر جهانی شدن

در دیدگاه بلومارت، گفتمان جهانی شدن عنوان تحقیقات نیست، بلکه جهانی شدن برحسب پیامدهای آن بر کاربرد زبان بررسی می شود. به عبارت دیگر، کانون تحقیقات عنصر اجتماعی زبان و چگونگی تغییر آن در شرایط متغیر جهانی شدن است. نویسنده برای بررسی کاربرد زبان در مقیاس خرد به تحلیل موجودی زبان و در مقیاس کلان به تحلیل ایدئولوژی های زبان می پردازد. توجه ویژه بلومارت به خصوصیات کاربرد زبان در سطح خرد از پیشینه او در زبان شناسی انسانی و اجتماعی آمریکا نشأت گرفته و منجر به تمرکز بیشتر در حوزه موجودی های زبان می شود و، با توجه به موضع مردم و زمینه سخن، دسترسی آن ها به راه های خاص شناخت را تسهیل می کند. تمرکز بر دسترسی مردم به موجودی های زبان و رواج آن ها در زمینه های مختلف، بر ارتباط شیوه های زبانی با نابرابری اجتماعی تأکید دارد که یک عامل کلیدی در تحلیل بلومارت به شمار می رود.

۵-۳. نقشه برداری های جغرافیایی و ارائه زبان ها

سرانجام، لازم به ذکر است که دو کتاب کانون جغرافیایی متفاوتی دارند که بخشی از این تفاوت ناشی از زمینه های تخصصی محققان است. در حالی که تمرکز فرکلاف بر نمونه هایی از آمریکا، آسیا، اروپای غربی و دو کشور تازه ملحق شده به اتحادیه اروپا (یعنی رومانی و مجارستان) است، بلومارت به بررسی مثال هایی از آفریقا و اروپای غربی پرداخته است. از طرفی، هر دو کتاب شامل مثال هایی از زبان های غیر انگلیسی هستند. فرکلاف از دو متن کوتاه رومانیایی برای نشان دادن کاربرد لغات انگلیسی جهانی شده مانند *outsourcing* و *competition* استفاده کرده است. سایر مثال ها یا به زبان انگلیسی هستند یا بدون نمایش زبان اصلی و بدون ذکر اینکه ترجمه رخ داده است، بازتولید شده اند. بلومارت از مدارکی که در نوانخانه تولید شده و قسمتی هایی از آن به زبان سواحیلی به همراه انگلیسی و فرانسوی بومی نوشته شده، استفاده کرده است (بلومارت، ۲۰۰۵: ۱۱۷). او به طور خاص به مسئله ترجمه این اسناد به زبان هلندی، مطابق درخواست مسئولین، اشاره کرده و تقابل میان زبان های مختلف به کاررفته در تولید اسناد را مورد بحث قرار داده و ترجمه انگلیسی از آن ها در پیوست ارائه

کرده است. مثالی دیگر از یک سری مدارک که به زبان هلندی نوشته شده و توسط بلومارت به انگلیسی ترجمه شده در پاورقی آمده است (همان: ۲۴۶). در فصل ایدئولوژی به این مثال‌ها اشاره شده است تا نشان دهد که ایدئولوژی‌ها بیشتر از آنکه وضعیتی واحد و منسجم باشند، در واقع ترکیبی از عناصر ایدئولوژیکی مختلف هستند. ظاهراً، نویسندگان نیازی به بحث در رابطه با ترجمه اطلاعات احساس نمی‌کند. سایر مثال‌های به‌کاررفته در کتاب بلومارت به زبان انگلیسی هستند، با وجود اینکه گستره وسیع‌تری از کاربرد زبان را نشان می‌دهند. شیوه‌های زبانی رابطه مستقیمی با موضوع زبان و جهانی شدن دارند، به طوری که نگاهی اجمالی به شرایط تولید و دگرگونی تحقیقات دانشگاهی در عصر جهانی شدن دارند؛ جایی که جمع‌آوری منابع به زبان خارجی، به‌خصوص کتاب‌های متنی، یک مسئولیت در بازاریابی کتب دانشگاهی به‌شمار می‌رود.

۶. نتیجه‌گیری

دو کتاب بحث‌شده در این مقاله، مداخلات به‌موقعی در چارچوب‌بندی خواسته‌های تحقیقی در زمینه زبان و جهانی شدن ایجاد می‌کنند. کتاب فرکلاف تحلیلی کلان با تمرکز ویژه بر شرایط اقتصادی-سیاسی جهانی شدن است که گستره‌ای از زمینه‌های تحقیقاتی در آینده را نمایش می‌دهد. نکته منفی این کتاب این است که به نظر می‌رسد کتاب با عجله نوشته شده تا سریعاً وارد بازار گردد و شاید بیش از حد مخاطب را دارای دانش زمینه کافی دانسته است. از سوی دیگر، مقدمه بلومارت بر مسئله جهانی شدن، توجه محققان از دیگر شاخه‌های تحقیقات اجتماعی، به‌خصوص مطالعات زبانی، که محور کار آن‌ها این موضوع (مخصوصاً جهانی شدن) است، را به خود جلب کرده است. این کتاب با موفقیت توانسته است کارهای قبلی نویسنده در طی چند سال گذشته را در یک چارچوب تأمل‌برانگیز از مطالعات زبان در تحقیقات اجتماعی، به پیش ببرد.

منابع

Blommaert, Jan (2003). Commentary: A sociolinguistics of globalization. *Journal of Sociolinguistics*, 7(4) [Special issue: *Sociolinguistics and globalisation* edited by Nikolas Coupland], 607-623.

Blommaert, Jan (2005). *Discourse*. Cambridge: Cambridge University Press.

Eckert, Penelope (2005). Variation, convention, and social meaning. Paper presented at the Annual Meeting of the Linguistic Society of America.

Oakland CA. 7 January, 2005, <http://www.stanford.edu/~eckert/thirdwave.html> [Date of access: 7 October 2007].

- Fairclough, Norman (1989). *Language and power*. London: Longman.
- Fairclough, Norman (1992). *Discourse and social change*. Cambridge: Polity Press.
- Fairclough, Norman (1995). *Media discourse*. London: Edward Arnold.
- Fairclough, Norman (2006). *Language and Globalization*. London and New York: Routledge.
- Held, David; McGrew, Anthony; Goldblatt, David & Perraton, Jonathan (1999). *Global transformations: Politics, economics and culture*. Cambridge: Polity Press.
- Jessop, Bob (2004). Critical semiotic analysis and cultural political economy. *Critical Discourse Studies* 1(2), 159-174.
- Jessop, Bob & Sum, Nqai-Linq (2001). Pre-disciplinary and post-disciplinary perspectives in political economy. *New Political Economy*, 6, 89-101.
- Kroskrity, Paul V. (2000). *Regimes of language*. Santa Fe: SAR Press.
- Peters, Pam (2004). *The Cambridge guide to English usage*. Cambridge: Cambridge University Press.

پژوهش یا سرقت؟! مسئله این است

مهدی سجادی^۱

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران

انجام کار علمی و پژوهشی مستلزم تخصص، آگاهی، و آشنایی با روش پژوهش، مطالعه، رعایت اصول اخلاقی از جمله امانتداری و غیره است؛ شرایطی که در سال‌های اخیر به دلایلی کم‌رنگ شده‌اند به گونه‌ای که هر کسی به خود اجازه می‌دهد و جرأت می‌کند بدون داشتن تخصص لازم، در زمینه هر موضوعی که دوست دارد، لب به سخن بگشاید و دست به قلم برد.

در مجله ژویار، شماره ۲۹ و ۳۰، صفحه ۵۶ تا ۶۳، نوشته‌ای با عنوان «جستاری در ساختار و پیشینه زبان هورامی با تأکید بر گویش هورامان لهون» به چاپ رسیده است که در اینجا به بررسی و نقد آن پرداخته می‌شود.

یکی از شرایط پژوهشگر به معنای واقعی، شیوه ارجاع‌دهی (درون‌متنی و پایانی/منابع) درست و امانتداری در این مهم است؛ چیزی که در این نوشته اساساً رعایت نشده است. شیوه ارجاع درون‌متنی این نوشته اصولاً اشتباه است. برای نمونه، در صفحه ۵۶ چنین آمده است: «(آساطوریان؛ ۱۳۷۴، ۳۳)»، ارجاعی که به آکوپوف^۲ (کریمی، ۱۳۹۵: ۵۶) و عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار) (همان: ۶۱) داده شده است. روش معمول و درست ارجاع درون‌متنی به این صورت است: (آساطوریان، ۱۳۷۴: ۳۳). برخی ارجاعات درون‌متنی در بخش منابع دیده نمی‌شوند: «(اشمیت^۳؛ ۶۰، ۱۳۸۲)» (همان: ۵۶) و ارجاعی که به آکوپوف داده شده است (همان). آنچه که در بخش منابع آمده است، این است: «اشمیت، رودیگر^۴ (۱۳۸۷) ...» (منبع شماره ۴) (همان: ۶۳) که جلد دوم است و از صفحه ۴۰۹ شروع می‌شود. بنابراین مشخص نیست که صفحه ۶۰ در کجای این کتاب قرار دارد! در مواردی منبعی که در ارجاع درون‌متنی به آن ارجاع داده شده است، اشتباه است و به جای آن باید منبع دیگری آورده می‌شد: «(بلو^۵؛ ۱۳۸۷: ۵۵۵)» (همان: ۵۶). با توجه به مطلبی

¹ E-mail: m.sadjadi58@yahoo.com

² Akupov

³ Schmitt

⁴ Rüdiger

⁵ Blau

که ذکر شده است، منبع درست این است: (اشمیت، ۱۳۸۷: ۵۵۵). در ارجاع درون‌متنی یکدستی دیده نمی‌شود. در جاهایی اینگونه ارجاع داده شده است: «(اشمیت؛ ۶۰: ۱۳۸۲)» (همان: ۵۶)، یعنی «نام خانوادگی نویسنده؛ شماره صفحه، سال»؛ اما در جاهای دیگری به این شکل: «(صفی‌زاده ۱۳۶۰: ۸۵)» (همان: ۵۷)، یعنی «نام خانوادگی نویسنده سال: شماره صفحه». در حالی که، همانگونه که اشاره شد، روش معمول و درست ارجاع درون‌متنی چنین است: «نام خانوادگی نویسنده، سال: شماره صفحه». در مورد ارجاع درون‌متنی منابع خارجی نیز این مشکل وجود دارد. در مواردی صورت لاتین نام نویسنده خارجی آورده شده است: «(۷۸، ۷۷: ۱۹۴۳ Minorsky)» (همان: ۵۷) و در مواردی صورت فارسی نام نویسنده خارجی: «(آرانسکی ۱۳۷۹: ۳۰۸)» (همان: ۶۰). برای برخی مطالب و ادعاها منبعی ذکر نشده است: «... زبان‌های ایرانی نور می‌توان به چهار بخش شمال شرقی، جنوب شرقی، شمال غربی و جنوب غربی دسته‌بندی کرد... و تا حدودی کردی و بلوچی نیز شاخه شمال غربی ایرانی نور را تشکیل می‌دهند.» (همان: ۵۶) یا «... عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که نام گوران/گوران ... و در مناطق کوهستانی زاگرس ساکن شدند.» (همان: ۵۶، ۵۷)، که منبع آن این است: (اشمیت، ۱۳۸۳: ۵۵۶) یا «... جدایی این دو گروه به اواخر دوره میانه زبان‌های ایرانی باز می‌گردد.» (همان: ۵۷). معادل لاتین اسامی خاص و اصطلاحات تخصصی نیز ارائه نشده است، مانند: اشمیت، آرانسکی^۱، بلو، هدنک^۲، مینورسکی و غیره.

نکته جالب توجه و در عین حال تأسف‌آور این است که علاوه بر این روش ارجاع‌دهی، تا جایی که نگارنده این سطور اطلاع دارد و به منابع استفاده شده در این نوشته دسترسی داشته و آن‌ها را بررسی کرده است، از ۲۷ منبعی که از آن‌ها استفاده شده است (۲۲ منبع فارسی، ۱ منبع کردی و ۴ منبع غیرفارسی دیگر) (همان: ۶۳)، ۱ منبع (۳/۷۰ درصد منابع) از دبیرمقدم (۱۳۹۲) و ۱۱ منبع (۴۰/۷۴ درصد منابع) از سجادی (۱۳۹۴) گرفته شده‌اند. این منابع (۴۴/۴۴ درصد کل منابع) را نگارنده خود ندیده‌اند و بر اساس این دو منبع از مطالب آن‌ها استفاده نموده‌اند بدون اینکه به آن‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم ارجاع دهند. بر این اساس می‌توان وضعیت بقیه منابع را نیز ارزیابی کرد. آیا این سرقت نیست؟ آیا این نقض حق چاپ، نشر و تکثیر آثار این مؤلفین نیست و پیگرد قانونی ندارد؟ در زیر به دلایل این ادعا پرداخته می‌شود.

¹ Oranskij

² Hadank

همانگونه که اشاره شد، نگارنده در بیشتر موارد به اصل منبعی که به آن ارجاع داده‌اند، دسترسی نداشته‌اند و به زبان آن آثار (انگلیسی و غیره) آشنایی ندارند چرا که ایشان کارشناسی زبان و ادبیات فارسی و کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی دارند. تخصص ایشان زبان‌شناسی نیست و به هیچ زبان خارجی نیز آنقدر آشنایی ندارند که بتوانند از آثاری که به این زبان‌ها نوشته شده‌اند، استفاده نمایند. بنابراین، مشخص است چهار منبع غیرفارسی را که به آن‌ها ارجاع داده‌اند (همان: ۶۳)، از منابع فارسی گرفته‌اند و طوری به آن‌ها ارجاع داده‌اند که گویی خود این منابع را دیده و خوانده‌اند! به عبارت دیگر، به منابعی که خود دیده‌اند یعنی منابع فارسی‌ای که این منابع غیرفارسی در آن‌ها آمده است، ارجاع نداده‌اند. روش درست آن است که وقتی ما به اصل منبعی دسترسی نداریم و آن را در آثار دیگران می‌بینیم، باید دست کم به طور غیرمستقیم ارجاع دهیم. برای نمونه: (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۷۹۴، ۷۹۵، به نقل از مینورسکی، ۱۹۴۳: ۷۵، ۷۷، ۸۶، ۸۸) یا (سجادی، ۱۳۹۴: ۴۰، به نقل از آساطوریان، ۱۳۷۴: ۳۳)؛ چرا که ممکن است آن افرادی که این منابع را در آثار آن‌ها می‌بینیم (در اینجا دبیرمقدم و سجادی)، درست ارجاع نداده باشند، درست ترجمه نکرده باشند، برداشت آن‌ها از مطلبی که به آن ارجاع داده‌اند، اشتباه باشد، یا با برداشت ما که منابع را از آثار آن‌ها می‌گیریم، متفاوت باشد وقتی که اصل آثار را ببینیم. تنها در مواردی که اصل منبع در منابعی که دیده شده است، شماره صفحه نداشته و لذا امکان ارجاع درون‌متنی به منبع اصلی وجود نداشته است، به منبعی که دیده شده است ارجاع داده شده است و اشتباه هم ارجاع داده شده است: «(هردویل ۱۹۸۴ به نقل از خورشید ۱۳۸۲: ۷۷)». شکل درست آن چنین است: (خورشید، ۱۳۸۲: ۷۷، به نقل از هردویل، ۱۹۸۴). این گفته: «او بازسازی نام مردمان گوران را ... و صورت اصلی آن *gāvāra** بوده است.» (همان: ۵۷)، را از دبیرمقدم (۲/۱۳۹۲: ۷۹۴) گرفته‌اند. دلایل بالا و مقایسه گفته نگارنده با گفته‌ای که دبیرمقدم نقل کرده است، این ادعا را ثابت می‌کند.

در این نوشته ۸ صفحه‌ای با ۲۷ منبع، ۱۱ منبع از سجادی (۱۳۹۴) گرفته شده است بدون اینکه به وی به طور مستقیم یا غیرمستقیم ارجاع داده شود؛ یعنی در واقع بیشترین میزان سرقت از این اثر شده است. در ادامه به دلایل این ادعا اشاره می‌شود: شماره صفحه برخی منابع اشتباه است و این نشان می‌دهد که از روی اثر سجادی رونویسی شده است. به عنوان نمونه: «مدارک و اسناد زبان‌شناسی ... به مجموعه گویش‌های سواحل جنوبی دریای خزر تعلق دارد. (آساطوریان؛ ۱۳۷۴:

«(۳۳)» (همان: ۵۶)، درحالی که شماره صفحه درست این است: (آساطوریان، ۱۳۷۴: ۳۶)؛ یا «گوش هورامی نه فقط ... بلکه از گوش های کهن و ناب گروه زبان های ایرانی به حساب می آید (آساطوریان ۱۳۷۴: ۳۳)» (همان: ۵۹)، شماره این صفحه هم اشتباه است. شماره صفحه در منبع اصلی، ۳۵ است. از آنجایی که سجادی (۱۳۹۴: ۴۰) چندین گفته از کل اثر آساطوریان نقل کرده است و شماره صفحه نخستین گفته را آورده است، یعنی صفحه ۳۳، نگارنده گمان کرده اند همه این گفته ها مربوط به صفحه ۳۳ است. ایشان اصل منبع را ندیده اند تا ببینند که آیا همه آنچه را سجادی از منبع اصلی نقل کرده است، در یک صفحه است یا چندین صفحه، و آنچه خود ایشان نقل کرده اند، دقیقاً در کدام صفحه می باشد. به علاوه، مقایسه جملاتی که نگارنده آورده اند با جملات اثر سجادی و آساطوریان، به خوبی نشان می دهد که این جملات برگرفته از سجادی هستند. این گفته نیز از سجادی (۱۳۹۴: ۲۵) گرفته شده است: «نام گوران ها ظاهراً در منابع و مآخذ تاریخی ... و متشکل از دو طبقه «جندورعیه» دانسته است (آساطوریان ۱۳۷۴: ۳۵)» (همان: ۵۷، ۵۸). دلیل آن این است که در اثر آساطوریان واژه «سالک الابسار» در داخل «» نیامده است و واژه «جندورعیه» به صورت «جندورعیه» آمده است ولی در اثر سجادی عکس این حالت وجود دارد و نگارنده نیز آن را دقیقاً همانند سجادی آورده اند. بلافاصله پس از آن، این گفته از تابانی نقل شده است: «در اکثر نقاط کردستان، ترانه های ... «گورانی» به معنی «ترانه و آواز» می نامند (تابانی ۱۳۸۰: ۴۲۴)». این هم از سجادی (۱۳۹۴: ۲۵) اخذ شده است چرا که در اصل اثر به آن صورتی که ایشان آورده اند، نیامده است، بلکه در اثر سجادی آنگونه آمده است که ایشان آورده اند، به این صورت که واژه های «گورانی» و «ترانه و آواز» در اصل اثر در داخل «» قرار ندارند. به احمدیان (۱۳۹۱: ۹۴) ارجاع داده شده است (همان: ۵۸). این نیز از سجادی (۱۳۹۴: ۲۸) رونویسی شده است چرا که ایشان همان ترجمه ای را آورده اند که سجادی کرده است درحالی که ترجمه هیچ دو نفری دقیقاً مانند همدیگر نیست. اگر ایشان خود اثر را می دیدند و خودشان آن مطلب را ترجمه می کردند، ترجمه متفاوتی می بود. این اثر به زبان کردی سورانی نوشته شده است. در جای دیگری این گفته آورده شده است: «هورامی زبانی است که ادبیات شفاهی و کتبی غنی ای دارد. فرهنگ و ادبیات عامه کردی (هورامی) ... در آن منعکس است (آرانسکی ۱۳۷۹: ۳۰۸)» (همان: ۶۰). این نیز برگرفته از سجادی (۱۳۹۴: ۳۰) می باشد چرا که جمله اول یعنی «هورامی زبانی است که ادبیات شفاهی و کتبی غنی ای دارد.» متعلق

به اُرانسکی نیست، تنها ادامه آن مربوط به وی است. به علاوه، اُرانسکی در جمله دوم که مربوط به اوست، واژه «هورامی» را نیاورده است بلکه سجادی آن را آورده است آن هم به این شکل: [هورامی]. گفته‌هایی با تغییراتی از مکنزی^۱ (۱۹۶۶) نقل شده است که آن هم برگرفته از سجادی است؛ اما این گفته‌ها به آن صورتی که آورده شده است نه در اثر مکنزی و نه سجادی یافت نمی‌شوند. به عنوان نمونه، واژه‌ای که در اولین گفته به آن اشاره شده است یعنی «(Hôrâmî)» (همان: ۵۸) یا در ادامه همین آمده است: «... هورامی یک جزیرهٔ زبانی است که در میان گویش‌های کردی محصور شده است.» (همان: ۵۸، ۵۹). این کار می‌تواند دو دلیل داشته باشد: الف) نگارنده به زعم خود خواسته‌اند رد پایی از سرقت و دستبردهای خود بر جای نگذارند! ب) با توجه به شناختی که نگارنده این سطور از ایشان دارد، خواسته‌اند بدین وسیله دیدگاهی را که در مورد ریشه‌شناسی و وجه تسمیه واژه «هورامی» و «هورامان» دارند، توجیه نمایند؛ اما زهی خیال باطل! این در حالی است که وقتی ما گفته‌ای از کسی نقل می‌کنیم، اجازه نداریم نظرات و دیدگاه‌های خاص خود را به او نسبت دهیم و اگر واژه یا جمله‌ای از خود ارائه دهیم، باید آن را در داخل □ بیاوریم که نشان می‌دهد مربوط به ماست نه آن کسی که به وی ارجاع داده‌ایم. در جای دیگری نقل قولی از مکنزی به این صورت آمده است: «در واقع (چنانکه خواهیم دید) هورامی از جهات زیادی زمینهٔ آن را دارد تا یک گویش نسبتاً قدیمی ایرانی میانه شمرده شود (Mackenzie ۱۹۶۶: ۳)» (همان: ۵۹). لازم است اشاره شود که مکنزی چنین چیزی نگفته است، یعنی ترجمهٔ ارائه‌شده اشتباه است. مضافاً اینکه آنچه مکنزی در این مورد گفته است، در صفحهٔ ۳ اثرش می‌باشد. «هورامان منطقه‌ای کوهستانی و دارای آب و هوای معتدل ... تشکیل می‌دهد (ایرانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۸)» (همان: ۵۹)؛ این هم از سجادی (۱۳۹۴: ۲۱، ۲۲) گرفته شده است. جالب اینجاست که سجادی تنها بخش آخر این مطلب را یعنی «... چند رشته‌کوه ممتد و موازی با جهت ... مرز استان‌های کردستان و کرمانشاه را تشکیل می‌دهد.» از ایرانی و همکاران (۱۳۹۲: ۸) گرفته است نه همهٔ آنچه که نگارنده آورده‌اند و به اشتباه به ایرانی و همکاران ارجاع داده‌اند. بخش پیشین این مطلب یعنی «هورامان منطقه‌ای کوهستانی و دارای آب و هوای معتدل ... هورامان را در دو استان کردستان و کرمانشاه قرار داده است.» از ایرانی و همکاران گرفته نشده است. نگارنده تصور کرده‌اند که همهٔ مطلب متعلق به ایرانی و همکاران می‌باشد. بیشتر

^۱ Mackenzie

وجه تسمیه‌هایی که از واژه «هورامان» ارائه شده است (همان: ۶۰، ۶۱)، برگرفته از سجادی (۱۳۹۴: ۲۳، ۲۴، ۲۵) است. تفاوت‌های بین دو گویش پاره‌ای و لهونی نیز که در صفحه ۶۱ به آن‌ها اشاره شده است، با اندک تغییراتی از سجادی (۱۳۹۴: ۵۷، ۶۰) گرفته شده است اما برای آن‌ها منبعی ذکر نشده است. یکی دیگر از دلایل اثبات اینکه ایشان ۱۱ منبع را بدون آنکه آن‌ها را ببینند و تنها از سجادی گرفته‌اند بدون آنکه به وی ارجاع مستقیم و غیرمستقیم دهند، این است که اگر شیوه ارجاع‌دهی پایانی این منابع در نوشته ایشان با اثر سجادی مقایسه شود، این ادعا ثابت خواهد شد. در مواردی گفته‌هایی آورده شده است و برای آن‌ها منابعی ذکر گردیده است که این گفته‌ها در آن منابع وجود ندارند. به عنوان نمونه: «در میان گوران‌ها و هورامی‌ها تنوعی از باورهای مذهبی و اعتقادی دیده می‌شود. به گونه‌ای که می‌توان آنجا را هند کوچک نامید ... (طیبی ۱۳۸۸: ۲۸۶)». (همان: ۵۸)، چنین گفته‌ای در منبع یادشده وجود ندارد؛ یا «... سرگاورا sargāwrā در روستای گلجی از توابع هورامان تخت... (احمدیان ۱۳۹۱: ۹۴)». (همان)، این گفته نیز در منبع ذکر شده نیامده است، هرچند که نگارنده آن را اشتباه نوشته‌اند. شکل درست آن این است: «سرگاورا/sargavara». تنها این دو مورد برای اثبات تمام ادعاهایی که راجع به این نوشته می‌شود، کافی است چرا که این دو گفته از آن سجادی (۱۳۹۴: ۲۸، ۲۹) است. وی آن‌ها را از هیچ منبعی نگرفته است و نمی‌توان آن‌ها را در هیچ منبع دیگری غیر از اثر خودش یافت. با کمال تأسف ایشان در این مورد نیز بدون ارجاع‌دهی و رعایت اصل امانتداری مانند دیگر موارد مرتکب سرقت شده‌اند.

این نوشته مملو از تناقض‌گویی و ادعاهای بی‌پایه و اساس است. موضوع این نوشته، موضوعی زبان‌شناختی است اما رشته تحصیلی و تخصص نگارنده آن زبان‌شناسی نیست. نوشته ایشان این نکته را به خوبی نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که ایشان با الفبای این علم و مفاهیم پایه آن آشنایی ندارند. ایشان خود مطمئن نیستند که هورامی زبان است یا گویش، ولی ادعا دارند ساختار و پیشینه آن را بررسی کرده‌اند! در جاهایی از هورامی به عنوان زبان نام برده‌اند: عنوان و جمله پایانی نوشته (همان: ۵۶، ۶۲). در جاهای دیگری آن را گویش دانسته‌اند: «عده‌ای از اهل حق‌ها در عراق ... و به شعبه‌ای از گویش هورامی ... سخن می‌گویند.» (همان: ۵۸) یا «پس می‌توان گفت گویش هورامی ... در مناطق مختلف جغرافیایی است.» (همان: ۶۰). در صفحه ۶۱ آمده است: «... زیرا از نظر ساخت دستوری و صرف ضمائر و واژگان تفاوت‌هایی با گویش منطقه لهون دارد.» این جمله

نشان می‌دهد که ایشان هنوز معنی و تعریف دستور زبان را نمی‌دانند. در صفحه ۵۹ و ۶۰ راجع به گویش‌های زبان هورامی صحبت شده است و به چهار دسته تقسیم شده‌اند. اولاً منبعی برای این ادعا ذکر نشده است. ثانیاً این نمی‌تواند درست باشد چرا که تعداد گویش‌های زبان هورامی بیشتر از چهار گویش است و تقسیم‌بندی گویش‌های یک زبان الزاماً بر اساس محل سکونت گویشوران آن‌ها انجام نمی‌گیرد و بر تقسیم‌بندی جغرافیایی منطبق نیست، بلکه با توجه به میزان تشابه و تفاوت ویژگی‌های زبانی و گویشی آن‌ها صورت می‌گیرد. ثالثاً تقسیم‌بندی گویش‌ها حالتی پیوستاری دارد نه قطعی. به عنوان مثال، ممکن است روستایی به لحاظ جغرافیایی در منطقه لَهون یا نزدیک به آن باشد ولی گویش مردمانش به گویش تختی نزدیک باشد یا برعکس و غیره. ادعا شده است که تاکنون تحقیقی علمی و معتبر در مورد گویش تختی انجام نگرفته است غافل از آنکه پژوهش‌های علمی‌ای که درباره این گویش صورت گرفته‌اند، اگر بیشتر از پژوهش‌های علمی صورت گرفته در مورد دیگر گویش‌ها نباشند، کمتر نیستند. این نشان می‌دهد که نگارنده هیچ گونه اطلاعاتی در مورد پیشینه پژوهش درباره زبان هورامی ندارند؛ چیزی که در پژوهش‌های واقعاً علمی بخشی از ساختار پژوهش و ضروری است. ایشان در ادامه می‌افزایند که آمار دقیقی از گویشوران زبان هورامی وجود ندارد ولی بلافاصله می‌گویند که جمعیت آن‌ها بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر است. هیچ کدام از این ادعاها درست نیست، زیرا جمعیت گویشوران این زبان مشخص و نزدیک به یک و نیم میلیون نفر است. در مورد جمعیت زازاها هم دچار این تناقض‌گویی شده‌اند (همان: ۵۸): ایشان می‌نویسند که جمعیت زازاها نزدیک به یک میلیون نفر است اما در ادامه اضافه می‌کنند که به دلیل نبود آمار صحیح، جمعیت دقیق آن‌ها مشخص نیست. باز هم هیچ کدام از این گفته‌ها درست نیست، چرا که جمعیت زازاها مشخص و نزدیک به چهار و نیم میلیون نفر است. در صفحه ۶۰ گفته شده است که در گویش ژاوه‌رودی جنس دستوری از بین رفته است. برای این ادعا هیچ منبع و داده‌ای ارائه نشده است. برای اثبات نادرستی این گفته لازم است از نگارنده سؤال شود که آیا معادل هورامی این دو جمله در گویش ژاوه‌رودی یکی است یا اینکه با توجه به جنس دستوری فاعل فرق می‌کند و فعل در جنس دستوری با فاعل مطابقت نشان می‌دهد: «آن دختر خوابید./ آن پسر خوابید.» در همین صفحه داده‌هایی آمده است که نادرست است: «bilwa = برو (گویش ژاوه‌رودی)»، «liwa = برو (لهونی و تختی)». شکل درست آن‌ها به ترتیب چنین است: «bla/blo/bəlwa»، «lva/lwa». ریشه‌شناسی‌ای که در

صفحه ۶۱ در مورد واژه «هورامان» ارائه شده است، ممکن است به عنوان یک گزینه درست باشد اما الزاماً تنها ریشه‌شناسی درست، آنگونه که از نقل قول نگارنده برداشت می‌شود، نیست. در صفحه ۵۹ گفته‌هایی به مکنزی (۱۹۶۶: ۱۳) نسبت داده شده است که اشتباه است و دست کم در صفحه‌ای که به وی ارجاع داده شده است، چنین چیزی وجود ندارد. مشخص نیست این گفته‌ها از کیست! بیشتر داده‌هایی که در این بخش به آن‌ها اشاره شده است، اشتباه می‌باشند: «از مشخصات و تفاوت‌های هورامی با دیگر گویش‌های گورانی می‌توان این موارد را ذکر کرد: ...» یا «... در مقابل دیگر گویش‌های گورانی جنس را از دست داده‌اند.» (همان: ۵۹). در صفحه ۶۱ و ۶۲ به خصوصیات گویش لهونی اشاره شده است که همگی برگرفته از مکنزی (۱۹۶۶) است و اشتباه می‌باشد از جمله: معادل فارسی جمله اولین ویژگی «۱- حالت‌های اسم» و نیز دومین ویژگی «۲- جنس دستوری». مثال‌های این دو ویژگی در صفحه ۱۷ و ۱۹ اثر مکنزی آمده‌اند نه صفحه ۱۴، آنگونه که نگارنده نوشته‌اند. به علاوه، این مثال‌ها به لحاظ آوانویسی و معنی آن‌ها اشتباه نقل شده‌اند و در اثر مکنزی به آن صورتی که نگارنده آورده‌اند، نیامده‌اند. دیدگاه مکنزی درباره جنس دستوری نیز اشکال دارد. برای سومین ویژگی «۳- ضمائر اشاره و شخصی» و به ویژه توضیحی که در این بخش در مورد ضمیر "az" داده شده است، منبعی ذکر نگردیده است. در مورد چهارمین ویژگی «۴- تکیه» به مکنزی (۱۹۶۶: ۱۸) ارجاع داده شده است، در حالی که وی در این صفحه چنین چیزی نگفته است. سرانجام برای پنجمین و آخرین ویژگی «۵- خوشه‌های همخوانی آغازین» نیز منبعی ذکر نشده است. مشخص نیست چنین ادعاهایی بر چه پایه و اساسی مطرح شده‌اند!

بین عنوان نوشته و متن آن و نیز بخش‌های مختلف آن انسجام وجود ندارد و گسست و شکاف عمیقی دیده می‌شود. اساساً متن در راستای عنوان نیست. یک جا بحث از ویژگی‌های زبان هورامی است (همان: ۵۹) و بلافاصله پس از آن گستره جغرافیایی آن، گویش‌های آن و غیره آمده است. در سراسر نوشته آشفتگی و سردرگمی قابل توجهی به چشم می‌خورد به گونه‌ای که خواننده نمی‌تواند ارتباطی منطقی بین عنوان، متن و بخش‌های مختلف آن برقرار کند. مشخص نیست که هدف نگارنده چیست. پایان بخش نوشته این جمله است: «این ویژگی‌هایی که از زبان باستانی هورامی برشمردیم کهن بودن و قداست و اصالت این ... در حفظ و اشاعه آن بکوشیم.» (همان: ۶۲). این جمله بیشتر متنی ادبی، احساسی و شعرگونه را تداعی می‌کند تا متنی علمی و پژوهشی. اصولاً استعمال چنین

واژه‌ها و جملاتی در نوشته‌های علمی و پژوهشی جایی ندارد. این جمله به وضوح عدم ارتباط بین عنوان و متن نوشته را مشخص می‌سازد و به خوبی نشان می‌دهد که نگارنده خود نیز نمی‌دانند در پی چه چیزی هستند. در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان این نوشته را رونویسی‌ای بدون هدف و سرگردان نامید که از هر جایی مطلبی سرقت و رونویسی شده است و این مطالب بدون وجود ارتباطی منطقی، در کنار هم چیده شده‌اند و عنوانی نامرتب بر آن‌ها نهاده شده است. در واقع بخشی از آن تکرار مکررات از راه سرقت و بخشی دیگر مغالطات و ادعاهای بی‌پایه و اساس است. در هیچ جای آن تحلیلی منطقی و درست از خود نگارنده و در نتیجه نکته‌ای تازه در ارتباط با ساختار و پیشینه زبان هورامی وجود ندارد.

لازم به ذکر است که در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام به همه اشکالات این نوشته اشاره نشد و آنچه ارائه شد، تنها مشتی از خروار بود. نگارنده این نوشته تنها نیستند. ایشان جزو گروهی هستند که ادعای خدمت به زبان، فرهنگ و ادبیات هورامی و پاسداری از آن را دارند، خود بر خود عنوان نویسنده، پژوهشگر، فعال، خدمتگزار و غیره را در این حوزه گذاشته‌اند اما هیچ کدام تخصصی در این زمینه ندارند و کارهای آن‌ها به خوبی ثابت می‌کند که با الفبای آن نیز آشنا نیستند.

منابع

آساطوریان، گارنیک (۱۳۷۴). «قوم گوران»، ترجمه ماریا آیوازیان، نشریه علوم انسانی ایران شناخت، زمستان ۱۳۷۴، ش ۱، صص ۳۱-۶۴.

احمدیان، محمد (۱۳۹۱). کُرد و آیین زرتشت [به کُردی]، سنندج: کردستان.

آرانسکی، ای. م. (۱۳۷۹). مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، چ دوم، تهران: پیام.

اشمیت، رودیگر (۱۳۸۳). راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲: زبان‌های ایرانی نو، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، تهران: ققنوس.

ایرانی، جمال و همکاران (۱۳۹۲). استان‌شناسی کردستان، چ چهارم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.

تابانی، حبیب‌اله (۱۳۸۰). وحدت قومی کرد و ماد: منشأ، نژاد و تاریخ تمدن کردستان، تهران: گستره. خورشید، فؤاد محمد (۱۳۸۹). زبان کُردی و پراکندگی جغرافیایی لهجه‌های آن، ترجمه سعید

خضری و جعفر خضری، سندج: پانید.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ج ۲: زبان اورامی، تهران: سمت.

سجادی، سیدمهدی (۱۳۹۴). جنس دستوری در زبان هورامی، مریوان: نه‌وین.

طیبی، حشمت‌الله (۱۳۸۸). مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، چ هفتم، تهران: دانشگاه تهران.

کریمی، حسین (۱۳۹۵). «جستاری در ساختار و پیشینه زبان هورامی با تأکید بر گویش هورامان لهن»، مجله زیوار، سال هشتم، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۶۳-۵۶.

Mackenzie, D. N. (1966). *The Dialect of Avroman (Hawrāmān-ī Lubōn): Grammatical Sketch, Texts, and Vocabulary*, København.

گفتمان‌های مخرب در بازنمایی محیط زیست:

حیوانات در قالب دنیایی نمادین^۱

آرن استیبی^۲

برگردان: امیر قربان‌پور^۳

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

مقاله حاضر توصیف می‌کند که چگونه زبان می‌تواند در ظلم و تعدی به حیوانات نقش داشته باشد. تحلیل گفتمان انتقادی، چارچوبی که اغلب در مقابله با نژادپرستی و تبعیض جنسیتی به کار برده می‌شود، در این مقاله به پیکره‌ای از متون برگرفته از گفتمان صنایع فراورده‌های حیوانی اعمال شده است. محبوس‌سازی و کشتار جمعی حیوانات در مزارع فشرده به یک رضایت ضمنی عمومی وابسته است؛ رضایتی که با تمایل افراد به خرید و استفاده از محصولات حیوانی‌ای که در چنین شرایطی تولید می‌شوند، نمایان می‌شود. مفروضات ایدئولوژیک نهفته در برخی گفتمان‌ها این رضایت را جعل کرده و آن را تداوم می‌بخشند. از طریق تجزیه و تحلیل متون، این مقاله سعی دارد برخی از این مفروضات را آشکار ساخته، و تلویحاتی برای مقابله با آن‌ها را مورد بحث قرار دهد. **کلیدواژه‌ها:** گفتمان، محیط زیست، حقوق حیوانات، زبان‌شناسی زیست‌محیطی.

۱. مقدمه

فرکلاف^۴ (۱۹۹۲: ۲) از «چرخش زبانی»^۵ در نظریه اجتماعی سخن می‌گوید که در آن، همزمان با

^۱ این مقاله ترجمه و تلخیصی است از فصلی از کتاب [مجموعه مقالات] حیوانات محو شده: گفتمان، محیط زیست، و پیوند دوباره با جهان طبیعت (استیبی، ۲۰۱۲). برای مشاهده متن اصلی مقاله رجوع شود به:

Stibbe, A. (2012). *Animals Erased: Discourse, Ecology, and Reconnection with the Natural World*. Middletown, CT: Wesleyan University Press.

^۲ Arran Stibbe, Reader in Ecological Linguistics, University of Gloucestershire, UK

^۳ E-mail: amir.ghorbanpour@modares.ac.ir

^۴ Fairclough

^۵ Linguistic turn

نزدیک شدن به پایان قرن بیستم، زبان رفته‌رفته «نقش محوری‌تری در پدیده‌های اجتماعی پیدا کرده است». به‌ویژه، نقش زبان در ساخت روابط قدرت مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار گرفته است (ون‌دایک^۱، ۱۹۹۷؛ فرکلاف، ۱۹۸۹؛ هاج^۲ و کرس^۳، ۱۹۹۳؛ فاولر^۴، ۱۹۹۱). بیشتر این مطالعات مربوط به زبان و قدرت، بر نقش گفتمان در سرکوب و استثمار تمرکز دارند. برای مثال، مجله گفتمان و جامعه^۵ به مفاهیم «قدرت، سلطه و نابرابری، و نقش گفتمان در مشروعیت بخشیدن و گسترش آن‌ها در جامعه، برای مثال در حوزه‌های جنسیت، نژاد، قومیت، طبقه یا مذهب» اختصاص داده شده است (ون‌دایک، ۲۰۰۰). با وجود این، شاید به جز مواردی استثناء، نقش گفتمان در سلطه انسان‌ها بر گونه‌های دیگر در حوزه مطالعات تحلیل گفتمان انتقادی تقریباً به‌کلی نادیده گرفته شده است. اغلب به گونه‌ای از قدرت صحبت شده است که گویی این مفهوم تنها رابطه‌ای میان انسان‌ها را به تصویر می‌کشد؛ برای مثال، فرکلاف (۱۹۹۲: ۶۴) توصیف می‌کند که چگونه «زبان به سلطه برخی افراد بر برخی دیگر دامن می‌زند».

یکی از دلایل اصلی اینکه حیوانات از بحث‌های مربوط به زبان و قدرت کنار نهاده می‌شوند این واقعیت است که آن‌ها نمی‌توانند از زبان برای مقاومت در برابر چگونگی بازنمایی خود در گفتمان‌ها، استفاده کنند. به دلیل ریشه‌های نئومارکسیستی^۶ تحلیل گفتمان انتقادی، تحلیل‌ها بر مفهوم سلطه^۷ تمرکز دارند که در آن، سرکوب یک گروه به‌صورت ایدئولوژیک - و نه از روی زور و اجبار -، و از طریق جعل رضایت، صورت می‌گیرد (فرکلاف، ۱۹۹۲: ۹۲). اما در مورد حیوانات، این قدرت قهری بوده و با اعمال زور و اجبار است، که توسط تعدادی از افراد دخیل در سازمان‌هایی که حیوانات را پرورش داده و از آن‌ها استفاده می‌کنند، صورت می‌گیرد. حیوانات به دلیل پذیرش بی‌چون و چرای این ایدئولوژی سرکوبگر نیست که به رفتار این‌چنینی با خود رضایت می‌دهند؛ بلکه آن‌ها نمی‌توانند برای مقاومت در برابر گفتمان‌هایی که آن‌ها را سرکوب می‌کنند قدرت و اختیار داشته باشند.

¹ Van Dijk

² Hodge

³ Kress

⁴ Fowler

⁵ Discourse and Society

⁶ Neo-Marxist

⁷ Hegemony

با وجود این، قدرت قهری مورد استفاده برای سرکوب حیوانات به رضایت اکثریت جامعه انسانی بستگی دارد؛ یعنی کسانی که به صراحت، و یا به طور ضمنی با هر بار خرید و استفاده از فرآورده‌های حیوانی، موافقت خود را با چگونگی رفتار با حیوانات اعلام می‌کنند. این رضایت می‌تواند باز پس گرفته شود، چنان‌که در تحریم خرید گوشت گوساله، تخم مرغ‌های مزارع قفس‌های باتری^۱، لوازم آرایشی و بهداشتی آزمایش شده بر روی حیوانات، و حتی - از طرف برخی افراد - با تحریم تمام فرآورده‌های حیوانی، نشان داده شده است. در این جعل رضایت در درون جامعه انسانی برای سرکوب و استعمار حیوانات است که زبان می‌تواند نقش ایفا کند.

شاتر^۲ (۱۹۹۳) برای توصیف اینکه چگونه ساخت‌های اجتماعی نه در ذهن افراد بلکه در تعامل و تبادل مداوم اطلاعات در یک جامعه وجود دارند، از اصطلاح «واکنش بلاغی»^۳ استفاده می‌کند. چیزی که کاپرود^۴ (۱۹۹۳: ۲۰) آن را «نبردی سخت برای قلب‌ها و اذهان ... مصرف‌کنندگان» می‌خواند، در حال وقوع میان صنعت تولید گوشت و فعالان حمایت از حقوق حیوانات است، مبارزه‌ای که در درجه اول از طریق زبان و رسانه‌ها صورت می‌گیرد. برای مثال، جونز^۵ (۱۹۹۷: ۷۳) نشان می‌دهد که چگونه «مخالفت عمومی با استفاده از حیوانات در تحقیقات علمی و همچنین کشتار حیوانات به منظور استفاده از پوست و خز آن‌ها، به دنبال پوشش رسانه‌ای گسترده آن، به طور قابل توجهی افزایش یافت».

شیوه‌ای که حیوانات در آن به لحاظ اجتماعی مفهوم‌سازی می‌شوند چگونگی رفتار جامعه انسانی با آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ همان‌طور که لارنس^۶ (۱۹۹۴: ۱۸۲) بیان می‌کند، «ساخت‌های فرهنگی سرنوشت حیوانات را تعیین می‌کنند». این «ساخت‌های فرهنگی» پیوند بسیار عمیقی با زبان و گفتمان دارند. طبق گفته فرکلاف (۱۹۹۲: ۶۴)، گفتمان «عملی است نه تنها در بازنمایی جهان، بلکه همچنین در دلالت بر جهان، و ساختار بندی و مفهوم‌سازی جهان در قالب معانی».

¹ Battery cage farm

² Shotter

³ Rhetorical-responsive

⁴ Kopperud

⁵ Jones

⁶ Lawrence

ون‌دایک (۱۹۹۷) پیوند میان گفتمان و جامعه را از طریق ایدئولوژی و شناخت اجتماعی می‌داند. یکی از تعاریف کلاسیک مفهوم ایدئولوژی به معنای شکلی از اندیشه و عملکرد است که «توسط گروه‌های غالب به منظور گسترش و مشروعیت بخشیدن به سلطه خود، ایجاد می‌شود» (۲۵). شیوه اصلی محقق شدن این هدف، بازنمایی سلطه و غلبه به‌عنوان موهبتی خدادادی، طبیعی، بی‌ضرر، و یا اجتناب‌ناپذیر است (۲۵). به‌جای تشویق صریح سرکوب و استثمار، ایدئولوژی، به‌واسطه ضمنی بودن، خود را به‌طور مؤثرتری آشکار می‌سازد. این امر از طریق قرار دادن گفتمان‌ها بر پایه مفروضاتی صورت می‌گیرد که فهم متعارف یا عقل سلیم تلقی می‌شوند؛ درحالی‌که، در حقیقت، آن‌ها «مفروضاتی هستند در خدمت تداوم بخشیدن به روابط نابرابر قدرت» (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۸۴).

ایدئولوژی‌های تعبیه‌شده و انتشاریافته از طریق گفتمان‌ها، بر بازنمایی‌های ذهنی اعضای یک جامعه تأثیر می‌گذارند، و این تأثیر ذهنی نیز به نوبه خود اعمال آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این بازنمایی‌های ذهنی بخشی از چیزی را تشکیل می‌دهند که ون‌دایک (۱۹۹۷: ۲۷) آن را «شناخت اجتماعی»^۱ می‌نامد؛ چرا که آن‌ها در میان اعضای یک جامعه از طریق مشارکت و قرار گرفتن در معرض گفتمان‌ها، مشترک می‌باشند. در نهایت، همین شناخت اجتماعی است که تعیین می‌کند مردم کدام فراورده‌های حیوانی را خریداری کنند، صنعت تولید گوشت چگونه با حیوانات رفتار کند، و اینکه آیا افراد به‌طور فعالانه در برابر سرکوب و ظلم و تعدی نسبت به حیوانات اقدامی به‌عمل آورند یا خیر.

حیوانات نقش‌های مختلف بسیاری را در جامعه انسانی ایفا می‌کنند، از جمله نقش یک دوست یا همراه، یک سرگرم‌کننده، و یا اقلام غذایی و کالاهایی مورد استفاده. بنابراین، گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های متعددی وجود دارند که می‌توانند چگونگی مفهوم‌سازی آن‌ها را به لحاظ اجتماعی تحت تأثیر قرار دهند. در این مقاله، تأکید بر گفتمان‌هایی است که تأثیر مستقیمی بر رفاه و آسایش شمار زیادی از حیوانات دارند؛ که ابتدا از گفتمان عمومی آغاز شده، اما سپس به‌طور خاص بر گفتمان مورد استفاده در صنایع فراورده‌های حیوانی متمرکز می‌شود.

داده‌هایی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرند برگرفته از پیکره‌ای جمع‌آوری شده از انواعی

¹ Social cognition

از منابع مختلف می‌باشند که همه آن‌ها در دسترس عموم قرار داشته و در نتیجه به‌طور بالقوه بسیار تأثیرگذار هستند. این پیکره متشکل است از: الف) مقالاتی از مجلات داخلی صنعت گوشت از جمله مجلات طیور^۱ و بازاریابی و فناوری گوشت (ام.ام.تی)^۲؛ ب) مقالاتی نوشته‌شده توسط صنعت گوشت برای خوانندگان عام خارج از این صنعت، به‌عنوان مثال، برای توجیه روش‌های خاص دام‌پروری؛ و ج) مقالات حرفه‌ای نوشته‌شده توسط گروه‌های ذی‌نفع یا علاقه‌مند از جمله دامپزشکان متخصص در زمینه حیوانات غذایی یا وکیلان فعال در پرونده‌های دفاع از تولیدکنندگان فرآورده‌های حیوانی. علاوه بر گفتمان‌های تخصصی‌ای که در این پیکره موجود هستند، گفتمان عمومی نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. اصطلاح گفتمان عمومی^۳ برای اشاره به اصطلاحات و عباراتی به‌کار می‌رود که به‌طور گسترده در طیفی از گفتمان‌ها در زندگی روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرند، بدون اینکه لزوماً با گروه‌های خاصی مرتبط باشند. داده‌های این دسته برگرفته از مشاهدات شخصی، و رجوع به فرهنگ‌های عمومی، فرهنگ‌های اصطلاحات، و کتاب‌های دستور زبان می‌باشد.

روش مورد استفاده برای تجزیه و تحلیل داده‌ها شکلی از تحلیل گفتمان انتقادی (شیلتون^۴ و شافنر^۵، ۱۹۹۷؛ ون‌دایک، ۱۹۹۳؛ فرکلاف، ۱۹۹۲) است که با نظریه ساخت واقعیت^۶ پاتر^۷ (۱۹۹۶) ترکیب می‌شود. تحلیل گفتمان انتقادی «توصیفی از نقش زبان، کاربرد زبان، گفتمان یا رویدادهای ارتباطی در بازتولید سلطه و نابرابری» (ون‌دایک، ۱۹۹۳: ۲۸۲) فراهم می‌آورد. این کار به وسیله تحلیل زبان‌شناختی دقیق گفتمان‌ها به منظور آشکار ساختن ایدئولوژی‌های پنهان درون آن‌ها، صورت می‌گیرد. شیلتون و شافنر (۱۹۹۷: ۲۲۶) یک روش صریح و روشن برای انجام تحلیل گفتمان انتقادی ارائه می‌دهند که هدف آن این است که «به گونه‌ای تفسیری، جزئیات زبانی را ... با نقش‌های سیاسی و استراتژیک زور و اجبار، مقاومت، مخالفت، اعتراض، تظاهر، مشروعیت‌بخشی و مشروعیت‌زدایی، مرتبط سازد». روشی که آن‌ها ارائه می‌دهند، همان روش فرکلاف (۱۹۹۲، ۱۹۸۹) را در تمرکز بر تجزیه و تحلیل ویژگی‌های زبانی مانند واژگان، دستور، ساختار متنی، و علائم

1 Poultry

2 Meat Marketing & Technology (MM&T)

3 General discourse

4 Chilton

5 Schäffner

6 Fact construction

7 Potter

نقطه‌گذاری، به منظور آشکار ساختن مفروضات ایدئولوژیک پنهانی که گفتمان‌ها بر پایه آن هستند، منعکس می‌سازد.

این فرایند آشکارسازی مفروضات «فهم متعارف»^۱ می‌تواند بسیار مهم باشد زیرا، همان‌طور که فرکلاف (۱۹۸۹: ۸۵) می‌نویسد، «اگر کسی از این حقیقت آگاه شود که جنبه خاصی از فهم متعارف به نابرابری‌های قدرت به بهای حقوق خود شخص تداوم می‌بخشد، آن دیگر فهم متعارف نخواهد بود، و ممکن است دیگر ظرفیت و توانایی تداوم نابرابری‌های قدرت را نداشته باشد». واضح است که در این مورد، مفروضات مبتنی بر فهم متعارف، نابرابری‌های قدرت را به بهای حقوق حیوانات تداوم می‌بخشند، اما با توجه به ماهیت به لحاظ زیست‌محیطی مخرب روش‌های دام‌پروری فشرده، و نیز طرق گوناگونی که انسان‌ها برای تداوم بقای خود به سایر موجودات وابسته هستند، گفتمان‌هایی که از اقدامات مخرب و غیرانسانی نسبت به حیوانات چشم‌پوشی می‌کنند، نهایتاً بر خود انسان‌ها نیز تأثیر خواهند داشت.

بحث زیر بر اساس تجزیه و تحلیل دقیق داده‌هایی که در بالا عنوان شد، پاسخ به این سؤال را مورد هدف دارد که چگونه زبان، از سطوح کاربردشناسی و معناشناسی آن گرفته تا نحو و ساخت‌واژه، طرز مفهوم‌سازی حیوانات به لحاظ اجتماعی، و در نتیجه طرز برخورد جامعه انسانی با آن‌ها را، در گفتمان عمومی و همچنین گفتمان صنایع فرآورده‌های حیوانی، تحت تأثیر قرار می‌دهد؟

۲. گفتمان عمومی

سینگر^۲ (۱۹۹۰: vi) توصیف می‌کند که چگونه «زبان انگلیسی، همانند بسیاری از دیگر زبان‌ها، پیش‌دآوری‌های کاربران خود را منعکس می‌سازد». مثالی که او ارائه می‌دهد واژه [انگلیسی] «حیوان/جانور» (*animal*) است که، برخلاف نوع کاربرد آن در گفتمان علمی، انسان‌ها اغلب از حوزه معنایی آن کنار گذاشته می‌شوند. صحبت کردن در مورد «حیوانات و افراد [انسان‌ها]» کاملاً عادی و طبیعی است، و یا گفتن این جمله که «هیچ حیوانی/جانوری اینجا نیست» درحالی‌که در واقع افرادی در آنجا حضور دارند. این طبقه‌بندی معنایی می‌تواند از طریق ایجاد «روان‌شناسی اجتماعی برون‌گروه ... که ما را از حیوانات دور ساخته و مانع از دیدن رنج و عذاب آن‌ها می‌شود»

¹ Common sense

² Singer

(شاپیرو^۱، ۱۹۹۵: ۶۷۱)، به طور بالقوه به ظلم و تعدی به حیوانات کمک کند.

دیگر سازوکارهای زبانی ای که ما را از دیدن رنج و عذاب حیوانات دور می‌سازند، در سطح واژگانی رخ می‌دهند: «واژه‌هایی که ما در مورد غذاها استفاده می‌کنیم، منشأ زنده آن‌ها را پنهان می‌سازد؛ ما در غذاهای خود از گوشت گاو (*beef*) و نه از گاو (*bull*) [به‌عنوان موجود زنده]، و یا از گوشت خوک (*pork*) و نه از خوک (*pig*) [به‌عنوان موجود زنده] استفاده می‌کنیم»^۲ (سینگر، ۱۹۹۰: ۹۵). ما همچنین لباس‌هایی ساخته‌شده از «چرم» (*leather*)، و نه «پوست» (*skin*) حیوانات، می‌پوشیم؛ و یا از «تنه» (*carcass*) حیوانات به‌عنوان غذا استفاده می‌کنیم و نه «لاشه/جسد» (*corpse*) یک موجود زنده. همان‌طور که شاپیرو (۱۹۹۵: ۶۷۱) اشاره می‌کند، «ما معمولاً نمی‌گوییم که "لطفاً اون جسم پخته‌شده رو به من بدین!"؛ گوشت، گوشت است، با دلالت‌های ضمنی بسیار متفاوتی از عبارات بلندی با معنای یکسان مانند «تکه‌های اجساد مرده حیوانات». ارزش شوک چنین عبارات بلندی توسط اخبار شبکه بی.بی.سی در طول بحران بیماری جنون گاوی^۳ به‌کار گرفته شد، هنگامی که این واقعیت گزارش داده می‌شد که دام‌ها توسط «گاوهای له‌شده» تغذیه می‌شدند. عمل «کشتن» نیز به گونه‌ای متفاوت برای انسان‌ها و حیوانات در واژگان نمود پیدا می‌کند: انسان‌ها به «قتل» (*murder*) می‌رسند، حیوانات «کشتار/ذبح» (*slaughter*) می‌شوند. جابجا کردن این دو واژه در جمله‌ای مانند «شما همستر خانگی من را به قتل رساندید!» مضحک و طنزگونه برداشت می‌شود؛ و عبارتی مانند «کشتار پناهندگان» به این معنی است که آن‌ها به طرز وحشیانه و فجیعی کشته شده‌اند. حیوانات در زبان نه تنها به گونه‌ای متفاوت بازنمایی می‌شوند، بلکه به‌عنوان موجوداتی فرودست و پایین‌تر نمایانده می‌شوند؛ و این یعنی دو شرط لازم برای اعمال سرکوب و تعدی. استعاره‌های متعارف، که لیکاف^۴ و جانسن^۵ (۱۹۹۹، ۱۹۸۰) بر این باورند تأثیر عمیقی بر تفکر روزمره ما دارند، به‌شدت در رابطه با حیوانات منفی هستند. برای مثال، در زبان انگلیسی، یک فرد ممکن است «خوک حریص» (*greedy pig*)، «سگ کثیف» (*dirty dog*)، «گاو احمق» (*stupid con*)، «میمون گنده»

¹ Shapiro

^۲ مطلب فوق در واقع به این نکته اشاره دارد که در برخی از زبان‌ها، از جمله زبان انگلیسی، واژه‌های متفاوتی برای اشاره به حیوانات به‌عنوان موجود زنده و گوشت همان حیوانات به‌عنوان غذای مصرفی وجود دارد. (مترجم)

³ Bovine spongiform encephalopathy (BSE)

⁴ Lakoff

⁵ Johnson

(big ape) یا «ماده‌سگ زشت» (*ugly bitch*) خوانده شود؛ و یا به خاطر عمل موزیانه و «گربه‌وار» (*catty*) خود سرزنش شود؛ مثل «بانگ خروس» (*crowing*) دستاوردها و موفقیت‌های خود را فریاد بزند؛ مثل یک «جوجه‌مرغ» (*chicken*) ترسو و بزدل باشد؛ و یا مثل یک «میمون» (*monkey*) لوده و مسخره باشد (نگاه کنید به لیچ^۱، ۱۹۶۴؛ پالماتیر^۲، ۱۹۹۵). چنین اصطلاحاتی شامل اسم‌ها، صفت‌ها و فعل‌هایی هستند که از طریق گسترش استعاری، به گونه‌ای منفی نسبت به حیوانات، تعدد معنایی پیدا کرده‌اند.

اصطلاحاتی که به حیوانات رجوع می‌کنند همچنین به‌طور کلی به این گرایش دارند که شرایطی منفی را توصیف کنند، و یا تصاویری از ظلم و بی‌رحمی را القا نمایند. در این رابطه، عبارات مختلفی [در زبان انگلیسی] در مورد سگ‌ها وجود دارد: «مثل سگ مریض بودن» (*sick as a dog*)، «مثل سگ مردن» (*dying like a dog*)، «غذای سگی» (*dog's dinner*)، «زندگی سگی» (*a dog's life*)، «مثل سگ کار کردن» (*working like a dog*)؛ و همچنین در مورد گربه‌ها: «[بی‌قرار] مثل گربه‌ای روی آجرهای داغ» (*like a cat on hot bricks*)، «دویدن مثل یک گربه سوخته» (*running like a scalded cat*)، «راه‌های بسیار برای کندن پوست یک گربه» (*many ways to skin a cat*)؛ و همچنین حیوانات بزرگ‌تر: «به اسب مرده تازیانه زدن» (*flogging a dead horse*)، یا «کاهی که کمر شتر را می‌شکند» (*the straw that broke the camel's back*). تنها اصطلاحات مثبت مربوط به حیوانات، به نظر می‌رسد اصطلاحات توصیف‌کننده پرنده‌ها و حشرات باشند؛ برای مثال، «پرنده سحرخیز» (*an early bird*)، «در حالت و فرم [پر] خوبی بودن» (*in fine feather*)، «به آشیانه خود رسیدن» (*feathering your nest*)، «مثل پرنده آزاد بودن» (*being as free as a bird*)، «مثل چکاوک شاد بودن» (*happy as a lark*)، «مثل جغد دانا بودن» (*wise as an owl*)، «مثل جیرجیرک خوش بودن» (*chirpy as a cricket*)، «مثل کک روی فرم بودن» (*as fit as a flea*). البته استثنائاتی وجود دارد، اما الگوی کلی در اینجا روشن است: هر چه رابطه غلبه و تسلط انسان‌ها بر یک گونه خاص نزدیک‌تر باشد، کلیشه‌های موجود در اصطلاحات گفتمان عمومی منفی‌تر هستند. موقعیت ایدئولوژیک حیوانات به سطح نحو نیز گسترده می‌شود. هنگامی که حیوانات می‌میرند،

¹ Leach

² Palmatier

از موجوداتی منفرد به ماده، و از اسامی شمارا^۱ به ناشمارا^۲، تغییر می‌یابند، درحالی‌که در مورد انسان‌ها چنین نیست. به‌عنوان مثال، در زبان انگلیسی، سخن گفتن از عباراتی مانند «مقداری مرغ» (*some chicken*)، «مقداری [گوشت] بره» (*some lamb*)، و یا «مقداری ران مرغ» (*some chicken leg*) کاملاً امکان‌پذیر است، اما ساخت‌هایی مانند «مقداری انسان» (*some human*) و «مقداری ران/پای انسان» (*some human leg*)، [در معنای ناشمارا] کاملاً نادرستی هستند. سینگر (۱۹۹۰: ۹۵) از این موضوع اظهار تعجب می‌کند که درحالی‌که ما منشأ زنده‌گوشت خوک را با نامیدن آن با واژه‌ای متفاوت (*pork*) پنهان می‌سازیم، اما «مواجه شدن با ماهیت واقعی یک ران بره (*a leg of lamb*) برایمان آسان‌تر است». با وجود این، تفاوت دستوری آشکاری در اینجا وجود دارد: ما نمی‌توانیم بگوییم «یک پای فرد [انسان]» (*a leg of person*)، بلکه به‌جای آن می‌گوییم «پای یک فرد» (*a person's leg*). بیان این‌چنینی مثال بره (برای مثال، «امشب ما قصد خوردن ران یک بره را داریم»)، منشأ زنده‌آن را این‌گونه پنهان نمی‌سازد.

یک نمونه دیگر از مواردی که حیوانات از اسامی شمارا به ناشمارا تغییر می‌کنند، در سفرهای حیات وحش یا سافاری^۳ است. خواه شرکت‌کنندگان این گونه سفرها در حال حمل تفنگ باشند یا دوربین، نحوه صحبت کردن آن‌ها درباره حیوانات یکسان است: «ما زرافه، فیل، و شیر دیدیم»، به‌جای اینکه گفته شود «ما زرافه‌ها، فیل‌ها و شیرهایی را دیدیم». استفاده از اسامی ناشمارا به‌جای اسامی شمارا، هویت و فردیت حیوانات را محو می‌سازد، با این فرض ایدئولوژیک که هر حیوانی تنها یک نماینده (قابل جایگزین) از یک گونه محسوب می‌شود. لارنس (۱۹۹۴: ۱۸۰) می‌نویسد: «اگر هیچ تفاوتی میان اعضای یک گروه وجود نداشته باشد، ارزش و اهمیت آن‌ها به میزان زیادی تقلیل می‌یابد، به‌طوری‌که دوست نداشتن آن‌ها و توجیه استثمار و نابودی آن‌ها، آسان‌تر می‌گردد». استفاده از ضمائر می‌تواند به نوعی تقسیم‌بندی «ما» (*us*) و «آن‌ها» (*them*)، مشابه آنچه که در گفتمان‌های نژادپرستانه دیده می‌شود، منجر شود، به‌طوری‌که در این مورد ضمیر «ما» به انسان‌ها و «آن‌ها» به حیوانات اشاره می‌کند. حتی در ادبیات جنبش حقوق حیوانات نیز، انواع ضمائر «ما»

¹ Count

² Mass

³ Safari

(*we, us, our*) تقریباً همیشه منحصرأً برای اشاره به انسان‌ها به کار می‌روند. تام ریگان^۱ (۱۹۹۶: ۳۷) که شاید سرسخت‌ترین فعال و مدافع حقوق حیوانات باشد، می‌نویسد: «ما چیزهایی را می‌خواهیم و ترجیح می‌دهیم ... لذت و درد و رنج ما ... باعث تفاوت در کیفیت زندگی مان می‌شود ... زندگی شخصی ما به‌عنوان افراد». تا اینجا متن این‌گونه به نظر می‌رسد که از این استفاده از ضمیر «ما»، یک ضمیر «ما»^۲ فراگیر^۲ مورد نظر است، تا اینکه جمله بعدی خواننده می‌شود: «در مورد حیوانات هم ... همین‌طور است».

شیوه متداول رجوع به حیوانات با ضمیر [انگلیسی] «آن» (*it*)، به جای استفاده از ضمیر «او» (*him, her*)، می‌تواند موجب شیء‌سازی از آن‌ها در بافت‌های خاص شود. اشیاء می‌توانند خریداری شوند، فروخته شوند، و یا تحت مالکیت فردی قرار گیرند؛ مجموعه واژگانی‌ای که به‌طور معمول در مکالمات روزمره به هنگام صحبت از حیوانات مورد استفاده قرار می‌گیرد. این موضوع فرض «فهم متعارف» را مبنی بر اینکه حیوانات مانند اموال و دارایی هستند آشکار می‌سازد. از منظر معناشناختی، این غیرعادی است که در مورد کسی صحبت شود که انسان دیگری را تحت مالکیت دارد، مگر اینکه این عبارت به‌طور استعاری به کار برده شود که در این صورت می‌تواند به سلطه ناعادلانه و غیراخلاقی اشاره داشته باشد.

کتاب اسپندر^۳ (۱۹۹۸) با عنوان زبان ساخته مردها^۴ نشان می‌دهد که چگونه گفتمان عمومی شکل گرفته در یک جامعه مردگرا، تبعیض علیه زنان را انعکاس داده و آن را گسترش می‌دهد. به همین شکل، تعجب‌آور نیست که ببینیم گفتمان عمومی نگرش‌های منفی نسبت به حیوانات را منعکس می‌سازد. اینکه این موضوع تا چه اندازه افراد را در چشم‌پوشی از سرکوب و استثمار حیوانات تحت تأثیر قرار می‌دهد، دقیقاً مشخص نیست، اما گفتمان عمومی توسط گفتمان‌های گروه‌هایی که در توجیه روش‌های غیرانسانی و به لحاظ زیست‌محیطی مخرب رفتار با حیوانات دارای منافع مالی و تجاری هستند، تقویت می‌شود.

¹ Tom Regan

² Inclusive 'we'

³ Spender

⁴ Man-Made Language

۳. گفتمان صنایع فراورده‌های حیوانی

همان‌طور که عنوان شد، یک نوع ایدئولوژی ممکن است سرکوب و تعدی را به‌عنوان ویژگی‌ای «خدادادی، طبیعی، بی‌ضرر، و یا اجتناب‌ناپذیر» (ون‌دایک، ۱۹۹۷: ۲۵) بازنمایی کند. سرکوب حیوانات اغلب به‌عنوان عملی روا داشته‌شده از جانب خدا، به‌واسطهٔ جمله‌ای مکرر نقل‌شده از کتاب سفر پیدایش^۱ [عهد عتیق] (۱: ۲۸) که ادعا می‌شود در آن خداوند «سلطه» بر حیوانات را به انسان‌ها بخشیده است، توجیه می‌گردد. اما صنایع فراورده‌های حیوانی از گفتمان مذهب استفاده نمی‌کنند؛ بلکه، در میان دیگر گفتمان‌ها، از گفتمان علم استفاده می‌شود تا سرکوب حیوانات را طبیعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه دهند (نگاه کنید به اسپرلینگ^۲، ۱۹۸۸).

برای یکسان نمایاندن شیوه‌های دام‌پروری فشرده و کشتار حیوانات با رفتار جانوران شکارچی در حیات وحش، و در نتیجه «طبیعی» جلوه دادن این اقدامات، اغلب از گفتمان زیست‌شناسی تکاملی استفاده می‌شود. برای انجام این کار، ابزارهای زبانی خاصی مورد استفاده قرار می‌گیرد، چنان‌که در مقاله «اشتباهات طبیعی در مورد حقوق و آزادی حیوانات»^۳ رندال اس. اوت^۴، متخصص در زمینهٔ پرورش و تولید مثل گاو که مرتبط با این صنعت است، دیده می‌شود.

پس از بیان صریح اینکه «افراد [انسان‌ها] هم نوعی حیوان هستند»، مقالهٔ اوت (۱۹۹۵) از باهم‌آیی‌هایی مانند «حیوان انسانی» و یا «حیوانات غیرانسان» (۱۰۲۳-۱۰۲۴) استفاده می‌کند تا طبقه‌بندی معنایی‌ای را مورد تأکید قرار دهد که در آن، برخلاف گفتمان عمومی، انسان‌ها در ردهٔ «حیوانات» قرار می‌گیرند. او همچنین انسان‌ها را در ردهٔ معنایی «شکارچیان» قرار می‌دهد:

- رابطهٔ طبیعی میان شکارچی و شکار نه با دیدگاه مساوات‌طلبانه همخوانی دارد و نه با دیدگاه حقوق حیوانات ... رابطهٔ شکارچی و شکار و استفادهٔ سلسله‌مراتبی از سایر موجودات، زنده و مرده، برای طبیعت ضروری است. (اوت، ۱۹۹۵: ۱۰۲۴)

این گزیده این فرض را «فهم متعارف» تلقی می‌کند که آنچه در مورد وضعیت شکارگری حیوانات (غیرانسان) رخ می‌دهد در مورد وضعیت شکارگری انسان‌ها هم صادق است. با وجود این، اعضای

¹ Book of Genesis

² Sperling

³ The Natural Wrongs about Animal Rights and Animal Liberation

⁴ Randall S. Ott

پیش‌نمونه^۱ و معرف رده (شکارچیان)، شیرها و ببرها هستند، و انسان‌ها اعضایی غیرمعرف برای این رده می‌باشند (نگاه کنید به راش^۲، ۱۹۷۵، ۱۹۸۱). این شمول تعددی اعضای غیرمعرف (انسان‌ها) در اظهاراتی عمومی راجع به اعضای پیش‌نمونه و معرف (شیرها)، تفاوت‌های مهم میان وضعیت شیری که طعمه خود را شکار می‌کند (که هیچ‌کس آن را غیراخلاقی نمی‌پندارد) و پرورش فشرده هزاران حیوان در شرایطی بسیار دشوار و تحت فشار، را پنهان می‌سازد. تفاوت‌هایی مانند این واقعیت که شیرها به خزانه ژنی طعمه خود نفع می‌رسانند، درحالی‌که پرورش‌گزینشی حیوانات برای تولید مقادیر گوشت به آن آسیب می‌رساند.

تحلیل و بررسی پاتر (۱۹۹۶: ۱۱۲-۱۱۵) از ساخت واقعیت نشان می‌دهد که چگونه ادعاهایی از عینیت علمی برای «برانگیختن واقع‌بودگی یک توصیف» مورد استفاده قرار می‌گیرند. این موضوع را می‌توان در مورد اظهارات اوت مشاهده کرد، جایی که ادعاهای خود او به‌عنوان «اصول زیستی»، «قواعد زیست‌شناختی» و «دانش علمی» برپایه «شواهد زیست‌شناختی» (۱۰۲۳-۱۰۲۵) بازنمایی می‌شود، درحالی‌که ادعاهای جنبش حقوق حیوانات با برچسب‌هایی مانند «باورها»، «توهمات»، «اندیشه‌های فلسفی»، «تعصب»، «دیدگاه اشتباه» و «نادرست» (۱۰۲۳-۱۰۲۹) نمایانده می‌شود. عبارات احتیاط‌آمیز^۳ مانند «ممکن است»، «احتمالاً»، و یا «می‌تواند این‌گونه باشد»، تقریباً به هیچ وجه در مقاله اوت به کار گرفته نشده‌اند. در عوض، وجهیت^۴ مورد استفاده در تمام طول فصل به گونه‌ای است که چیزی را که در مورد آن صحبت می‌شود، به سخن پاتر (۱۹۹۶: ۱۱۲)، به‌عنوان حقیقتی «محض، بدون مشکل، و کاملاً عینی و مجزا از [موضوع] گوینده آن»، جلوه می‌دهد. درحالی‌که گفتمان زیست‌شناسی تکاملی سرکوب و استعمار حیوانات را به‌عنوان موضوعی «طبیعی» و «اجتناب‌ناپذیر» بازنمایی می‌کند، گفتمان‌های دیگر از طبقه‌بندی‌های معنایی متفاوتی برای عادی و بی‌ضرر جلوه دادن آن استفاده می‌کنند:

- خانه‌های مدرن نگهداری حیوانات از سیستم تهویه مناسب برخوردار است، گرم است، روشنایی خوبی دارد، تمیز است و علمی طراحی شده است ... این خانه‌ها حیوانات را در

¹ Prototypical

² Rosch

³ Hedges

⁴ Modality

برابر شکارچیان، بیماری و هوای بد، محافظت می‌کنند. (بنیاد صنعت حیوانات^۱، نقل شده در هارناک^۲، ۱۹۹۶: ۱۳۰)

در اینجا، گستره معنایی واژه «شکارچیان» انسان‌های شکارچی، همچون مزرعه‌داران و دام‌پروران، که این خانه‌ها محافظتی در برابر آن‌ها فراهم نمی‌آورند، را شامل نمی‌شود. این «تبعیض ناعادلانه هستی‌شناختی» (پاتر، ۱۹۹۶: ۱۸۶) باعث می‌شود حیوانات وحشی به‌عنوان دشمن حیوانات اهلی نمایانده شوند، درحالی‌که انسان‌ها محافظانی خیرخواه برای آن‌ها تلقی می‌شوند. همان‌طور که گارنر^۳ (۱۹۹۸: ۴۶۳) اشاره می‌کند، «منافع تجارت دامداری و کشاورزی اغلب واقعیت‌های تلخ پرورش کارخانه‌ای را پنهان ساخته، و در عین حال دغدغه‌های خود را برای رفاه و آسایش حیوانات اظهار می‌کنند». این موضوع را می‌توان در زبان مورد استفاده در متن نمونه بالا مشاهده کرد. از حسن‌تعبیر^۴ «خانه» (*housing*) به‌جای واژه «قفس» (*cage*) استفاده شده است، و پنج مورد از ویژگی‌های مثبت این «خانه‌ها» به‌طور مستقیم، یکی پس از دیگری، بیان شده است؛ الگوی زبانی‌ای که اغلب توسط بنگاه‌های معاملات ملکی برای توصیف یک مسکن مطلوب استفاده می‌شود! در یک فهرست این‌چنینی، آسان می‌شود چیزی مشکوک را، بدون جلب توجه، در میان ویژگی‌های مثبت پنهان ساخت. در این مورد، عبارت «علمی طراحی شده» به‌طور سطحی و ظاهری مثبت به نظر می‌رسد، اما این خانه‌ها تنها در جهت سود و منفعت دام‌پروران علمی طراحی شده‌اند، و نه برای راحتی و آسایش حیواناتی که در یک زیستگاه طبیعی «غیرعلمی طراحی شده» بسیار خوشبخت‌تر می‌بودند!

همانند بسیاری از ویژگی‌های توصیف‌شده توسط بنگاه‌های معاملات ملکی، راه‌های جایگزین و کمتر به‌گویانه‌ای برای توصیف یک محل زندگی یکسان وجود دارد. برای مثال، عبارت «خانه‌های مدرن نگهداری حیوانات ... روشنایی خوبی دارد» را با عبارت «فشرده در قفس‌هایی بسیار کوچک با نور مصنوعی» (فراگونه نامحدود^۵، نقل شده در هارناک، ۱۹۹۶: ۱۳۶) مقایسه کنید؛ و یا عبارت «برخوردار از سیستم تهویه مناسب ... گرم ... تمیز» را با آنچه که خود صنعت طیور در این عبارت

¹ Animal Industry Foundation

² Harnack

³ Garner

⁴ Euphemism

⁵ Trans-Species Unlimited

توصیف می‌کند مقایسه کنید: «گرمای ترکیب‌شده با بخار آمونیاک و گرد و غبار در خانه‌های آن‌ها باعث مشکلات سلامتی غیرقابل‌تصور می‌شود» (مجله طیور، ۱۹۹۷ الف).

حتی علائم نقطه‌گذاری^۱ نیز برای اهداف ایدئولوژیک استفاده می‌شوند، چنان‌که مثال زیر از یک مجله صنایع لبنیات نشان می‌دهد:

• افرادی که نگران رفاه و آسایش حیوانات هستند ... ممکن است یک گزارش خبری احساسی در مورد سوءاستفاده از حیوانات یا در مورد «مزارع کارخانه‌ای» دیده باشند. (هوردز دریمن^۲، ۱۹۹۵: ۴۴۹)

در اینجا، استفاده از گیومه به منظور تلاش برای دور ساختن فرایند دام‌پروری فشرده از تصویر یک کارخانه صورت گرفته است.

درحالی‌که گفتمان «بیرونی» صنایع فراورده‌های حیوانی رفتار با حیوانات را ملایم و بی‌ضرر جلوه می‌دهد، گفتمان «درونی» این صنعت هدف ایدئولوژیک متفاوتی دارد. در اینجا به نظر می‌رسد هدف اصلی تشویق کسانی که در این صنعت فعالیت می‌کنند به نادیده گرفتن رنج و عذاب حیوانات، و تمرکز بر سوددهی هر چه بیشتر، باشد. فیدز^۳ (۱۹۹۱: ۲۰۰) توصیف می‌کند که چگونه صنعت گوشت «اهمیت حیوانات مورد استفاده خود را به‌عنوان مواد خام و تنها کمی بیشتر از یک هزینه تجاری به حساب می‌آورد». نمونه‌ای از این موضوع را می‌توان در آرشیو مجلات طیور و بازاریابی و فناوری گوشت از این صنعت (www.meatingplace.com) مشاهده کرد. در این آرشیوها، زمانی که مورد بررسی قرار گرفته‌اند، موارد مجموعه واژگانی «درد» (*pain*)، «رنج» (*suffering*)، و «صدمه/آسیب» (*hurting*) (در رابطه با حیوانات) به‌ترتیب تنها در ۳ و ۲ مقاله، و مورد آخر در هیچ مقاله‌ای ذکر نشده است. اما از طرف دیگر، موارد مجموعه واژگانی «پول» (*money*)، «مالی» (*financial*)، و «سود» (*profit*) به‌ترتیب در ۲۲۴، ۱۰۱ و ۹۰ مقاله به‌کار برده شده است.

مفروضات پنهانی که رنج و عذاب حیوانات را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند، را می‌توان در ابزارهای زبانی مورد استفاده در گفتمان صنایع گوشت یافت. یکی از این ابزارها استفاده از مجاز^۴ است، که

¹ Punctuation

² Hoard's Dairyman

³ Fiddes

⁴ Metonymy

به باور لیکاف (۱۹۸۷: ۷۷) «یکی از ویژگی‌های بنیادین شناخت» می‌باشد. نمونه‌هایی از آن در موارد زیر دیده می‌شود (تأکیدها [حروف مورب] اضافه شده است):

(۱) گرفتن جوجه‌های کبابی یک کار کمرشکن، کثیف و ناخوشایند است. (مجله طیور، ۱۹۹۷ الف)

(۲) استعداد ابتلا به آسیت^۱ (آب‌آوردگی شکم) ... در مرغ‌های مادر وجود دارد. (مجله طیور، ۱۹۹۵)

(۳) وقتی که به اندازه کافی قدرت برای بی‌حس کردن گوشت گاو وجود ندارد ... می‌بینید که سرش را بریده‌اید، درحالی‌که هنوز گوشت گاو زنده است. (کارگر کشتارگاه، مصاحبه‌شده در آیزنیتز^۲، ۱۹۹۷: ۲۱۶)

(۴) زمانی هیجان‌انگیز برای متخصصان گوشت گاو (هریک^۳، ۱۹۹۵: ۱۰۳۱)

در مثال (۱) پرنده‌هایی زنده توسط یک روش پخت [کباب کردن] نامیده شده و ارجاع داده می‌شوند؛ و در مثال (۲) توسط نقش آن‌ها [زایایی]؛ در مثال (۳) گاوهای زنده با نام گوشت مرده خود [گوشت گاو (*beef*)] ارجاع داده می‌شوند؛ و در مثال (۴) دامپزشکان متخصص در طب گاو «متخصصان گوشت گاو»، و نه «متخصصان گاو» [به‌عنوان موجودی زنده]، خوانده می‌شوند. تمام این شیوه‌های ارجاع به حیوانات، توجه را از هویت و فردیت آن‌ها دور ساخته، و به آنچه که ریگان (۱۹۹۶: ۳۵) نظامی می‌خواند که «به ما اجازه می‌دهد حیوانات را به‌عنوان منابعی صرف برای خود بدانیم»، کمک می‌کند.

گفتمان بازنمایی حیوانات به‌عنوان «منابع»، به‌طور مکرر در ارجاع مستقیم به حیوانات زنده و مرده مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال، استفاده از واژه «آسیب/خسارت» (*damage*) به‌جای «صدمه/جراحت» (*injury*) در عبارت «آسیب پرنده» (*bird damage*) (مجله طیور، ۱۹۹۷ ب)، واژه «محصول» (*product*) به‌جای «جسم/بدن» (*body*) در جمله «محصول کاملاً به قطعات برش داده شده، و دست‌ها از آن جدا می‌شود» (مجله طیور، ۱۹۹۷ ب)، و یا واژه‌های «تخریب» (*destruction*) و «دسته» (*batch*) در جمله «جداسازی سالمونلا منجر به تخریب گله ... [یا] کشتار

¹ Ascites

² Eisnitz

³ Herrick

دسته ... خواهد شد» (مجله طیور، ۱۹۹۵). این گفتمان «منابع» شامل استعاره‌ها نیز می‌شود؛ از استعاره‌های مرده‌ای مانند اصطلاح «منابع زنده» (*livestock*) [به معنی دام] در زبان انگلیسی، تا استعاره‌های جدیدی مانند «حیوانات به مثابه گیاهان»^۱ که در عبارت «ماشین برداشت خودکار جوجه‌های گوستی» (مجله طیور، ۱۹۹۷ الف)، و یا جمله «چگونگی رسیدگی به خوک‌ها قبل از بی‌هوش کردن و برداشت آن‌ها، تأثیر زیادی بر کیفیت گوشت دارد» (مجله بازاریابی و فناوری گوشت، ۱۹۹۵)، آشکار است (تأکیدها اضافه شده است).

از آنجایی که منابع بی‌جان درد و رنج را احساس نمی‌کنند، تقلیل گفتمانی حیوانات به‌عنوان منابع به ایدئولوژی‌ای که رنج و عذاب آن‌ها را نادیده می‌گیرد، کمک می‌کند. در مواردی هم که رویدادهایی دربرگیرنده رنج و عذاب آن‌ها توصیف شده و در مورد آن صحبت می‌شود، اغلب از فرایند اسم‌سازی^۲ استفاده می‌شود تا عاملیت آن پنهان بماند (نگاه کنید به فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۲۴). نمونه‌ای از این مورد در مثال زیر دیده می‌شود:

• خستگی کارکنان، غیبت از کار، و تغییر و گردش کاری، می‌تواند به استخوان‌های شکسته و کبودی‌هایی که بازدهی تولید را کاهش می‌دهند، منجر شود. (مجله طیور، ۱۹۹۷ الف)

این جمله حوادثی را توصیف می‌کند که در آن حیوانات زخمی می‌شوند. اما در واقع از خود این حیوانات اصلاً نامی برده نمی‌شود. این فرایند از طریق عبارات اسم‌سازی شده «استخوان‌های شکسته» (X استخوان‌های Y را می‌شکند) و «کبودی‌ها» (Y، X را کبود می‌کند) صورت می‌گیرد، که به مفعول تأثیرپذیر (Y) اجازه حذف از جمله را می‌دهد. عامل X (در این نمونه کارگر مرغداری) نیز خود از جمله حذف می‌شود، و تنها به‌صورت غیرمستقیم به‌عنوان یک توصیفگر در گروه اسمی «خستگی کارکنان» ظاهر می‌شود؛ و این «خستگی کارکنان» تنها بخشی از عامل وقوع فعل «منجر شدن» - و نه «شکستن» -، را تشکیل می‌دهد. این موضوع باعث ایجاد فاصله میان عمل عمدی انسان‌ها و جراحات حاصل در حیوانات می‌شود. علاوه بر این، به نتایج این جراحات از بُعد درد و رنج وارد آمده بر حیوانات هیچ اشاره‌ای نمی‌شود، بلکه تنها به لحاظ «بازدهی» کار از آن‌ها صحبت می‌شود. همین الگو را می‌توان در جمله زیر نیز مشاهده کرد:

• آسیب بدنی حاصل از حمل و نقل، و تقلای پرنده در طول فرایند کشتار، در میان

¹ Animals-as-plants

² Nominalisation

جوجه‌های گوشتی اتفاق می‌افتد. (مجله طیور، ۱۹۹۷ ب)

در این جمله، سه مورد اسم‌سازی دیده می‌شود: «آسیب» (X به Y آسیب می‌رساند)، «حمل و نقل» (X، Y را جابجا می‌کند) و «کشتار» (X، Y را می‌کشد). این موارد اسم‌سازی، هم عامل افعال را پنهان می‌سازد، و هم مفعول تأثیرپذیر آن‌ها را، که تنها به‌طور غیرمستقیم به‌عنوان یک توصیف‌گر در عبارات «آسیب بدنی» و «تقلای پرنده» پدیدار می‌شود. علاوه بر این، جراحات حاصل به حیواناتی به‌وضوح زنده و در حال تقلا، تنها از منظر آسیبی بر تنهٔ مردهٔ حیوان بیان می‌شوند.

سینگر (۱۹۹۰: ۵۰) اشاره می‌کند که «این جداسازی با استفاده از اصطلاحات فنی‌ای که ماهیت واقعی آنچه که در جریان است را پنهان می‌سازند، آسان‌تر می‌شود». این موضوع را می‌توان در مثال زیر مشاهده کرد:

- کارخانهٔ پردیگو ماراو جوجه‌های گوشتی ۴/۹۵ پوندی را در خط تولیدی با سرعت ۱۳۶ پرنده در دقیقه، که ۱۶ ساعت در روز در جریان است، فراوری می‌کند ... پردیگو پیش از این یک روش بی‌حس‌سازی را که بیشتر شبیه استانداردهای ایالات متحده بود به‌کار می‌برد: ۴۵ میلی‌آمپر برای هر پرنده (۶۰ هرتز) به طول ۷ ثانیه با حمام آب. اما این پارامترهای بی‌حس‌سازی، انقباض عضلانی سینه‌ای را موجب می‌شد که منجر به ترشح خون می‌گردید. (مجله طیور، ۱۹۹۷ ب)

در اینجا، پرندگان تبدیل به واحدهایی در پارامترهای ریاضی‌گونه «۱۳۶ پرنده در دقیقه» و «۴۵ میلی‌آمپر برای هر پرنده» می‌شوند؛ و این «پارامترهای بی‌حس‌سازی» هستند که نقش عامل فعل «موجب شدن» را ایفا می‌کنند. بنابراین، مسئولیت ایجاد انقباض عضلانی تشنجی به این شدت که باعث خونریزی می‌شود بر روی پارامترها، و نه خود جریان الکتریکی و یا افرادی که آن را ایجاد می‌کنند، گذاشته می‌شود.

ابزار زبانی دیگری که برای تشویق بی‌اعتنایی به رنج کشیدن حیوانات به‌کار برده می‌شود استعاره گسترده^۱ است که، همان‌طور که جانسن^۲ (۱۹۸۳) نشان می‌دهد، می‌تواند الگوهای استدلالی را تحت تأثیر قرار دهد. نمونهٔ زیر مثال معروفی از یک استعارهٔ صنعت گوشت است:

- یک ماده‌خوک باید به‌عنوان قطعه‌ای با ارزش از ماشین‌آلات در نظر گرفته شود، و به‌گونه‌ای

¹ Extended metaphor

² Johnson

با آن رفتار شود که گویی نقش آن صرفاً تولید بچه‌خوک‌ها است، درست مثل یک ماشین سوسیس‌سازی. (شرکت گوشت والز^۱، در کوتز^۲، ۱۹۸۹: ۳۲)

تلقی کردن خوک‌ها به‌عنوان ماشین‌آلات، استدلال‌های استعاری این‌چنینی را تشویق می‌کند:

«ماشین‌ها احساسات ندارند»، پس

«خوک‌ها هم احساسات ندارند»، و

«ماشین‌آلات با ارزش باید تا جای ممکن مورد استفاده قرار گیرند»، بنابراین

«خوک‌ها هم باید تا جای ممکن مورد استفاده قرار گیرند».

نتایج این الگوی استدلالی را می‌توان در توصیف کوتز (۱۹۸۹: ۳۴) از مزارع پرورش خوک مشاهده کرد: «ماده‌خوک می‌بایست حداکثر تعداد بچه‌خوک‌های زنده را در کمترین زمان به دنیا آورد ... و هیچ توجهی به درد و رنج ناشی از این آبستن‌های پی‌درپی آن‌ها نمی‌شود».

۴. جمع‌بندی

در این نوشتار، تعدادی از نمونه‌های زبانی با استفاده از روش‌های تحلیل گفتمان انتقادی، به منظور بررسی ارتباط میان زبان، قدرت، و سرکوب حیوانات، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. البته هدف نهایی تحلیل‌هایی این‌چنینی نه فقط توصیف روابط سلطه و استثمار، بلکه همچنین به چالش کشیدن آن‌ها است. کتاب گفتمان و تغییر اجتماعی^۳ فرکلاف (۱۹۹۲) توصیف می‌کند که چگونه می‌توان در برابر ایدئولوژی‌های غالبی که سرکوب و تعدی را گسترش داده و آن را تداوم می‌بخشند، مقاومت کرده، و تغییر و تحولات اجتماعی می‌تواند از طریق گفتمان‌های مخالف تحقق یابد.

جنبش حقوق حیوانات، به شکلی که امروز وجود دارد، گفتمانی را ارائه می‌دهد که در مقابل سرکوب و تعدی مقاومت می‌کند. نویسندگان جنبش حقوق حیوانات اغلب با استفاده از عباراتی مانند «حیوان غیرانسان»، یا «سایر حیوانات غیر از انسان»، و اصطلاحات فراگیری مانند «موجود زنده» در جمله «اگر یک موجود زنده در حال رنج کشیدن باشد، هیچ توجیه اخلاقی‌ای برای امتناع از توجه و رسیدگی به این درد و رنج وجود ندارد» (سینگر، ۱۹۹۰: ۸)، با طبقه‌بندی‌های متداول در

¹ Walls Meat Company

² Coats

³ Discourse and Social Change

گفتمان عمومی مقابله می‌کنند. البته این همان طبقه‌بندی معنایی «انسان‌ها نوعی حیوان هستند» مورد استفاده در گفتمان زیست‌شناسی است که اغلب علیه حقوق حیوانات مورد استدلال قرار می‌گیرد؛ اما در این مورد، شباهت‌های مورد استناد متفاوت بوده و بر طبیعت حیوانات مبنی بر رنج کشیدن و احساس داشتن آن‌ها همانند انسان‌ها، تأکید می‌شود و نه جنبه‌های شکارگری آن‌ها. جنبش حقوق حیوانات از قدرت زبان آگاه است، و تلاش سنجیده خود را برای تغییر نوع زبان و گفتمان ادامه می‌دهد، چنان‌که مثال‌های زیر نشان می‌دهند:

- ما آن‌ها [حیوانات خانگی] را انتخاب کرده و به احتمال زیاد آن‌ها را به گونه‌ای بسیار شبیه به خرید و فروش برده‌های انسانی در زمان‌های گذشته، خریداری می‌کنیم ... حفظ اصطلاح «حیوان خانگی» نیز این سلسله‌مراتب مالکیت را تأیید می‌کند. (بلک^۱، ۱۹۹۶)
- تیغه به صورت الکتریکی حرارت داده شده و همان‌طور که یک چهارم منقار را برش می‌زند، رگ‌های خونی را هم می‌سوزاند. صنعت مرغداری این رویه را با عنوان «اصلاح منقار» توصیف می‌کند، گویی که چندان با انجام یک مانی‌کور تفاوتی نداشته باشد! (مارکوس^۲، ۱۹۹۸: ۱۰۳)
- [وقتی که حیوانات به‌عنوان «ابزار» در نظر گرفته می‌شوند] یک قساوت و سنگ‌دلی خاصی نسبت به آن‌ها آشکار می‌گردد. برای مثال، اشاره هارلو^۳ و سوامی^۴ به دستگاه شکنجه ساخت خودشان را در نظر بگیرید، و از سوی دیگر لحن ظریف و شوخی آمیزی که آن‌ها به هنگام صحبت از «ترفندهای مورد علاقه» میمون‌های ماده، به کار می‌گیرند. (سینگر، ۱۹۹۰: ۵۰)
- [درباره اصطلاح «حیوان کشته‌شده [زیرگرفته‌شده] در جاده» (*roadkill*)] من اعتقاد ندارم که انسان‌ها ... باید به قربانیانی بی‌گناه و بی‌دفاع ... این چنین بی‌عاطفه و غیرانسانی، رجوع کنند ... به اعتقاد من اصطلاح «حیوان زیرگرفته‌شده» باید از فرهنگ واژگان ما حذف شود. (اپل^۵، ۲۰۰۰: ۸)

¹ Belk

² Marcus

³ Harlow

⁴ Suomi

⁵ Appel

با این حال، این موارد همگی بر واژه‌های منفرد تمرکز دارند. مقاله حاضر سعی بر این داشته است که نشان دهد این تنها واژه‌های منفرد نیستند که به سلطه و ظلم بر حیوانات کمک می‌کنند؛ بلکه، مجموعه‌ای از ویژگی‌های زبانی در تمام سطوح، از تغییرات ساختواژی‌ای که مجاز «جوجه‌های کبابی» را از فعل «کباب کردن» به دست می‌دهد، تا علائم نقطه‌گذاری، الگوهای طبقه‌بندی معنایی، انتخاب‌های دستوری، استفاده از ضمائر، استعاره‌ها، و... همگی به طور نظام‌مند به ایدئولوژی‌های نهفته‌ای که به تداوم و گسترش سرکوب و تعدی دامن می‌زنند، مرتبط می‌شوند.

گفتمان‌های بیرونی صنایع فراورده‌های حیوانی حاوی مفروضات ایدئولوژیک پنهانی هستند که سرکوب حیوانات را چیزی «اجتناب‌ناپذیر، طبیعی و بی‌ضرر» جلوه می‌دهند. گفتمان‌های درونی این صنعت، نادیده گرفتن درد و رنج حیوانات را، در ازای سوددهی هر چه بیشتر آن، تشویق می‌کنند. بنابراین، این تنها در سطح واژگان نیست که فعالان حقوق حیوانات می‌توانند با گفتمان‌های غالب مبتنی بر سرکوب به مقابله بپردازند، بلکه در سطح گفتمان نیز می‌بایست این تلاش صورت پذیرد. ون‌دایک (۱۹۹۳: ۲۵۳) توصیف می‌کند که چگونه تحلیل‌گران انتقادی گفتمان «منظر کسانی را اتخاذ می‌کنند که بیش از همه از سلطه و نابرابری رنج می‌برند... مشکلات آن‌ها... مشکلاتی جدی است که رفاه و آسایش و زندگی‌های بسیاری را تحت تأثیر قرار می‌دهد». حیوانات غیرانسان، به لحاظ شمار بسیار موجودات زنده و دارای ادراکی که رنج می‌برند، و تأثیراتی که دام‌پروری فشرده بر زندگی آن‌ها - از بدو تولد تا مرگشان - دارد، در این گروه قرار می‌گیرند. این مقاله سعی داشته است که نشان دهد سرکوب حیوانات به نوع استفاده از زبان مرتبط است، و این موضوع می‌تواند حوزه پژوهشی مناسبی برای تحلیل گفتمان انتقادی باشد.

منابع

- Appel, A. (2000, March/April). Letter. *Animals Agenda*, 8.
- Belk, R. (1996). Metaphoric relationships with pets. *Society and Animals*, 4 (2), 121-146.
- Chilton, P., & Schäffner, C. (1997). Discourse and politics. In T. van Dijk (Ed.), *Discourse as social interaction* (pp. 206-230). London: Sage.
- Coats, D. (1989). *Old MacDonald's factory farm*. New York: Continuum.
- Eisnitz, G. (1997). *Slaughterhouse: The shocking story of greed, neglect, and inhumane treatment inside the U.S. meat industry*. New York: Prometheus.
- Fairclough, N. (1989). *Language and power*. London: Longman.

- Fairclough, N. (1992). *Discourse and social change*. Cambridge: Polity Press.
- Fiddes, N. (1991). *Meat, a natural symbol*. London: Routledge.
- Fowler, R. (1991). *Language in the news: Discourse and ideology in the press*. London: Routledge.
- Garner, R. (1998). Defending animal rights. *Parliamentary Affairs*, 51 (3), 458-469.
- Harnack, A. (Ed.). (1996). *Animal rights: Opposing viewpoints*. San Diego: Greenhaven Press.
- Herrick, J. (1995). Food for thought for food animal veterinarians. *Journal of the American Veterinary Medical Association*, 207 (8), 1031-1036.
- Hoard's Dairyman*. (1995). Animal rights, animal welfare and you. *Hoard's Dairyman* 140(11): 449.
- Hodge, R., & Kress, G. (1993). *Language as ideology (2nd ed.)*. London: Routledge.
- Johnson, M. (1983). Metaphorical Reasoning. *Southern Journal of Philosophy*, 21 (3), 371-389.
- Jones, D. (1997). The media's response to animal rights activism. *Anthrozoös*, 10 (2/3), 67-75.
- Kopperud, S. (1993, May). What's animal agriculture doing about animal rights? *Agricultural Engineering*, 20-22.
- Lakoff, G., and M. Johnson (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1999). *Philosophy in the flesh: The embodied mind and its challenge to western thought*. New York: Basic Books.
- Lawrence, E. (1994). Conflicting ideologies: Views of animal rights advocates and their opponents. *Society and Animals*, 2 (2), 175-190.
- Leach, E. (1964). Anthropological aspects of language: Animal categories and verbal abuse. In E. H. Lenneberg (Ed.), *New directions in the study of language*. Cambridge: MIT Press.
- Marcus, E. (1998). *Vegan: The new ethics of eating*. Ithaca: McBooks Press.
- Meat Marketing & Technology* (1995). Proper treatment of hogs prior to stunning. <http://mtgplace.com/articles/m3.asp>.
- Ott, R. (1995). The natural wrongs about animal rights and animal liberation. *Journal of the American Veterinary Medical Association*, 207 (8), 1023-1030.
- Palmatier, R. A. (1995). *Speaking of animals: A dictionary of animal metaphors*. Connecticut: Greenwood Press.
- Potter, J. (1996). *Representing Reality: Discourse, Rhetoric and Social Construction*. London: Sage.
- Poultry magazine*. (1995). Salmonella is scarce in Sweden. <http://mtgplace.com/articles/p347.asp>.

- Poultry* magazine. (1997a). Lowering catching stress-automatic broiler harvesters. <http://mtgplace.com/articles/p913.asp>.
- Poultry* magazine. (1997b). Recent success with gas stunning in Brazil perks up the ears of U.S. processors. <http://mtgplace.com/articles/p927.asp>.
- Regan, T. (1996). The case for strong animal rights. In A. Harnack (Ed.), *Animal rights: Opposing viewpoints* (pp. 34-40). San Diego: Greenhaven Press.
- Rosch, E. (1975). Cognitive representations of semantic categories. *Journal of Experimental Psychology, General*, 104, 193-233.
- Rosch, E. (1981) Prototype classification and logical classification: The two systems. In E. Scholnick (ed.), *New trends in cognitive representation: Challenges to Piaget's theory* (pp. 73-86). Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Shapiro, K. (1995). The caring sleuth: A qualitative analysis of animal rights activists. *Alternative Methods in Toxicology*, 11, 669-674.
- Shotter, J. (1993). *Conversational realities: Constructing life through language*. London: Sage.
- Singer, P. (1990). *Animal liberation* (2nd ed.). New York: New York Review.
- Spender, D. (1998). *Man made language*. New York: Rivers Oram.
- Sperling, S. (1988). *Animal liberators: Research and morality*. Berkeley: University of California Press.
- Van Dijk, T. (1993). Principles of critical discourse analysis. *Discourse and Society*, 4 (2), 249-283.
- Van Dijk, T. (1997). Discourse as interaction in society. In T. van Dijk (Ed.), *Discourse as social interaction* (pp. 1-37). London: Sage.
- Van Dijk, T. (ed.) (2000). Aims and scope. *Discourse and Society* 11(4): back cover.

زبان و مغز^۱

مایکل تی. اولمن^۲

برگردان: مرضیه صمیمی فر^۳

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

در این نوشته ابتدا به طرح مباحثی پیرامون زیست‌شناسی مغز^۴ در بافتی علمی می‌پردازیم. سپس پرسش‌هایی اساسی در مورد زیست‌شناسی زبان^۵ مطرح می‌کنیم. روش‌های اصلی‌ای که در حال حاضر برای بررسی پایه‌های زیستی زبان به کار می‌روند را می‌آزماییم و شواهد موجود در باب عصب‌زیست‌شناسی زبان را مرور می‌کنیم. از آنجا که اکنون محققان شواهد قابل قبولی در مورد اینکه کدام عملکردهای زبانی مربوط به کدام ساختارهای مغزی و حتی کدام مولکول‌ها و ژن‌هاست، بدست آورده‌اند، نشان می‌دهیم که به چه تعداد از سوالات مطرح‌شده در این فصل پاسخ داده خواهد شد. **کلیدواژه‌ها:** غشای مغزی، جانمایی، تفکیک‌پذیری، منطقه بروکا، تصویربرداری عصبی، زبان‌پریشی، ERP، fMRI، MEG، TMS.

۱. پیش‌گفتار

زبان ریشه در زیست‌شناسی مغز دارد. به همین دلیل برای فهمیدن خود زبان باید زیست‌شناسی زبان را بشناسیم. اکثر تحقیقات در زمینه پایه‌های زیستی زبان، بر آناتومی مغز متمرکز شده‌اند و کوشش می‌کنند تشخیص دهند که کدام قسمت‌های مغز مسئول کدام عملکردهای زبانی‌اند. البته

^۱ این مقاله ترجمه و تلخیصی است از فصل هفتم کتاب مقدمه‌ای بر زبان و زبان‌شناسی (فاسلد و کانر-لینتون، ۲۰۰۶). برای مشاهده متن اصلی رجوع شود به:

Fasold, R. and Connor-Linton, J. (2006). *An Introduction to Language and Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.

^۲ Michael T. Ullman

^۳ E-mail: marziesamimifar@gmail.com

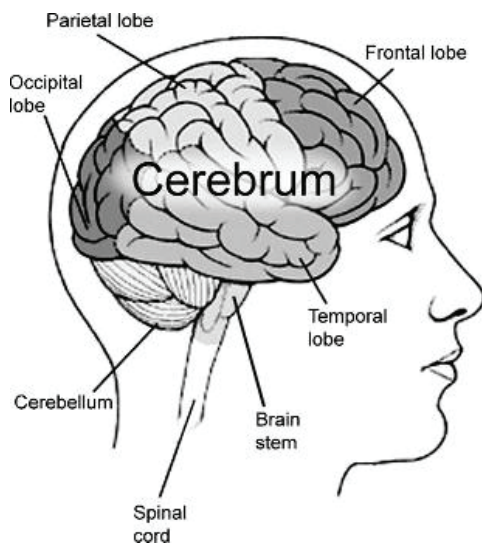
^۴ Biology of the brain

^۵ Biology of language

زیست‌شناسی زبان را می‌توان در سطوح دیگری نیز، از سلول‌ها گرفته تا مولکول‌ها و ژن‌ها، بررسی کرد. به علاوه، می‌توان با مطالعات روان‌شناسی زبان، فراگیری زبان، و سنجش نظری-زبان‌شناختی ساختار زبان، مطالعه تمام این جنبه‌های زیستی را کامل و یکپارچه نمود. همه این مطالعات در کنار هم ما را به هدف نهایی مان که فهمیدن پایه‌های زیستی-شناختی و عصبی-شناختی زبان است نزدیک‌تر می‌کنند. این هدف نیز به نوبه خود سطوح پیشرفته‌تر استفاده زبانی مثل گفتمان، تغییر تاریخی، تنوع گویشی، خواندن و نوشتن و همچنین کاربردهای مهمی مثل آموزش زبان و مدل‌های کامپیوتری زبان را مشخص می‌کند.

۲. زیست‌شناسی مغز

پیش از پرسش درباره پایه‌های زیست‌شناختی زبان در مغز، ابتدا باید با زیست‌شناسی مغز آشنا شویم. به همین دلیل در این بخش مروری بر آناتومی مغز و پایه‌های سلولی و مولکولی عملکرد مغز خواهیم داشت.



۱-۲. مغز پیشین^۱

بزرگ‌ترین قسمت مغز و مهم‌ترین بخش برای ادراک، مغز پیشین است. مغز پیشین از دو نیمکره

^۱ Cerebrum

تشکیل شده است که کم و بیش مانند تصویر یکدیگر در آینه هستند. هر نیمکره به چهار لب تقسیم می‌شود: لب پیشانی (قدامی)^۱، لب گیجگاهی^۲، لب آهیانه^۳، و لب پس سری^۴. علاوه بر این، هر نیمکره از تعدادی ساختارهای آناتومیک کوچک‌تر به نام گیری^۵ و سولکی^۶ نیز تشکیل شده است. گیری‌ها در حقیقت شیارها و فلات‌های واقع بر روی سطح بر هم پیچیده مغز هستند، و سولکی‌ها دره و تنگناهایی هستند که بین گیری‌ها قرار دارند. به دلیل یکنواختی در نقشه‌برداری از مغز انسان‌های مختلف، می‌توان به این ساختارها اسامی خاصی اطلاق کرد، از جمله گیروس^۷ (صورت مفرد واژه گیری) پیشانی تحتانی، یا سولکوس^۸ (صورت مفرد واژه سولکی) گیجگاهی فوقانی. البته مغز همه انسان‌ها کاملاً مثل هم نیست و یک سری تفاوت‌های فردی در جایگاه و شکل دقیق هر گیروس و سولکوس وجود دارد.

۲-۲. غشای مغزی^۹ و نورون‌های آن

تمامی سطح هر نیمکره مغز (هم در جهت‌های کنارین و هم میانی) با غشا (کورتکس^{۱۰}) پوشیده شده است. در این غشا، سلول‌های عصبی یا نورون‌ها قرار دارند. مغز ده‌ها یا حتی صدها بیلیون نورون دارد که به طور گسترده‌ای با هم در ارتباط‌اند. عملکردهای شناختی، و عملکردهای دیگر مغز در سطوح پایین‌تر، از فعال‌سازی و تعامل بیوشیمیایی و الکتروشیمیایی تعداد زیادی نورون نشأت می‌گیرد.

از آنجا که دندریت‌ها^{۱۱} و بدنه سلول‌ها در مغز واقعی، متمایل به رنگ خاکستری هستند، غشای مغزی و دیگر بافت‌های حاوی آن‌ها را ماده خاکستری می‌نامند. در مقابل، آکسون‌های^{۱۲} پوشیده

1 Frontal lobe

2 Temporal lobe

3 Parietal lobe

4 Occipital lobe

5 Gyri

6 Sulci

7 Gyrus

8 Sulcus

9 The cerebral cortex

10 Cortex

11 Dendrites

12 Axon

شده با میلین^۱ که ساختارهای مختلف ماده خاکستری را به هم وصل می‌کنند سفیدند، چون جنس میلین از چربی است. به همین دلیل آن بافت مغز را که حاوی رشته‌های آکسون می‌باشد، ماده سفید می‌نامند.

۲-۳. آرایش یاخته‌ای^۲: توزیع نورون‌ها در غشا

در غشای مغزی انواع بسیاری از نورون‌ها وجود دارند. بخش‌های مختلف غشا از لحاظ نوع نورونی که دارند متفاوت‌اند و توزیع نورون‌ها در لایه‌های غشایی نیز تفاوت می‌کند. این تفاوت‌ها به ما این امکان را می‌دهد که بین بخش‌های مختلف مغز بر اساس آرایش سلولی آن‌ها تمایز قائل شویم. آرایش سلولی در حقیقت همان آرایش یاخته‌ای است. ساده‌ترین تفاوت را می‌توان بین نئوکورتکس^۳ و شکل‌های قدیمی‌تر تکاملی غشا مشاهده کرد. نئوکورتکس از شش لایه نورونی تشکیل شده است و در تمامی مغز پیشین به جز بخش‌های خاصی از لب گیجگاهی میانی وجود دارد. اشکال قدیمی‌تر تکاملی غشا حاوی لایه‌های نورونی کمتری بوده و در نواحی خاص لب گیجگاهی میانی مد نظر وجود دارند.

۲-۴. مخچه^۴، ساختارهای سابکورتیکال^۵، و شبکه‌های درون مغزی

اکثر مطالعات در زمینه بنیان مغزی عملکردهای شناختی از جمله زبان، بر نواحی غشایی (کورتیکال^۶) مغز پیشین، به خصوص نواحی نئوکورتیکال کناری، متمرکز شده‌اند. با وجود این، واضح است که ساختارهای دیگر مغز نیز در زبان نقشی ایفا می‌کنند. مخچه زیر مغز پیشین در پشت سر قرار دارد. قبلاً تصور می‌شد که مخچه فقط برای حرکت کردن مهم است، اما شواهد بر نقش مخچه در زبان، حافظه، عواطف و دیگر حوزه‌های شناخت دلالت دارند. خود مخچه نیز در درونش تعدادی ساختار سابکورتیکال دارد. این ساختارهای ماده خاکستری شامل گانگلیای پایه^۷ و

¹ Myelin

² Cytoarchitectonics

³ Neocortex

⁴ Cerebellum

⁵ Subcortical

⁶ Cortical

⁷ Basal ganglia

هیپوکامپ^۱ می‌شوند. با اینکه قبلاً تصور می‌شد این ساختارها بیشتر در حوزه‌هایی مانند حرکت و حافظه دخیل‌اند، شواهد اخیر حاکی از آن است که در زبان نیز نقش دارند. باید این نکته را به خاطر بسپاریم که هیچ بخشی از مغز به تنهایی کار نمی‌کند. بلکه مغز از شبکه ساختارهایی به وجود آمده که برای حل مسائل با هم همکاری می‌کنند. به همین دلیل، شناسایی کل این شبکه و تشخیص اینکه چگونه هر قسمت آن در عملکردهای مختلف دخیل است دارای اهمیت می‌باشد.

۳. پرسش‌هایی در باب زیست‌شناسی زبان

پرسش‌های زیادی ممکن است دربارهٔ زیست‌شناسی زبان پرسیده شود. در اینجا ما به چهار مسئلهٔ اساسی می‌پردازیم: پایه‌های زیستی، محرک‌های بیوتمپورال^۲ (زیستی-زمانی)، تفکیک‌پذیری^۳، و اختصاصی بودن حوزه‌ای.

۳-۱. پایه‌های زیستی: پایه‌های زیستی زبان چیست؟

بنیان‌های زیست‌شناختی زبان به نوبهٔ خود جالبند، اما توضیحاتی نیز در مورد پردازش و بازنمود زبانی می‌دهند. از این گذشته، شواهد نشان می‌دهد عملکردهای مهم زبانی و غیرزبانی وابسته به زیربناهای مشترک عصبی-شناختی است که در حوزه‌های مختلف به طرز مشابهی عمل می‌کنند. به همین دلیل دانش مستقل و وسیع ما در مورد مغز و نقش آن در عملکردهای شناختی دیگر، احتمالاً ما را به پیش‌بینی‌های جدیدی در مورد زبان سوق خواهد داد. پیش‌بینی‌هایی که تنها با مطالعهٔ زبان به دست نخواهد آمد. اگرچه پایه‌های زیستی زبان را می‌توان در سطوح مختلفی بررسی کرد، اما تا کنون نورواناتومی^۴ (تشریح اعصاب) کارکردی زبان، بیشتر از دیگر سطوح سنجیده شده است. هدف این کار نقشه‌برداری یا جانمایی کردن^۵ بوده است (یعنی تعیین اینکه هر کارکرد زبانی مربوط به کدام قسمت مغز می‌شود). متداول‌ترین روش اختصاص دادن زبان و دیگر عملکردهای شناختی به ساختارهای آناتومیک است. از جمله این ساختارهای آناتومیک می‌توان به گیری یا سولکی خاصی

¹ Hippocampus

² Biotemporal

³ Separability

⁴ Neuroanatomy

⁵ Localize

در نیمکرهٔ چپ یا راست یا هر دو طرف اشاره کرد. با وجود اینکه اکثر تحقیقات در مورد پایه‌های مغزی زبان متمرکز بر نورواناتومی هستند، می‌توان پایه‌های زیستی دیگر زبان از جمله نورون‌ها، انتقال‌دهنده‌های عصبی^۱، و گیرنده‌های دخیل در زبان را نیز بررسی کرد. هر کدام از این موارد ذکر شده، مکان خاصی در مغز دارند. هورمون‌ها هم تأثیر بسزایی در عملکرد مغز دارند، یعنی تأثیراتی ویژه در نواحی خاصی از مغز. مثلاً استروژن نقش مهمی در یادگیری در هیپوکامپ ایفا می‌کند. چون اطلاعات زیادی در مورد زیست سلول‌ها و مولکول‌ها در مغز داریم و نقش آن‌ها را در عملکردهای غیرزبانی در جانوران و انسان‌ها می‌دانیم، می‌توانیم نقش آن‌ها را در زبان نیز پیش‌بینی کنیم. برای نمونه تأثیرات دارویی که برای درمان ناتوانی‌ها و اختلالات زبانی بسیار مهم است.

طی چند سال اخیر علاقه به مطالعهٔ ژنتیک زبان نیز گسترش یافته است. عملکرد آلل‌های^۲ مختلف یک ژن متفاوت است که منجر به تفاوت‌هایی جزئی نسبت به حالت عادی می‌شود.^۳ از این تفاوت‌ها در رشتهٔ ژنتیک رفتاری به منظور سنجش پایه‌های ژنتیکی تفاوت‌های زبانی و دیگر عملکردهای شناختی بین افراد و گروه‌ها استفاده می‌شود. حتی می‌توان دقیقاً نشان داد که چگونه ژن‌ها و جهش آن‌ها منجر به رفتارهای خاصی می‌شود. مثلاً برخی ژن‌ها برای گیرنده‌های انتقال‌دهندهٔ عصبی خاصی کدگذاری شده‌اند که به نوبهٔ خود اساس زبان یا دیگر حوزه‌های شناختی را تشکیل می‌دهند.

۲-۳. محرک‌های بیوتمپورال: اگر فیلمی از فعالیت مغز در طول استفادهٔ زبانی گرفته شود، آن فیلم چگونه خواهد بود؟

اینکه کارکردهای زبانی را به ساختارهای مغزی خاص یا حتی سلول‌ها، مولکول‌ها یا ژن‌های خاصی نسبت دهیم تنها یک طرف قضیه است. ما همچنین می‌خواهیم بدانیم که وقتی کسی زبان را تولید یا درک می‌کند چگونه از این پایه‌های زیستی استفاده می‌شود؟ در بررسی محرک‌های فضایی-زمانی پردازش زبان، هم به بررسی آناتومی زبان پرداخته می‌شود و هم تأثیر متقابل آن در زمان واقعی. به عبارت دیگر، می‌خواهیم بدانیم چه ساختارهایی، در چه زمانی و به چه ترتیبی فعال می‌شوند. برای

¹ Neurotransmitter

² Allele

^۳ آلل یکی از دو یا چند شکل متفاوت یک ژن است که در مکانی بروی کروموزوم قرار دارد. (مترجم)

نمونه، مطالعاتی انجام شده تا فیلم‌نامهٔ مصوری از فعالیت مغز هنگامی که شخص تصویرها را نام می‌برد، پردازش نحوی می‌کند، یا صورت گذشتهٔ انگلیسی را تولید می‌کند، نشان دهد. به طور کلی، منظور از محرک‌های زیستی-زمانی زبان، زیست‌شناسی پردازش زبانی در زمان واقعی است که نشان‌دهندهٔ تأثیر متقابل ساختارهای مغزی زبان و همچنین پایه‌های سلولی، مولکولی و ژنتیکی این حوزه در زمان واقعی است.

۳-۳. تفکیک‌پذیری: آیا عملکردهای مختلف زبانی وابسته به پایه‌های زیستی متفاوتی اند؟ پرسش مهمی که در مطالعهٔ زبان مطرح است این است که آیا عملکردهای مختلف زبانی وابسته به پایه‌های زیستی متفاوتی هستند یا پایه‌های مشترکی دارند؟ برخی از محققان ادعا می‌کنند جنبه‌های مختلف زبان وابسته به ارتباطات زیستی-شناختی متمایزی است. در طول سال‌ها محققان مختلف انواع تقسیم‌بندی‌های زبانی را ارائه کرده‌اند، از جمله دستور در برابر واژگان، صرف در برابر نحو، دانش نحوی در برابر پردازش نحوی، و فراگیری واژگانی در برابر دانش واژگانی. طبق نظر این دسته از محققان، این حوزه‌ها یا عملکردهای مختلف زبانی تفکیک‌پذیرند. یعنی هر یک از این عملکردها و حوزه‌ها وابسته به پایه‌های زیستی-شناختی خود است و مستقل از پایه‌های سایر عملکردهای زبانی عمل می‌کند. بر خلاف این‌ها، برخی از محققان معتقدند جنبه‌های مختلف زبانی همبستگی‌های عصبی-شناختی مشترکی دارند، و منکر تفکیک‌پذیری می‌شوند. البته نظراتی بینابین این دو ادعا هم وجود دارد.

۳-۴. اختصاصی بودن حوزه‌ای^۱: آیا پایه‌های زیستی زبان منحصراً مختص به زبان‌اند؟ در اینجا این پرسش مطرح است که آیا زبان وابسته به پایه‌هایی است که برای دیگر عملکردهای غیرزبانی مثل توجه، حافظه یا حرکت نیز استفاده می‌شوند؟ در پاسخ به این پرسش دو نظریه وجود دارد: (۱) زبان، یا عملکردهای خاص زبانی، وابسته به پایه‌هایی هستند که فقط مختص این عملکردهاست (فودور^۲، ۱۹۸۳؛ گرودزینسکی^۳، ۲۰۰۰؛ ون‌درللی^۴، ۲۰۰۵)؛ (۲) هیچ چیز

¹ Domain specificity

² Fodor

³ Grodzinsky

⁴ Van der Lely

خاصی در مورد زبان وجود ندارد و تمامی جنبه‌های زبانی وابسته به سیستم‌ها و مکانیسم‌های عمومی حوزوی هستند (المان^۱ و همکاران، ۱۹۹۶؛ مک‌کلینند^۲ و همکاران، ۱۹۸۶؛ سایدنبرگ^۳، ۱۹۹۷). برخی از نظریه‌ها هم موضعی بین این دو را اتخاذ کرده‌اند.

۴. روش‌های مطالعه زیست‌شناسی زبان

چگونه می‌توان به چهار پرسش مطرح شده در قسمت قبل پاسخ داد؟ امروزه روش‌های مختلفی در دسترس ما هستند. البته هیچ کدام از آن‌ها کامل و عالی نیست و هر یک نقاط ضعف و قوت خود را دارد. محققان سعی در انتخاب بهترین تکنیک برای پاسخ‌دهی به پرسش‌های مطرح شده دارند. مثلاً برخی روش‌ها در جانمایی عملکردها در مغز بهتر عمل می‌کنند و بعضی در نشان دادن دوره زمانی این فرایندها. محققان به دنبال آنند که از بیش از یک روش، یا به شکل ایده‌آل از چند روش، شواهد همسانی بدست آورند، چرا که دستاوردهای چند روش اگر نتیجه یکسانی داشته باشد بیشتر از دستاوردهای صرفاً یک روش خاص متقاعدکننده است.

در اینجا به اختصار برخی از روش‌هایی را که در حال حاضر در مطالعه مغز و زبان به کار می‌روند بررسی می‌کنیم. برخی از آن‌ها تا کنون در دیگر حوزه‌های عصب‌شناسی شناختی به کار گرفته شده‌اند، اما به مطالعه زبان نیز مربوط می‌شوند.

۴-۱. روش آسیب^۴

اگر شخصی دچار آسیب مغزی شود و در پی آن توانایی انجام کارهای خاصی را از دست دهد، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که عملکردهای از دست‌رفته وابسته به ساختارهای آسیب‌دیده بوده است. شناسایی این گونه تطابق‌های ساختاری-عملکردی، اساس منطقی روش آسیب است. تا چندی پیش، روش آسیب تنها رویکردی بود که در مطالعه پایه‌های مغزی زبان به طور گسترده استفاده می‌شد. اگرچه به نظر ابتدایی است اما می‌توان از این روش در تفکیک‌پذیری، اختصاصی بودن حوزه‌ای و جانمایی استفاده کرد. این روش منجر به پیشرفت‌های مهمی در دانش ما از زبان شده

¹ Elman

² McClelland

³ Seidenberg

⁴ The lesion method

است. امروزه نیز روش آسیب هم در تشخیص عملکرد مغز و هم در فهم عواقب بسیاری از آسیب‌های مغزی به کار می‌رود. در بیمارانی که دچار آسیب‌های شدید شده‌اند، مثلاً قربانیان سکت، بیماران دارای تومور مغزی، یا در مواردی که قسمت‌های خاصی از مغز طی جراحی تومورها یا دیگر بافت‌های بیمار برداشته شده، از روش آسیب استفاده می‌شود. علاوه بر این‌ها، این روش در مطالعه سوءعملکردهای عصبی¹ تدریجی مثل بیماری آلزایمر، پارکینسون، هانتینگتون و دیگر بیماری‌های زوال عصبی که در بزرگسالی آغاز می‌شود، کاربرد دارد. در برخی از این اختلالات، زوال در مرحله اولیه بیماری محدود به ساختارهای مغزی خاصی است (مثلاً در هانتینگتون، ابتدا گانگلیای پایه دچار زوال می‌شود)، که به ما این امکان را می‌دهد تا نتیجه‌گیری‌های مشخصی از رابطه ساختار-عملکرد داشته باشیم.

البته این روش مشکلاتی نیز دارد. دانشمندان نمی‌توانند به نمونه‌های خود آسیب برسانند و باید روی بیمارانی که مبتلا به نوعی جراحی مغزی هستند آزمایش کنند. اما این آزمایش‌های تصادفی، مناسب نیستند. زیرا محقق نمی‌تواند مکان یا اندازه جراحی را انتخاب کند؛ یا ممکن است یک جراحی چند ساختار مغزی را درگیر کرده باشد و این امر نتیجه‌گیری ساختاری-عملکردی را پیچیده‌تر می‌کند. چگونه می‌توان فهمید کدام ساختارهای مغزی چه کار می‌کنند در حالی که چند ساختار با هم آسیب دیده‌اند؟

زمان هم مهم است. اگر پس از شروع یک آسیب شدید مغزی برای انجام آزمایش، تأخیر داشته باشیم ممکن است ساختارهای دیگر عملکردهایی را که عضو آسیب‌دیده انجام می‌داد به عهده بگیرند. این جبران، رابطه حقیقی بین ساختار مغزی آسیب‌دیده و عملکردهای ناقص را مغشوش می‌کند. از طرفی دیگر، اگر بیمار را فوراً پس از سکت یا آسیب به سرش آزمایش کنیم، ممکن است فقدان عملکرد بسیار بیشتر از میزانی باشد که بتوان به نواحی آسیب‌دیده نسبت داد. چون اغلب نواحی مجاور موقتاً تحت تأثیر عواملی مثل متورم شدن بافت و جریان پایین خون قرار می‌گیرند. در عمل، محققان در مورد زمان دچار خطا می‌شوند و معمولاً پیش از آزمودن بیمار، ماه‌ها یا حتی یک سال یا بیشتر پس از آسیب شدید مغزی صبر می‌کنند.

روش آسیب در کودکان هم به کار می‌رود. اگرچه در جراحی‌هایی که در کودکی آغاز می‌شوند

¹ Neurological dysfunction

و اختلال‌های مغزی پیش‌رونده مثل نقص زبان ویژه^۱ (SLI)، خوانش‌پریشی^۲، اوتیسم^۳، یا سندروم ویلیامز^۴ باید خیلی محتاط بود. زیرا مغز کودکان هنوز در حال رشد است و قالب‌پذیری بالایی دارد (تحت تأثیر قرار می‌گیرد). این قالب‌پذیری عصبی در بسیاری از موارد کودکان را قادر می‌سازد که آسیب‌ها یا اختلالات مغزی را جبران کنند و معمولاً این کار را خیلی موفق‌تر از بزرگسالان انجام می‌دهند.

۴-۲. تصویربرداری عصبی همودینامیک^۵

پیشرفت‌های تکنولوژیک اخیر به ما این امکان را می‌دهد تا از فعالیت مغز در کودکان و بزرگسالان، چه با وجود نواقص مغزی و رفتاری و چه بدون آن‌ها، عکس‌برداری کنیم. روش کلی آزمایش این است که از فعالیت مغز حین انجام کارهای خاصی که فرایندهای شناختی را درگیر می‌کند عکس‌برداری شود. معمولاً فعال‌سازی مغز بین دو یا چند وضعیت طراحی شده که فقط در عملکردهای خاصی تفاوت دارند (مثلاً پردازش اسامی و افعال)، مقایسه می‌شود.

این مطالعات، ارتباطات ساختاری-عملکردی (برای جانمایی) یا تفکیک جداگانه یا دوگانه (برای تفکیک‌پذیری و اختصاصی بودن حوزه‌ای) را نشان می‌دهند. تصویربرداری عصبی نشان می‌دهد کدام ساختارها در یک عملکرد خاص دخیل‌اند، در حالی که مطالعات آسیبی نشان می‌دهد کدام ساختارها ضروری‌اند.

بهترین روش‌های تصویربرداری آن روش‌هایی هستند که تغییرات جریان خون در مغز را نقشه‌برداری می‌کنند. تغییرات جریان خون در مغز را همودینامیک مغز می‌گویند. این تکنیک‌ها با استفاده از این نکته کار می‌کنند که وقتی نورون‌ها میزان گرمایش خود را افزایش می‌دهند، تغییرات خاصی در جریان خون رخ می‌دهد، از جمله افزایش جریان خون و تغییر سطح اکسیژن در خون. اف.ام.آر.آی.^۶ (fMRI) یا تصویرسازی رزونانس مغناطیسی عملکردی، پراستفاده‌ترین روش

¹ Specific Language Impairment

² Dyslexia

³ Autism

⁴ Williams syndrome

⁵ Hemodynamic neuroimaging

⁶ Functional Magnetic Resonance Imaging

تصویربرداری عصبی همودینامیک تا به امروز است. علاوه بر fMRI، اس.پی.ای.سی.تی.^۱ (SPECT) یا تومورنگاری محاسبه انتشار تک فوتون، و پی.ای.تی.^۲ (PET) یا تومورنگاری انتشار پوزیترون، نیز از جمله روش‌های تصویربرداری همودینامیک هستند. در ام.آر.آی. ساختاری، ساختارهای آناتومیک مغز بازسازی می‌شوند. این فرایند بازسازی با بهره‌گیری از اینکه اتم‌های هیدروژن در مولکول‌های مختلف (مثل چربی، پروتئین، آب) سیگنال‌های متفاوتی می‌دهند، امکان‌پذیر می‌شود. در ام.آر.آی. عملکردی یا همان fMRI، از تغییرات سطوح ترکیب با اکسیژن در خون بهره می‌گیرند.

fMRI تفکیک فضایی بسیار خوبی دارد که این امکان را به ما می‌دهد تا حوزه‌های فعال‌سازی را حتی با فاصله چند میلی‌متر از هم متمایز کنیم. به علاوه، چون می‌توان در یک جلسه هم تصاویر ساختاری آناتومی مغز را گرفت و هم fMRI انجام داد، هم‌تراز کردن و همپوشانی تصاویر عملکردی (فعال‌سازی) با تصاویر ساختاری (آناتومیک) شخص آسان می‌شود. این فرایند به ما کمک می‌کند تا فعالیت مغز را در ساختارهای خاص و دقیقی در هر نفر جانمایی کنیم. همچنین، بر خلاف PET، fMRI تشعشع ندارد. به همین خاطر می‌توان یک شخص را چند بار بدون هیچ گونه اثر مضرى اسکن کرد. این قابلیت برای آزمایش تغییرات تدریجی فعالیت مغز خیلی مهم است زیرا این تغییرات همراه با رشد، یادگیری، یا فواصل درمانی اختلالات است. در این موارد می‌توان افراد آزمایش‌شونده را برای چندین جلسه اسکن طی روزها، هفته‌ها، ماه‌ها، یا حتی سال‌ها دوباره آزمایش کرد. با وجود این، مثل هر روش دیگری، fMRI هم محدودیت‌های خاص خود را دارد. اول اینکه میدان مغناطیسی قوی اسکنر MRI در یک سری شرایط (مانند وقتی که گلوله در بدن شخص باشد) بسیار خطرناک است. دوم اینکه تغییرات همودینامیکی که در پاسخ به فعالیت عصبی رخ می‌دهند برای تشخیص پردازش در زمان واقعی خیلی کندند. به همین دلیل نمی‌توان از fMRI برای اندازه‌گیری محرک‌های فضایی-زمانی زبان استفاده کرد. پس باید یک سری فرایندهای زبانی را هم با fMRI و هم با تکنیک‌هایی مثل ERP یا MEG (در قسمت بعد اشاره خواهد شد) آزمایش کرد. با استفاده از این تکنیک‌ها می‌توان فعالیت مغز را در هر یک‌هزارم ثانیه یا حتی سریع‌تر اندازه‌گیری کرد. این

¹ Single Photon Emission Computed Tomography

² Positron Emission Tomography

قابلیت چنین تکنیک‌هایی را تجزیه زمانی^۱ می‌گویند.

۳-۴. فشار همبسته به رویداد^۲ (ERP)

ERP فشار الکتریکی ثبت‌شده فعالیت مغز از پوست سر پس از مواجهه فرد با یک محرک "رویداد" مثل یک واژه، تصویر، یا صدا است. فرایندهای شناختی پیشرفته‌تر مربوط به درک زبانی، مانند فرایندهای اصلی دسترسی واژگانی یا پردازش نحوی، در تغییرات مشخصه‌ای در سیگنال ERP بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ هزارم ثانیه پس از ارائه محرک نشان داده می‌شوند.

همانند تصویربرداری‌های عصبی همودینامیک از جمله fMRI، در آزمایش ERP نیز افراد کارهای خاصی انجام می‌دهند تا عملکردهای شناختی خاصی بررسی شوند. همچنین سیگنال‌های ERP میان موقعیت‌های آزمایشی متفاوتی مقایسه می‌شوند. بر خلاف تکنیک‌های تصویربرداری همودینامیک، ERP فعالیت عصبی الکتروفیزیولوژیک واقعی را بازتاب می‌کند نه تغییرات جریان خون را که به طور غیرمستقیم به فعالیت مغز مربوط می‌شود. بنابراین می‌توان فعالیت مغز را در زمان واقعی حین فرایند زبانی ثبت کرد.

متأسفانه در کنار مزیت ERP در تجزیه زمانی، نقطه ضعفی در تجزیه فضایی وجود دارد. تشخیص ساختارهای مغزی که فشارهای ثبت شده از سر را تولید می‌کنند بسیار مشکل است، اما غیرممکن نیست. فشار الکتریکی هنگام عبور از مجسمه منحرف می‌شود، و مشکل دیگر این است که ممکن است بسیاری از ساختارهای دیگر درون مغز نیز الگوهای همسانی در پوست سر تولید کنند.

۴-۴. مگنتوانسفالوگرافی^۳ (MEG)

مگنتوانسفالوگرافی معادل مغناطیسی ERP است. اطراف همه جریان‌های الکتریکی، یک میدان مغناطیسی وجود دارد. اگرچه میدان مغناطیسی پیرامون جریان‌ها در مغز بسیار ضعیف است، موج‌یاب‌های بسیار حساسی به نام SQUID^۴ (دستگاه‌های تداخل کوانتوم ابررسانا) قادرند تغییرات

¹ Temporal resolution

² Event-related potential

³ Magnetoencephalography

⁴ Superconducting Quantum Interference Devices

این میدان‌ها را تشخیص دهند. البته این امر تا زمانی امکان‌پذیر است که اتاق آزمایش در برابر تداخل‌های مغناطیسی از سوی کامپیوترها، خطوط برق، قطارها و ... کاملاً عایق شده باشد. چندین SQUID را که در یک کلاه قرار گرفته‌اند روی سر آزمایش‌شونده می‌گذارند. سپس او زبان یا کارهای شناختی دیگری را اجرا می‌کند و پژوهشگر میدان‌های مغناطیسی در موقعیت‌های آزمایشی را با هم مقایسه می‌کند.

MEG هم مانند ERP فعالیت الکتروفیزیولوژیکی مغز را با تجزیه‌ی زمانی بسیار بالا اندازه می‌گیرد. اما درجه‌ی اطمینان MEG در تعیین مکان منشأ فعالیت مغزی نسبت به ERP بیشتر است. همچنین میدان مغناطیسی خیلی کمتر از فشارهای الکتریکی در مغز منحرف می‌شود. می‌توان از تطابق فعالیت جانمایی‌شده با تصاویر آناتومیک به دست آمده از MRI تعیین کرد کدام ساختارهای مغز مولد فعالیت هستند.

۴-۵. تحریک و ثبت مستقیم مغز

بیمارانی که صرع وخیم دارند را می‌توان با جراحی و برداشتن بافت مبتلا به صرع (منشأ حمله) درمان کرد. پس از مراحلی که جراح با هدف فهمیدن مکان دقیق بافت مبتلا طی می‌کند و کار گذاشتن الکترودها، می‌توان به منظور شناسایی حوزه‌های خاص مغزی که اساس زبان، حرکت، و سایر عملکردهای مهم در بیمارند، آزمایش‌هایی انجام داد. در این آزمایش‌ها، تکالیف مختلفی برای بررسی این عملکردها به بیمار محول می‌شود. طی زمانی که بیمار تکلیفش را انجام می‌دهد، هم می‌توان فعالیت الکترودهای مختلف را ثبت کرد و هم می‌توان بافت مغز را بین یک جفت الکترودها تحریک نمود (با عبور دادن جریانی اندک از بین آن‌ها). معمولاً این تحریک‌ها منجر به آسیب موقت می‌شود و عملکردهای وابسته به آن بافت را ناقص می‌کند. با این وجود، تحریک می‌تواند موجب بروز رفتارهایی مثل حرف زدن غیرارادی نیز شود. در هر دو حالت، محقق می‌تواند عملکرد را در مغز نقشه‌برداری کند. علاوه بر کمک به بیمار، این آزمایش‌ها به ما نشان می‌دهد که چگونه زبان و عملکردهای شناختی دیگر در مغز سازمان‌دهی می‌شوند. با همه این‌ها، این روش هم ایرادهایی دارد. اولاً محقق باید در تعمیم دادن نتایج به مغزهای عادی بسیار محتاط عمل کند، چرا که صرع نشان‌دهنده شرایط غیرعادی عصبی است و ممکن است باعث اشکال مختلفی از فرایند جبران شده باشد. به علاوه، تحقیقات ثبت مستقیم و تحریک مغز فقط قادرند عملکردهای نزدیک به

الکترودهای جایگذاری شده در هر بیمار را جانمایی کنند و بسیاری از فعالیت‌های مغز اندازه‌گیری نمی‌شوند. بنابراین، باید ثبت مستقیم و تحریک مغز را با تکنیک‌های نقشه‌برداری جهانی مثل fMRI کامل و معتبر ساخت.

۴-۶. تحریک مغناطیسی ترانسکرینال^۱ (TMS)

این روش به محققان این امکان را می‌دهد تا بدون نیاز به جراحی، مغز را تحریک کنند. این تکنیک بر مبنای این واقعیت است که میدان‌های مغناطیسی تقریباً آزادانه از مجسمه عبور می‌کنند. این تکنیک از یک جریان الکتریکی قوی در یک حلقه سیم برای تولید یک میدان مغناطیسی استفاده می‌کند که قدرت آن به سرعت افزایش و کاهش می‌یابد و باعث تحریک الکتریکی مغز می‌شود. با هدایت این میدان‌های مغناطیسی به نقاط خاصی در مغز، محقق می‌تواند نواحی مغز را به طور گزینشی تحریک کند. دستاوردهای TMS محدودیت‌هایی دارد. همه ساختارهای مغز به طور یکسان قابل دسترسی نیستند و تحریک بیشتر محدود به نواحی غشایی نزدیک به سطح مغز و مجسمه است. زمان کوتاه تأثیرات TMS اگرچه به لحاظ فرایند جبران و وضعیت مطلوب فرد خوب است ولی تا حدودی هم محدودکننده می‌باشد. زیرا زمان اندازه‌گیری فرایندهای مختل شده باید با زمان استفاده از میدان مغناطیسی یکی باشد. نهایتاً می‌توان با تکرار ضربان TMS یا همان (rTMS)^۲، تأثیراتی با مدت طولانی‌تر را بدست آورد. این تأثیرات نه تنها برای به حداقل رساندن مشکلات هم‌زمان‌سازی مفیدند، بلکه برای فواصل درمانی مغز و اختلالات رفتاری هم کارایی دارند. با وجود این، rTMS خطرناک‌تر از TMS تک‌ضربانی است و در تعداد کمی از افراد باعث حمله‌های صرعی شده است.

۵. شواهد و توضیحات

محققان توانسته‌اند با استفاده از روش‌های مذکور و سایر تکنیک‌ها، پایه‌های زیستی، فیزیولوژیکی و بازنمودی زبان را بشناسند و بدین‌گونه پیشرفت‌های عظیمی در پاسخ‌دهی به سؤالات مطرح شده داشته‌اند. توضیحات این بخش فقط مربوط به زبان بومی (اول) است و بیشتر بر اطلاعات به دست آمده از بزرگسالان متمرکز است.

¹ Transcranial Magnetic Stimulation

² Repeatedly applying TMS

۵-۱. واژگان^۱، معنی‌شناسی مفهومی^۲، و واج‌شناسی^۳

ما می‌توانیم هر سؤالی درباره‌ی زیست‌شناسی کلمات، صدا و معنی آن‌ها بپرسیم. مثلاً اینکه کدام قسمت‌های مغز، چه انتقال‌دهنده‌های عصبی و چه هورمون‌هایی به ما در فهم، یادگیری، ذخیره و بازیابی کلمات کمک می‌کنند؟ در این بخش سعی بر این است که تا حدی به این قبیل سؤالات پاسخ داده شود.

اهمیت لب‌های گیجگاهی: پر از کلمات، صدا و معنی

به‌کارگیری دانش واژگانی تا حد زیادی وابسته به لب‌های گیجگاهی و بیشتر به سمت نیمکره‌ی چپ است. بیمارانی که آسیبشان محدود به لب‌های گیجگاهی و ناشی از بیماری‌های رو به زوالی مثل آلزایمر و جنون معنایی است، کمبودهای لغوی شدیدی دارند. در تحقیقات متعدد PET و fMRI محققان شاهد فعال‌سازی نواحی لب‌گیجگاهی حین برخی از تکالیف بوده‌اند. این تکالیف دانش واژگانی یا معنایی افراد را درگیر می‌کرد. فعال‌سازی لب‌گیجگاهی در تکالیف واژگانی مثلاً زمانی که افراد تصاویر اشیاء را نام می‌برند، هم در زبان دریافتی (شنیداری و خواندنی) و هم در زبان بیانی (صحبت کردن) مشاهده شد.

عملکردهای مختلف مربوط به واژگان، به ساختارهای متفاوتی در لب‌های گیجگاهی وابسته است. کاربرد صورت آوایی کلمات و پردازش آن‌ها وابسته به غشای گیجگاهی فوقانی و میانی تا پسین است. این ناحیه در هر دو نیمکره مشترک می‌باشد.

اگرچه تصور می‌شود که تمامی پردازش‌های آوایی مربوط به نیمکره‌ی چپ است، تعدادی از تحقیقات نشان داده است که چیرگی نیمکره در تکالیف اجرایی متفاوت است. نیمکره‌ی چپ مسئول پردازش آوایی تولید گفتار است ولی برخی شواهد حاکی از آن است که حین درک شنیداری نواحی گیجگاهی فوقانی، هم در سمت راست و هم چپ درگیر می‌شوند، اما به نظر می‌رسد هر کدام نقش متفاوتی دارند.

به‌کارگیری دانش معنی‌شناسی مفهومی و اطلاعات واژگانی غیر آوایی ذخیره شده در مدخل‌های

¹ Lexicon

² Conceptual-semantics

³ Phonology

واژگانی را حوزه‌های غشایی تأمین می‌کنند. این حوزه‌ها جدای از ناحیه گنجگاهی فوقانی هستند که مسئول صورت‌واژه‌ها و آواشناسی است. این حوزه مفهومی/واژگانی شامل غشای گنجگاهی است که در جلو و پایین ناحیه صورت‌واژه/آواشناسی قرار دارد و بیشتر در سمت چپ ایفای نقش می‌کند تا سمت راست.

کلمات، صدا و معنی: لب‌های گنجگاهی به تنهایی کار نمی‌کنند

لب‌های گنجگاهی تنها ساختارهای مغزی نیستند که در دانش و پردازش‌های مربوط به واژگان نقش ایفا می‌کنند. نیمکره راست مخچه (که بیشتر با سمت چپ مغز پیشین مرتبط است نه سمت راست) مبنای جستجوی دانش واژگانی است. اما بازیابی و انتخاب این دانش وابسته به گانگلیای پایه و بخش‌هایی از گیروس پیشانی-تحتانی یا همان منطقه بروکا¹ است. افرادی که دچار جراحی شدید در نواحی پیشانی-تحتانی شده‌اند یا بیمارانی که پارکینسون دارند معمولاً در واژه‌یابی با مشکل مواجهند، اما شناسایی کلمات برایشان راحت‌تر است. به علاوه، کودکانی که دچار نقص زبانی ویژه هستند و منطقه بروکای آن‌ها غیرطبیعی است، در بازگویی کلمات مشکل دارند اما در دانش واژگانی راحت‌تر عمل می‌کنند.

تفاوت میان زرافه و پیچ‌گوشتی چیست؟

شواهد نشان می‌دهد که درک لغاتی از طبقات مفهومی متفاوت، وابسته به شبکه ساختارهای مغزی مختلفی است. معانی لغات وابسته به غشای مجاور نواحی است که پایه عملکردهای حرکتی و حسی مرتبط با این معانی است. این نواحی غشایی با کارهای غیرزبانی مثل تشخیص اشیاء یا تصور ذهنی مفاهیم یکسان نیز فعال می‌شوند. مثلاً لغاتی که بر مواردی با ویژگی‌های تصویری مانند شکل یا رنگ دلالت دارند، نواحی گنجگاهی-پس‌سری دخیل در این صفات در نزدیکی غشای بینایی را درگیر می‌کند. در واقع ممکن است بخش‌های خاصی از این نواحی و حتی نوره‌های جداگانه‌ای مختص انواع مختلف رده‌هایی باشند که شکل تصویری در آن‌ها مهم است. از جمله این رده‌ها می‌توان به جانوران (مثل زرافه)، صورت‌ها و خانه‌ها اشاره کرد.

با نام بردن ابزار (مثل پیچ‌گوشتی)، اعمال یا افعال، ناحیه گنجگاهی پسین کناری در نزدیکی

¹ Broca's area

ناحیه‌ای که در درک حرکت درگیر است فعال می‌شود. بیمارانی که به این ناحیه از مغزشان آسیب رسیده یا افرادی که این ناحیه از مغزشان مستقیم تحریک می‌شود، در نام بردن این گونه موارد به مشکل برمی‌خورند.

نواحی مختلف مغز پایه‌اسامی و افعالند

به نظر می‌رسد یک تفاوت نوروآناتومیکال^۱ (عصبی-تشریحی) بین اسامی و افعال وجود داشته باشد. افعال بیشتر مرتبط با غشای پیشانی چپ هستند ولی اسامی وابسته به نواحی گیجگاهی می‌باشند. دلایل این دوگانگی هنوز مشخص نشده و ممکن است ناشی از یک یا چند عامل از جمله تفاوت‌های واژگانی، معنی‌شناسی-مفهومی و دستوری میان اسامی و افعال باشد. در این مورد سه فرضیه وجود دارد: ۱) فرضیه‌ی واژگانی-دستوری: دانش واژگانی در مغز به صورت آناتومیکی طبق رده لغات دستوری مثل اسم و فعل سازمان‌دهی می‌شوند؛ ۲) فرضیه‌ی معنایی: تفکیک نشان‌دهنده تفاوت‌های معنی‌شناسی-مفهومی اسامی و افعال است نه تمایز طبقاتی کلمات یعنی فعل‌ها بیانگر اعمال‌اند و اسم‌ها بیانگر اشیای تصویری شده؛ ۳) فرضیه‌ی نحوی-تکوازی: اسامی و افعال به گونه‌ای متفاوت وابسته به پردازش‌های نحوی-تکوازی هستند که ساختارهای لب پیشانی را درگیر می‌کند.

نامیدن تصاویر: فیلم مغز

محرك‌های فضایی-زمانی پردازش واژگانی، در تولید لغات بهتر از هر جای دیگر بررسی شده‌اند. این تحقیقات با به‌کارگیری ترکیبی از روش‌های مختلف مذکور به نتیجه رسیده است. در نامیدن تصاویر، از افراد می‌خواهند که نام شیء نشان داده شده در تصویر را بلند بازگو کنند. حتی چنین کار به ظاهر ساده‌ای هم نیاز به فعالیت هماهنگ چندین ساختار مغزی دارد. این فرایندهای کوچک خیلی سریع اتفاق می‌افتد. به طور میانگین، شروع نامیدن تصویر حدود ۶۰۰ هزارم ثانیه طول می‌کشد یعنی همه فرایندهای زیرمجموعه‌ای آن باید در این بازه زمانی اتفاق بیفتد.

مرحله اولیه تولید لغت، انتخاب مفهومی است که بیان خواهد شد. این فرایند وابسته به نواحی گیجگاهی بطنی و پس‌سری می‌باشد و معمولاً در حدود ۱۷۵ هزارم ثانیه پس از نشان دادن تصویر، کامل می‌شود. وقتی مفهوم انتخاب شد، یک مدخل واژگانی مناسب از حافظه بازیابی می‌شود.

¹ Neuroanatomical

مدخل واژگانی رده دستوری لغت (مثلاً اسم) و دیگر اطلاعات دستوری مثل جنس دستوری (مانند مذکر و مونث در زبان‌هایی مثل فرانسوی) را مشخص می‌کند. این فرایند وابسته به ناحیه مرکزی گیروس گیجگاهی میانی در سمت چپ می‌باشد و بین ۱۷۵ تا ۲۵۰ هزارم ثانیه اتفاق می‌افتد. در این زمان، صورت آوایی لغت بازیابی شده و اطلاعات لازم برای تلفظ آن را در اختیار می‌گذارد. این فرایند بیشتر وابسته به منطقه ورنیکه^۱ می‌باشد و بین ۲۵۰ تا ۳۳۰ هزارم ثانیه پس از نشان دادن تصویر اتفاق می‌افتد. در مرحله بعد، اطلاعات آوایی لغت به منطقه بروکا می‌رود، جایی که آواهای واژه‌ها و حتی تکواژها به همراه اطلاعاتی درباره تکیه لغت و ساختار هجایی آن در کنار هم قرار می‌گیرند. این روند ۳۳۰ تا ۴۵۵ هزارم ثانیه بعد اتفاق می‌افتد. بعد از اتمام این مرحله، کدگذاری آوایی، اطلاعات آوایی انتزاعی را تبدیل به توالی مناسب حرکات ماهیچه‌ای لازم برای تولید لغت می‌کند. فرایند آخر که حدود ۱۴۵ هزارم ثانیه طول می‌کشد نیز وابسته به منطقه بروکاست و ممکن است نواحی حرکتی پیشانی و منچه نیز در آن شرکت داشته باشند.

یادگیری لغات وابسته به ساختارهای لب گیجگاهی میانی است

طبق شواهد موجود، یادگیری لغات وابسته به ساختارهای لب گیجگاهی میانی از جمله هیپوکامپ می‌باشد. بیماران مبتلا به فراموشی پیش‌گستر^۲ در یادگیری لغات یا معانی جدید ضعیف عمل می‌کنند. فراموشی پیش‌گستر مربوط به آسیب به هیپوکامپ و سایر ساختارهای لب گیجگاهی میانی می‌باشد.

استیل‌کولین^۳ و استروژن نموده‌های واژگانی و معنی‌شناسی - مفهومی را تعدیل می‌کنند

انتقال‌دهنده عصبی استیل‌کولین که نقش مهمی در عملکرد هیپوکامپ ایفا می‌کند، در نموده‌های یادگیری لغت دخیل است. بیماران مبتلا به آلزایمر در یادگیری لغات و معانی جدید ضعیف‌اند چرا که آلزایمر باعث فقدان شدید فعالیت استیل‌کولین در هیپوکامپ می‌شود.

نموده‌های فراگیری و پردازش دانش واژگانی و معنی‌شناسی - مفهومی از طریق استروژن تعدیل می‌شود. درمان از طریق استروژن در زنانی که مدتی از یائسگی آن‌ها گذشته، باعث بهبود توانایی

¹ Wernicke's area

² Anterograde amnesia

³ Acetylcholine

یادآوری لغات و ایجاد فهرست‌هایی از لغات یک طبقه می‌شود. تحقیقات صورت‌گرفته با تصویربرداری مغزی، این گونه بهبودها را تا حدی به ساختارهای لب گیجگاهی میانی نسبت می‌دهد. دادن استروژن به مردان هم می‌تواند در انجام این فعالیت‌ها مفید باشد (مایلز^۱ و همکاران، ۱۹۹۸).

آیا توانایی‌های واژگانی شما وابسته به ژن‌های شماست؟

مشخصاً لغاتی که شما استفاده می‌کنید مختص ژن‌هایتان نیست اما پایه‌های زیستی-شناختی یادگیری و کاربرد لغات تحت تأثیر عوامل ژنتیکی قرار می‌گیرند. تأثیر وراثت بر لغات هم مثل سایر تأثیراتش، همراه با رشد کودک افزایش می‌یابد. اما باید در نظر داشت که محیط پیرامون کودکان نیز نقش مهمی دارد و فقط مربوط به ژن‌ها نیست. به علاوه، هنوز مشخص نیست که تأثیرات ژنتیکی تا چه حد مختص به توانایی‌های واژگانی است. اما در کل، طبق شواهد موجود، وراثت و محیط تأثیر مهمی در فراگیری و پردازش واژگانی دارند.

تفکیک‌پذیری

دیدیم که تفکیک‌پذیری میان انواع مختلف عملکردهای مربوط به واژگان وجود دارد. شواهد در این مورد بدین صورت است:

الف) وجود نواحی مختلفی از لب گیجگاهی مربوط به صورت‌های واژگانی در مقابل دانش واژگانی-مفهومی و واژگان انتزاعی؛

ب) ساختارهای مختلف مغزی از جمله پیشانی-تحتانی، گانگلیای پایه و مخچه برای جستجو، انتخاب و بازگویی واژگانی؛

پ) نواحی غشایی جدا برای لغاتی از رده‌های مفهومی متفاوت بر اساس ویژگی‌های حرکتی و حسی آن رده؛

ت) نواحی پیشانی برای افعال در برابر نواحی گیجگاهی برای اسامی؛

ث) ساختارهای گیجگاهی میانی برای فراگیری دانش واژگانی در برابر نواحی نئوکورتیکال برای ذخیره یا پردازش این دانش پس از یادگیری آن.

¹ Miles

بنابراین، حتی در بررسی‌های متمرکز بر واژگان، تفکیک‌پذیری میان عملکردهای زبانی مختلف دیده می‌شود. اما این تفکیک‌پذیری دال بر این نیست که ساختارهای مغزی‌ای که پایه عملکردهای واژگانی مختلف اند فقط مربوط به این عملکردها هستند. به عبارت دیگر، وجود تفکیک‌پذیری دال بر اختصاصی بودن حوزه‌ای نیست.

آیا پایه‌های زیستی توانایی‌های واژگانی حوزه‌ویژه‌اند؟

در مورد اینکه پایه‌های زیستی توانایی‌های واژگانی مختص به زبان‌اند شواهد اندکی وجود دارد. در مقابل شواهد زیادی برای پیوند زیستی-شناختی میان عملکردهای واژگانی و عملکردهای معنایی-مفهومی غیرزبانی وجود دارد که نشان می‌دهد این عملکردها وابسته به پایه‌های مشترک زیستی-شناختی هستند. برای نمونه، پایه‌های زیستی-شناختی فراگیری واژگانی مانند هیپوکامپ، استیل‌کولین و استروژن مبنای یادگیری اطلاعاتی درمورد مفاهیم، حقایق، رخدادها و از این قبیل موارد نیز هستند. این شواهد و یافته‌ها منجر به طرح این موضوع شده که حافظه واژگانی وابسته به حافظه اخباری است. حافظه اخباری یک سیستم مغزی است که مبنای یادگیری و به‌کارگیری دانش درباره حقایق و رویدادها می‌باشد.

۲-۵. نحو

منطقه بروکا در نحو مهم است

منطقه بروکا نقش مهمی در پردازش نحوی ایفا می‌کند. طبق تحقیقات متعدد تصویربرداری عصبی، حین تکالیف دریافتی زبانی که در آن پردازش نحوی به کار می‌رود، منطقه بروکا فعال می‌شود. تحقیقات روی آسیب‌های مغزی‌ای که در بزرگسالی آغاز می‌شود هم نشان داده که منطقه بروکا در نحو نقش دارد. جراحات‌های شدید منطقه بروکا و غشای پیرامون آن که در بزرگسالی آغاز می‌شوند، زبان‌پریشی دستوری^۱ را به همراه دارند. زبان‌پریشی دستوری تکلم ساده‌شده صرفی و نحوی است. بیماران مبتلا به زبان‌پریشی دستوری (مثلاً زبان‌پریشی بروکا) با تکواژهای آزاد و وابسته مشکل دارند، به این صورت که اغلب این تکواژها را می‌اندازند یا جابجا می‌کنند. اگر آسیب محدود به خود منطقه

¹ Agrammatism

بروکا باشد، معمولاً فقط باعث زبان‌پریشی موقت می‌شود. اگر جراحت بزرگ‌تر باشد، باعث زبان‌پریشی دستوری طولانی‌مدت می‌شود.

ضعف نحوی بیماران زبان‌پریش دستوری، محدود به زبان بیانی نیست. این بیماران اغلب در زبان دریافتی هم مشکل دارند، به خصوص استفاده از ساختارهای نحوی برای فهمیدن جملات. طبق یک نظریه، آن‌ها دارای کمبودهای نحوی خاصی در ایجاد ارتباط بین عناصر جمله می‌باشند. کودکانی که نقص زبانی ویژه دارند نیز منطقه بروکای مغزشان غیرطبیعی است و ضعف‌های نحوی گسترده‌ای هم در تکلم و هم در ادراک دارند. در کودکان مبتلا به اوتیسم هم وضع غیرعادی منطقه بروکا مشاهده شده است که مرتبط با مشکلات نحوی در تولید و درک می‌باشد. ذکر این نکته حائز اهمیت است که همه منطقه بروکا پایه عملکردهای نحوی یکسانی نیست؛ بلکه به نظر می‌رسد قسمت‌های زیرمجموعه این منطقه نقش‌های مختلفی دارند. اما شواهد کافی برای نتیجه‌گیری مشخصی در مورد عملکردهای دقیق قسمت‌های خاص منطقه بروکا موجود نیست.

اما فقط منطقه بروکا دخیل نیست: نقش غشای گیجگاهی و گانگلیای پایه

نحو فقط وابسته به منطقه بروکا نیست. طبق تحقیقات گسترده تصویربرداری عصبی از پردازش جمله، بخش‌های پیشین و پسین لب گیجگاهی مخصوصاً در نیمکره چپ درگیر بوده‌اند. ناحیه گیجگاهی پیشین مسئول دسترسی به اطلاعات مربوط به رده دستوری لغات است. ناحیه گیجگاهی پسین، حافظه شنیداری یا هماهنگی نحوی را پشتیبانی می‌کند.

طبق شواهد، گانگلیای پایه هم در نحو نقش دارد. بیماران مبتلا به پارکینسون (که دچار زوال گانگلیای پایه هستند) در تولید و درک، ضعف نحوی دارند. بیماران مبتلا به هانتینگتون نیز در تکلمشان ضعف نحوی دارند. نقص زبانی ویژه هم فقط مربوط به منطقه بروکا نیست، وضعیت گانگلیای پایه هم غیرعادی می‌باشد. نقش گانگلیای پایه در نحو هنوز مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد که ساختارهای این بخش مبنای توالی نحوی، یادگیری قاعده‌مند الگوهای نحوی، و پیوستگی نحوی هستند (فریدریچی^۱، ۲۰۰۴؛ لیبرمن^۲، ۲۰۰۲؛ اولمن^۳، ۲۰۰۴).

¹ Friederici

² Lieberman

³ Ullman

درک جملات: فیلم مغز

به دلیل پیچیدگی پردازش‌های نحوی درک روشنی از آن‌ها نداریم و پژوهش‌های بیشتری می‌طلبند. در این بخش اطلاعاتی در مورد درک شنیداری جملات ارائه می‌کنیم.

هنگامی که هر یک از لغات یک جمله را می‌شنوید مغز شما ابتدا به منظور تشخیص لغت، پردازش آوایی می‌کند و در این مرحله پردازش نحوی آغاز می‌شود. حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزارم ثانیه پس از آغاز لغت، رده دستوری آن به غشای گیجگاهی فوقانی پیشانی می‌رسد. این روند باعث می‌شود لغت به ساختار نحوی بپیوندد. در این مرحله می‌توان به مدخل واژگانی دسترسی پیدا کرد که هماهنگی‌های معنایی و نحوی-تکواژی بعدی را ممکن می‌سازد. هر دوی این فرایندها در حدود ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزارم ثانیه بعد از آغاز لغت اتفاق می‌افتند. در مرحله نهایی پردازش لغت در جمله جاری، هر گونه ابهام یا خطایی کنار گذاشته می‌شود تا به یک ساختار نحوی و تعبیر معنایی نهایی برسیم. ذکر این نکته مهم است که این زنجیره مراحل فقط یک تعبیر از اطلاعات است. همانند تولید لغت، به نظر می‌رسد الگوهای درک جمله نیز به دو صورت باشند، پردازش زنجیره‌ای یا پردازش برهم‌کنشی. پردازش زنجیره‌ای توالی نسبتاً دقیق مراحل مختلف پردازش‌های نحوی و معنایی است. در پردازش برهم‌کنشی، این پردازش‌ها کاملاً مستقل‌اند و در یک زمان اتفاق می‌افتند.

آیا ژن‌های شما در نحو نقش ایفا می‌کنند؟

در مطالعاتی که بر روی تولید و درک زبان انجام گرفت، شواهدی مبنی بر تأثیر ژنتیکی در نحو یافت شد. اما همانند لغات، هنوز مشخص نیست که تا چه حد این عوامل مختص به نحو هستند. اطلاعات دریافتی از اختلالات رشدی وراثتی نیز نشان‌دهنده نقش ژنتیک در نحو است. اما هنوز نادانسته‌های زیادی راجع به ژن و ارتباط آن با عملکردهای زبانی و غیرزبانی وجود دارد. تحقیقات بیشتر پاسخ این سؤال و جنبه‌های دیگر وراثت در زبان را روشن خواهد کرد.

آیا در نحو، یا میان نحو و سایر حوزه‌های زبانی تفکیک‌پذیری وجود دارد؟

همان‌طور که گفته شد پردازش‌های نحوی مختلف وابسته به ساختارهای مغزی متفاوتی‌اند. همچنین به نظر می‌رسد بین نحو و سایر پردازش‌های زبانی مثل پردازش‌های آوایی و معنایی/واژگانی نیز تا حدودی تفکیک‌پذیری عصبی-شناختی هست. اگرچه پردازش‌های آوایی و معنایی/واژگانی خود

لازمهٔ پردازش نحوی هستند، اما در مطالعات آن نیز دخیل اند. به همین دلیل تمایز عصبی-شناختی مشخصی بین نحو و سایر حوزه‌ها انتظار نمی‌رود.

آیا پایه‌های زیستی-شناختی نحو حوزه‌ویژه‌اند؟

نشان دادن حوزه‌ویژه بودن کار سختی است. اطلاعات کمی مبنی بر حوزه‌ویژه بودن نحو وجود دارد. اما جمع‌آوری شواهد نشان می‌دهد که ارتباطات زیستی-شناختی محکمی بین عملکردهای نحوی و برخی عملکردهای خاص غیرزبانی وجود دارد. به عنوان مثال، گانگلیای پایه هم پایهٔ نحو است و هم پایهٔ تعدادی از عملکردهای غیرزبانی مثل حرکت و پردازش موسیقی. این مسئله مطرح شده است که این نقش‌های محاسباتی ساختارهای مغز در نحو نمایانگر نقش‌های زبانی و غیرزبانی آن‌ها در نظام حافظهٔ رویه‌ای است که احتمالاً مختص توالی‌ها و قوانین چندین حوزهٔ شناختی است. برای نمونه، بیماری که مبتلا به پارکینسون، هانتینگتون، یا زبان‌پریشی دستوری هستند، علاوه بر کمبودهای حرکتی مشکلاتی نیز در ترتیب یادگیری دارند.

۵-۳. صرف

موش‌ها (*rats*) و موش‌ها (*mice*) در کجای مغز هستند؟^۱ نورواناتومی صورت‌های باقاعده و بی‌قاعده

بیمارانی که لب گیجگاهی آن‌ها آسیب دیده است مشکلات بیشتری در تولید، تشخیص و خواندن صورت‌های تصریفی بی‌قاعده نسبت به باقاعده‌ها دارند. این الگو برای صرف انگلیسی در بیمارانی با جراحات‌های شدید، آلزایمر یا جنون معنایی، و صرف ایتالیایی در بیماران مبتلا به آلزایمر به دست آمده است. در مقابل، آسیب به ساختارهای پیشانی و/یا ساختارهای گانگلیای پایه در بیماری پارکینسون، هانتینگتون و بیمارانی با جراحات شدید، بر روی صورت‌های باقاعده، مؤثرتر بوده است. در تحقیقات تصویربرداری عصبی همودینامیک، صورت‌های بی‌قاعده موجب فعال‌سازی چندین ساختار از جمله گيروس گیجگاهی میانی سمت چپ، نواحی دیگر گیجگاهی و آهیانه‌ای،

^۱ *mouse* و *rat* هر دو به معنی موش هستند که یکی به صورت باقاعده با *s*- و دیگری به صورت بی‌قاعده جمع بسته شده‌اند. (مترجم)

و مخچه شده است. در مقابل، طبق گزارش‌های حاصل از چند تحقیق دیگر، صورت‌های تصریفی باقاعده باعث فعال‌سازی منطقه بروکا و گانگلیای پایه می‌شوند.

در نتیجه، طبق شواهد موجود، هم در زبان بیانی و هم در زبان دریافتی، صورت‌های باقاعده و بی‌قاعد و وابسته به ساختارهای مغزی متفاوتی اند. بی‌قاعدها بیشتر به نواحی لب گیجگاهی، و باقاعده‌ها به غشای پیشانی به خصوص منطقه بروکا و ساختارهای گانگلیای پایه مربوط می‌شوند.

تولید *mice* و *rats*: فیلم مغز

در یک تحقیق ERP و دو تحقیق MEG (دوندا^۱ و همکاران، ۲۰۰۳؛ لاوریک^۲ و همکاران، ۲۰۰۱؛ ری^۳ و همکاران، ۱۹۹۹) نشان داده شده است که تولید گذشته بی‌قاعد بین ۲۵۰ تا ۳۴۰ هزارم ثانیه پس از نشان دادن بن فعل، موجب فعال‌سازی لب گیجگاهی سمت چپ می‌شود. باقاعده‌ها بین ۳۱۰ تا ۴۷۰ هزارم ثانیه پس از نشان دادن بن فعل موجب فعال‌سازی غشای پیشانی شدند.

تفکیک‌پذیری و محاسبه صرف باقاعده و بی‌قاعد

شواهد محکمی بر تمایز صورت‌های تصریفی باقاعده و بی‌قاعد وجود دارد. در این مورد دو فرضیه مطرح است: (۱) فرضیه سیستم دوگانه: تفاوت‌های موجود در ساختارهای مغزی پایه باقاعده و بی‌قاعد، نشان‌دهنده تفاوت میان فرایندهای واژگانی (برای بی‌قاعدها که در واژگان دخیره می‌شوند) و فرایندهای ترکیبی قاعده‌مند که مبنای نحو نیز هستند (برای باقاعده‌ها) می‌باشد؛ (۲) فرضیه مکانیسم جداگانه: ترکیب صرفی را رد کرده و ادعا می‌کند که هر دو صورت باقاعده و بی‌قاعد وابسته به مکانیسم محاسباتی یکسانی هستند. البته مدارک موجود نتوانسته‌اند تمایز دقیق میان این دو نظریه متضاد را مشخص کنند.

آیا پایه‌های زیستی صرف باقاعده و بی‌قاعد مختص این عملکردها می‌باشند؟

شواهد نشان می‌دهد که صورت‌های بی‌قاعد و وابسته به پایه‌های زیستی-شناختی هستند که جدای از حافظه واژگانی، مبنای معنی‌شناسی-مفهومی و حافظه اخباری هم هستند. مثلاً بیماران مبتلا به

¹ Dhond

² Lavric

³ Rhee

آلزایمر نه تنها در تولید بی‌قاعده‌ها ضعیف عمل می‌کنند بلکه در یافتن لغات و دانش دادگانی (بر پایه اطلاعات و داده‌ها) و یاد گرفتن این دانش نیز مشکل دارند. به همین ترتیب، صورت‌های باقاعده هم وابسته به ساختارهایی هستند که پایه نحو و حافظه رویه‌ای نیز می‌باشند.^۱ در نتیجه، بیمارانی که به پیشانی یا گانگلیای پایه آن‌ها آسیب وارد شده، مانند افراد مبتلا به پارکینسون، در صورت‌های باقاعده، نحو، عملکرد حرکتی و حافظه رویه‌ای مشکل دارند. همه این اطلاعات نشان‌دهنده این است که سیستم‌های حافظه مغزی که حوزه‌ای عمومی دارند مسئول صورت‌های تصریفی باقاعده و بی‌قاعده هستند. اما درباره این مسئله نیز مانند تمامی سؤالات و مسائل مطرح‌شده در این فصل باید در آینده بیشتر تحقیق شود.

۶. نتیجه‌گیری

این تنها آغاز مطالعات بر روی زیست‌شناسی زبان است. در واقع، اکثر شواهد ارائه‌شده در این نوشتار در پانزده سال اخیر گزارش شده است. ظهور بسیاری از تکنیک‌های نام‌برده منجر به رشد سریع تحقیقات در زمینه پایه‌های زیستی زبان خواهد شد. علاوه بر این، از آنجایی که توجهات از نورواناتومی به سمت سطوح سلولی، مولکولی و ژنتیکی معطوف شده است و مطالعه همه پایه‌های زیستی زبان با بررسی پردازش و ارائه زبان یکی شده است، دانش ما نسبت به جنبه زیستی-شناختی زبان و کاربرد آن در مسائل دیگر به سرعت افزایش خواهد یافت. آینده این علم روشن و جالب خواهد بود.

منابع

- Dhond, Rupali P., Marinkovic, Ksenija, Dale, Anders M., Witzel, Thomas, and Halgren, Eric (2003). "Spatiotemporal maps of past-tense verb inflection," *Neuroimage* 19: 91-100.
- Fodor, Jerry A. (1983). *The modularity of mind: an essay on faculty psychology*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Friederici, A. D. (2004). "The neural basis of syntactic processes," in Michael S. Gazzaniga (ed.), *The cognitive neurosciences*, Cambridge, MA: MIT Press, pp.

^۱ حافظه رویه‌ای بخشی از حافظه بلندمدت است که وظیفه آن مهارت‌های حرکتی یا دانستن چگونه انجام دادن کارها می‌باشد. (مترجم)

789-801.

- Grodzinsky, Y. (2000). "The neurology of syntax: language use without Broca's area," *Behavioral and Brain Sciences* 23(1): 1-71.
- Lavric, Aureliu, Pizzagalli, Diego, Forstmeier, Simon, and Rippon, Gina (2001). "A double-dissociation of English past-tense production revealed by event-related potentials and low-resolution electromagnetic tomography (LORETA)," *Clinical Neurophysiology* 112: 1833-1849.
- Lieberman, P. (2002). "On the nature and evolution of the neural bases of human language," *American Journal of Physical Anthropology* 35: 36-62.
- Miles, C., Green, R., Sanders, G., and Hines, M. (1998). "Estrogen and memory in a transsexual population," *Hormones and Behavior* 34(2): 199-208.
- Rhee, J., Pinker, S., and Ullman, M. T. (1999). "A magnetoencephalographic study of English past tense production," *Journal of Cognitive Neuroscience Supplement*: 47.
- Ullman, M. T. and Pierpont, E. I. (2005). "Specific language impairment is not specific to language: the procedural deficit hypothesis," *Cortex* 41(3): 399-433.
- Van der Lely, Heather K. J. (2005). "Domain-specific cognitive systems: insight from grammatical SLI," *Trends in Cognitive Sciences* 9(2): 53-59.

ره‌آورد سفر

گفتگویی با دکتر ارسلان گل‌فام

(دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس)

مصاحبه و تنظیم: پری‌ناز دادرس^۱

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

این مصاحبه پس از بازگشت جناب دکتر گل‌فام از مأموریت علمی‌شان به کشور اسلونی^۲، در خرداد سال ۱۳۹۶، در دانشگاه تربیت مدرس صورت گرفته است. با توجه به تدریس ایشان در دانشگاه‌های ماریبور^۳ و نوواگورسا^۴ (هر دو در اسلونی) بر آن شدیم که از این تجربه ایشان مطلع شویم.

استاد گرامی، بسیار مایه امتنان است که این فرصت را در اختیار ما قرار داده‌اید. اولین سؤالی که از حضورتان داریم این است که چه مدت در مأموریت حضور داشتید و چطور این مأموریت تعریف شد؟

- دقیقاً دو سال؛ یعنی بهمن سال ۱۳۹۳ رفتم و بهمن ۱۳۹۵ برگشتم. سفر در قالب مأموریت از طرف وزارت علوم بود. ما در کشورهای مختلف کرسی‌های زبان فارسی و ایران‌شناسی داریم. تقریباً شش ماه قبل از این مأموریت، از طرف وزارت علوم با من تماس گرفتند، چون من دوره قبل به دانشگاه چارلز^۵ - در پراگ - رفته بودم و در آنجا دوره ایران‌شناسی را فعال کرده بودم، از من خواستند که اگر برایم مقدور است، به این مأموریت بروم. این بار مأموریت من به دانشگاه ماریبور در اسلونی بود که یکی از دانشگاه‌های قدیمی است و در مرز بین اسلونی و اتریش واقع است. در این دانشگاه زبان‌های کهن به طور کلی، از جمله زبان فارسی ریشه دارد و در آنجا متخصصی به نام پروفیسور پوتوچنیک حضور دارد

^۱ E-mail: d.parinaz@modares.ac.ir

^۲ Slovenia

^۳ Maribor

^۴ Nova Gorica

^۵ Charles

که به طور خاص در مورد ایران، تاریخ آن و زبان و فرهنگ آن تحقیق می‌کند و در این زمینه کتاب‌هایی هم دارد. من در لوبلیانا^۱- پایتخت- مستقر بودم. در ترم اول، به دانشگاه ماریبور رفت‌وآمد می‌کردم. از ترم دوم هم با هماهنگی سفیر محترم کشورمان، صحبت‌هایی با رئیس بخش مطالعات شرقی دانشگاه لوبلیانا- مهم‌ترین دانشگاه اسلوانی- انجام شد و کلاس ایران‌شناسی را در آنجا شروع کردم؛ یعنی ترم دوم هم در دانشگاه ماریبور مشغول بودم و هم در دانشگاه لوبلیانا. در ترم سوم کارم سنگین‌تر شد چون به دانشگاه نوواگوریسا- در مرز ایتالیا- هم می‌رفتم. دانشجویان این دانشگاه از هر دو کشور بودند. در آنجا هم خوشبختانه با ارتباطی که برقرار شد کلاس‌های زبان فارسی، ایران‌شناسی، تاریخ و فرهنگ ایران و زبان‌شناسی فارسی برگزار شد و درس‌هایی که در کلاس ارائه می‌کردیم هم برای بچه‌ها و هم برای خود من جذاب بود. چون به فراخور درخواستی که آن‌ها داشتند و موضوع‌های مورد علاقه‌شان، خودم را آماده می‌کردم و طرح درس خیلی روشنی نداشتیم. به طور مشخص، این دوره برای من بسیار پربار بود و احساس می‌کنم که حضور من در آنجا حتی برای کشورمان هم بسیار مفید بود و خدا را شاکرم که به نوعی من نماینده دانشگاه‌های کشورمان بودم. در جلسات و دانشگاه‌های مختلف آنجا حضور داشتم و منحصراً در گروه ادبیات و شرق‌شناسی نبودم؛ از جمله در گروه تاریخ و معماری سخنرانی داشتم و ارتباطات بسیار خوبی با همکاران آن بخش‌ها برقرار کردم و در جریان فعالیت‌های آن‌ها نیز قرار گرفتم. متأسفانه به دلیل عدم تمدید این مأموریت، بخشی از کار که داشت به سامان می‌رسید ناتمام باقی ماند. چون برای کلاس‌هایی که در لوبلیانا و نوواگوریسا داشتم هیچ تفاهم‌نامه رسمی‌ای بین دو کشور امضا نشده بود، یعنی صرفاً به خاطر ارتباطی که من با کمک سفارت با دانشگاه گرفته بودم، این کلاس‌ها برگزار می‌شد. ما توافق‌نامه بسیار خوبی آماده کرده بودیم که در صورتی که امضا می‌شد، می‌توانستیم در آن دانشگاه‌ها برای کشورمان کرسی تعریف کنیم و به صورت نظام‌مند در آنجا کلاس داشته باشیم، ولی متأسفانه با برگشتن من فعلاً این کار متوقف شده است. امیدوارم که با اعزام استاد بعدی در شهریورماه، این کار صورت بگیرد.

¹ Ljubljana

پس در واقع این تلاش شما بوده است که توانستید این ارتباط بین دانشگاهی را برقرار کنید؛ یعنی به این صورت نبوده که از دانشگاه‌های ایران تقاضا کنند که برای آن‌ها استاد اعزام کنند.

- خیر. در واقع به خاطر توافق نامه‌ای که امضا شده بود، آنچه که در این مأموریت به من مربوط می‌شد حضور در دانشگاه ماریبور بود. البته زمانی که من رفتم، تاریخ این توافق نامه گذشته بود یعنی باید مجدداً احیا می‌شد. اما ارتباط من با دانشگاه لوبلیانا و نوواگوريسا ارتباطی کاملاً شخصی بود؛ یعنی بنده از طریق ایمیل و حضور در دانشگاه، با رئیس دانشکده و رئیس بخش آشنا شدم و آن‌ها از من دعوت کردند که در آنجا سخنرانی داشته باشم. بعد از سخنرانی در هر دو دانشگاه، آن‌ها تمایل نشان دادند که در صورت امکان، در دانشگاه‌هایشان کلاس‌هایی برگزار کنم؛ به خصوص دانشگاه نوواگوريسا بسیار مشتاقانه برخورد کرد. با اینکه دانشگاه جوانی بود، خاطر من هست که رئیس این دانشکده در تمام جلسات سخنرانی من حضور داشتند و از اول تا آخر کلاس را نظارت می‌کردند.

اگر ممکن است در مورد منابعی که تدریس می‌کردید توضیح بیشتری بفرمایید.

- چون دوره‌ها در آنجا خیلی مدون نبود و چیزی از قبل طراحی نشده بود، مقداری با ابتکار شخصی خود منابع را مطالعه می‌کردم و به دانشجویها معرفی می‌کردم. برای درس‌هایی که به حوزه زبان‌شناسی مربوط می‌شد، بیشتر کتاب‌های زبان‌شناسی عمومی که به زبان انگلیسی وجود دارد و در اختیار آن‌ها هم بود معرفی می‌شد. آن‌ها مشخصاً با کتاب‌های انگلیسی در حوزه زبان‌شناسی آشنایی داشتند و آن‌ها را مطالعه می‌کردند و من سعی می‌کردم کاربرد زبان‌شناسی را در داده‌های زبان فارسی با آن‌ها به بحث بگذارم. در بحث‌های ادبیاتی هم موردی بود یعنی در طول ترم برنامه‌ریزی می‌کردیم که مثلاً چندین شخصیت ادبی-فرهنگی ایران معرفی شوند. سپس بخش‌هایی از کارهای آن‌ها انتخاب می‌شد و به دانشجویها اعلام می‌شد که قرار است چه درسی یا چه شعری از کدام نویسنده یا شاعر مورد بررسی قرار گیرد و به این ترتیب آن‌ها ذهنیتی پیدا می‌کردند و برای آن آماده می‌شدند. کلاس‌های خیلی جذاب و پویایی داشتیم و دانشجویهای من از سنین متفاوت بودند و زمینه کاری و مطالعاتی مختلفی داشتند: تاجر، شاعر، استاد دانشگاه و نویسنده؛ از قشرهای مختلفی بودند و چیزی که برای من جالب بود این بود که بسیار علاقه‌مند بودند

و همین مسئله انرژی زیادی به من می‌داد و باعث می‌شد که بسیار فراتر از مأموریت تعریف شده خود فعالیت کنم. با وجود سختی فراوان، انگیزه اصلی من در انجام این کارها علاقه حیرت‌آوری بود که فراگیران به گذشته ایران و تاریخ، فرهنگ و ادبیات آن داشتند.

پس علاوه بر تدریس و ارائه داده‌های زبان فارسی، در واقع فرهنگ ایرانی را هم در آن کشور معرفی می‌کردید. مسأله دیگری که برای خود من و احتمالاً برای دیگران هم جالب است این است که آیا روش تدریس در آنجا با روش تدریس در دانشگاه‌های ایران متفاوت است؟

- صد در صد. کاملاً خلاقانه بود. کلاس‌های ما در اینجا بر اساس سرفصل‌ها و منابع خاصی اداره می‌شوند و در کلاس‌هایمان مسیر مشخصی را طی می‌کنیم ولی در آنجا من هر جلسه باید می‌سنجیدم که آیا مسیری که طی می‌کنیم مناسب است یا خیر. چون زبان ارتباطی ما زبان انگلیسی بود باید ارزیابی می‌کردم تا بینم که دانشجویان به مطالبی که ارائه می‌شود علاقه دارند یا نه؛ به عنوان مثال، باید می‌سنجیدم که گروه دانشجویان حاضر به بحث تاریخ معاصر ایران، ادبیات معاصر، شعرهای مدرن، شعر سپید یا شعرهای قدیمی و عروضی علاقه‌مند هستند یا خیر. بر اساس بازخوردی که از آن‌ها می‌گرفتم یا بحث‌هایی که در مورد زبان فارسی می‌شد یک جلسه در مورد واژه‌سازی صحبت می‌کردم و بعد حس می‌کردم شاید لازم باشد که در حوزه نحوه هم به آن‌ها اطلاعاتی بدهم؛ گاهی وقت‌ها حتی بحث‌های رده‌شناسی را نیز با آن‌ها مطرح می‌کردم تا به مطالعه تطبیقی زبان‌های فارسی و انگلیسی پردازیم و بعد آن‌ها مثال‌هایی از زبان اسلونیایی می‌آوردند و بحث‌های جالبی می‌شد. خیلی پویا بود و روش تدریس مشخصی نداشتیم ولی در آنجا هم کلاس‌ها استاد محور بود یعنی باید کار را خودم انجام می‌دادم.

با توجه به تجربه شما از تدریس در ایران و اسلونی، سطح مطالعات در ایران را چطور ارزیابی می‌کنید؟

- به نظر من اساتید و دانشجویان ما در ایران، به خصوص در حوزه نظری در سطح بسیار بالایی هستند، هرچند که در زمینه پژوهش مشکلاتی داریم؛ خصوصاً این حالت اجباری پژوهش و پایان‌نامه لطمه بیشتری به ما زده است. اولاً، در آنجا بیشتر در بحث‌های زبان‌شناسی نگاه مقایسه‌ای و تاریخی دارند ولی ما بیشتر نگاهمان نظری است. بنابراین

بدون تردید، هم دانشجویان و هم همکاران ما در مقایسه با اروپا، به لحاظ چارچوب کار، به لحاظ نظری و حتی کتابخانه‌ای واقعاً در وضعیت خوبی هستند چون من به دانشگاه‌های جمهوری چک، اسلونی، ایتالیا، آلمان، و تا حدودی فرانسه رفته و دیده‌ام. شاید تصور ما بر این است که ما هیچ امکاناتی نداریم ولی وقتی مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که حتی فضای کار، اتاق اساتید و امکاناتی مثل کامپیوتر خیلی خوب هستند، البته به جز اینترنت. در اینجا واقعاً پتانسیل‌های خیلی بالایی داریم ولی متأسفانه در برنامه‌ریزی آموزشی برای جذب دانشجوی و مسایل مرتبط با آن، مانند آن‌ها برنامه‌ریزی نداریم. آن‌ها با اینکه کشور کوچکی هستند، اما برای جذب دانشجوی برنامه‌های خیلی دقیقی دارند؛ یعنی واقعاً بر اساس نیاز بازار کار برنامه‌ریزی می‌کنند و متناسب با آن دانشجوی می‌گیرند. آن‌ها اصلاً به دنبال مسایل کمی نبودند و تمام برنامه‌هایشان در مسیر بالا بردن کیفیت آموزش بود. متأسفانه در ایران، با وجود این همه توان و استعداد، صرفاً دانشگاه‌ها بر سر این موضوع مسابقه گذاشته‌اند که به هر قیمتی تعدادی دانشجوی را فارغ‌التحصیل کنند و با شگردهای متفاوت نیز سعی می‌کنند که این سرعت را بالا ببرند؛ از جمله این که اگر زمان تحصیل از حدی بیشتر طول بکشد، دانشجویها باید شهریه پردازند و آن‌ها را از خوابگاه‌ها بیرون می‌کنند. اما در آنجا رقابتی بر سر کمیت وجود ندارد بلکه رقابت دانشگاه‌ها بر سر کیفیت است. به عنوان مثال، به طور مشخص، دانشگاه نوواگوريسا دپارتمان زبان‌شناسی بسیار قوی‌ای داشت، یعنی برخلاف دپارتمان‌های دیگر اروپا بود که بیشتر مطالعه مقایسه‌ای، تاریخی و غیرنظری دارند. اتفاقاً تعدادی از همکاران از فارغ‌التحصیلان دانشگاه کنتیکت آمریکا بودند و این خیلی عجیب بود. به طور حتم، در آینده اسم این دانشگاه - در مرز اسلونی و ایتالیا - را نه تنها در رشته زبان‌شناسی بلکه در رشته‌های دیگر نیز زیاد خواهیم شنید؛ یعنی نیروهای خیلی موفق و هیأت علمی بسیار قوی‌ای را جذب کرده‌اند و از جمله در حوزه زبان‌شناسی هم در حال فعالیت هستند. در سخنرانی‌ای که در دانشگاه نوواگوريسا داشتم، در ابتدا فکر می‌کردم که مثل همه جاهای دیگر مخاطبانم خیلی با مباحث نظری آشنا نیستند، اما در پرسش و پاسخ‌ها و در صحبت‌های خصوصی‌تر در گروه متوجه شدم که دانشگاه نوواگوريسا هم در بحث‌های نظری خیلی سرمایه‌گذاری کرده و فارغ‌التحصیلان خیلی

جوان در آنجا جمع شده‌اند و کارهای جدی زبان‌شناسی در حال رونق گرفتن است.

متشکرم. با توجه به تجربیات خودتان پیشنهادی برای دانشجوهای زبان‌شناسی دارید؟ از این جهت که معیار در دانشگاه‌های ما کمیت شده، آیا دانشجویان ما می‌توانند به نحوی در اصلاح آن نقشی ایفا کنند؟

- دانشجویها بخشی از این سیستم آموزشی هستند و در واقع بخش عمده آن هستند که کارها به خاطر آن‌ها صورت می‌گیرد، ولی متأسفانه در تصمیم‌گیری‌ها نمی‌توانند دخالتی داشته باشند. تصور بنده این است که وزارت علوم باید، به صورت کلان و نه پراکنده (پیام نور جداگانه، دانشگاه آزاد جداگانه)، یک اتاق فکر تشکیل دهد و ببیند در حال حاضر به چه تعداد متخصص زبان‌شناس نیاز داریم، پتانسیل دانشگاه‌ها چقدر است و نقاط قوت و ضعف آن‌ها چیست و سپس بر این اساس گرایش‌ها تعیین شوند و دانشجویانی تربیت شوند. اگر این فضا مهیا شود، لازم نیست دانشجویان کاری انجام بدهند؛ یعنی فرآیند تربیت متخصص برای آینده کشورمان خود به خود شکل می‌گیرد.

با توجه به گفته‌های شما، یعنی هر دانشگاهی باید یک گرایش خاص داشته باشد؟

- بله، من فکر می‌کنم دیگر وقت آن رسیده است که هر دانشگاهی گرایش خاص خودش را داشته باشد.

خوب ما در حال حاضر در هر دانشگاهی تقریباً چنین چیزی را داریم ولی دانشجویان بر اساس رتبه‌ای که کسب کرده‌اند دانشگاهی را انتخاب می‌کنند، وارد دانشگاه می‌شوند و بعد حوزه مورد علاقه خود را دنبال می‌کنند.

- به نظر من باید برنامه‌ریزی شود. دانشگاه‌های ما به صورت متمرکز برنامه‌ریزی نمی‌کنند. هر دانشگاهی خودش این کار را انجام می‌دهد بدون اینکه اطلاع داشته باشد که در گروه‌های دیگر چه اتفاقی می‌افتد. اگر وزارت علوم دانشگاه‌ها و یا حداقل دانشگاه‌های بزرگ را ملزم کند که در این زمینه برنامه‌ریزی کنند، این مسئله سامان پیدا خواهد کرد. خیلی از دانشگاه‌ها به لحاظ کیفی نباید ادامه کار بدهند چون بعضی از دپارتمان‌ها در شهرهای بسیار دور امکانات بسیار ابتدایی دارند و نمی‌توانند نیاز دانشجو را برآورده کنند؛

یعنی هیأت علمی توانمندی که بتواند در کلاس حضور داشته باشد اصلاً وجود ندارد. صرفاً به خاطر آمار و ارقام دوره‌های تحصیلات تکمیلی، با قدرت هرچه تمام‌تر تنها سعی می‌کنند که این دوره‌ها را فعال کنند. باید یک برنامه‌ریزی کلان هم برای تعداد دانشجوی و هم در خصوص نیازسنجی و گرایش انجام شود و گرنه اتفاق خاصی نمی‌افتد.

به عنوان آخرین مورد، چنان‌که مستحضرید، هنوز بعضی از گرایش‌های زبان‌شناسی و میان‌رشته‌ای‌ها در ایران پا نگرفته است؛ به عنوان مثال، مسائل زیست‌محیطی مشکل روز کشور ماست و زبان‌شناسی زیست‌محیطی هم که قابلیت‌های فراوانی دارد، پس نیاز است که گروهی برای آن آموزش ببینند. لطفاً نظرتان را در این زمینه بفرمایید.

- البته تا حد زیادی دانشگاه‌های بزرگ به صورت عملی به این سمت حرکت کرده‌اند که گرایش‌های میان‌رشته‌ای را فعال کنند. اما حرکتشان مدون نیست و سیاست‌گذاری کلان برای هیچ کس روشن نیست؛ نه برای دانشجو‌ها و نه برای دانشگاه‌هایی که مجری این طرح هستند و فقط بر اساس علائق فردی اساتید اتفاق می‌افتد. بنابراین عرض کردم که اگر برنامه‌ریزی جامع و همسو با همه دانشگاه‌ها وجود داشته باشد، وزارت علوم نظارت کند و فقط بحث کمیت مطرح نباشد - از قبیل اینکه دانشجو را در فشار قرار می‌دهند که تنها در صورت داشتن دو مقاله می‌تواند دفاع کند و تمام دغدغه دانشگاه این می‌شود که دانشجو به سرعت فارغ‌التحصیل شود و دو مقاله ارائه دهد تا دانشگاه از آن به عنوان یک عامل اعتبارافزایی استفاده کند؛ سیکل معیوبی که ما در آن افتاده‌ایم - ولی اگر برنامه‌ریزی کلان اتفاق بیفتد فرمایش شما کاملاً درست است؛ یعنی ما باید در زمینه‌های تخصصی، فارغ‌التحصیلان ممتازمان را به دوره‌های دکترا و فوق‌دکترای خارج از کشور بفرستیم و این شاخ و برگ‌های زبان‌شناسی را کم‌کم ایجاد کنیم. ولی در حال حاضر، متأسفانه هدایت آموزش عالی به آن صورت که باید باشد نیست. باید برنامه‌ریزی کلان وجود داشته باشد و دانشگاه‌ها باری به هر جهت نباشند که با تصورات خود تصمیم بگیرند که در یک زمینه خاص کار کنند. این بی‌اطلاع ماندن از فعالیت‌های دیپارتمان‌های دیگر باعث می‌شود که ما به صورت جزیره‌ای کار کنیم، هر چند که ممکن است کارهای خوبی هم انجام شود ولی هیچ وقت به هم وصل نمی‌شود و با یکدیگر به اشتراک گذاشته نمی‌شود. در زمان

تحصیل خودم، فقط دانشگاه تهران دوره دکتری را داشت ولی الان دانشگاه‌های دولتی به اضافه دانشگاه‌های آزاد و پیام نور این کار را انجام می‌دهند بدون اینکه نیازسنجی و سیاست‌گذاری شده باشد. ما دانشجوی می‌گیریم برای اینکه صرفاً دانشجوی بگیریم و فارغ‌التحصیلش کنیم و این بدترین کاری است که در آموزش عالی در حال اتفاق افتادن است و هیچ کس هم به فکرش نیست. مهم‌ترین مشکل ما در تربیت نیروی متخصص این است که سازمان‌ها، نهادها، مؤسسات و آموزشگاه‌های متعددی وجود دارند که هر کدام کار خودشان را انجام می‌دهند. نگاه ما در آموزش عالی نگاه کمی است. برای کیفیت کار، اولاً باید ببینیم چه کاری می‌توانیم انجام دهیم و ثانیاً برنامه‌ای متمرکز به صورت کلان برای آینده این مملکت در نظر بگیریم. اینطور نباشد که مثلاً من دانشجوی بیشتری بگیرم، پردیس داشته باشم، شبانه داشته باشم و درآمد بیشتری داشته باشم. در آینده این جوان‌ها بیکار و افسرده می‌شوند و مشکلاتشان به خانواده‌هایشان منتقل می‌شود و همین‌طور این مشکلات زنجیروار تا شهرستان‌ها پیش می‌رود. من فکر می‌کنم بدون در نظر گرفتن این مسائل راه به جایی نخواهیم برد. این چند اتفاق باید بیفتد: کاهش توجه به کمیت، پرداختن به کیفیت و برنامه‌ریزی متمرکز در سطح کلان جامعه به صورت اورژانسی؛ یعنی ما زمان زیادی نداریم چون سال‌هاست با این بی‌برنامگی به سمت یک پرتگاه رفته‌ایم. پس در آینده اتفاق بسیار بدی در انتظار فارغ‌التحصیلان ما خواهد بود. هویت کسانی که مدرک در دست دارند زیر سؤال می‌رود که برای خود و خانواده‌هایشان تبعات بدی خواهد داشت و اصلاً چیزی در مملکت تولید نخواهد شد. فرض کنید ما در هر استانی ده تا بیست فارغ‌التحصیل ادبیات فارسی یا دکترای زبان‌شناسی نیاز داریم ولی وقتی این‌ها ۱۰۰ نفر شوند مزاحم همدیگر خواهند بود و مطمئناً کیفیت کارشان هم پایین خواهد آمد؛ به دلیل این که رقابتی ناسالم دارند، مسائل عدیده‌ای به وجود خواهند آورد که این مسائل به صورت خوشه‌ای در جامعه اضافه خواهند شد.

با توجه به فرمایش‌های شما چیزی که به ذهنم آمد این است که ما علاوه بر مسئله آموزش، مسئله بازار کار هم داریم. رشته زبان‌شناسی تا حدودی در سال‌های اخیر شناخته شده است. با توجه به این که در مؤسسه‌ها، مدرسه‌ها و مراکز روان‌شناسی باید یک زبان‌شناس حضور داشته باشد، آیا دانشگاه

این توانایی را دارد که کاری در این زمینه انجام دهد و مثلاً به وزارت علوم اعلام کند و این امر به سرانجامی برسد؟

• می‌توانند انجام دهند ولی این برنامه‌ریزی برای نیروی انسانی متخصص باید از طریق یک نهاد یا ارگان و به صورت کاملاً منسجم اتفاق بیفتد. دانشگاه‌ها می‌توانند پیشنهاد بدهند، کما اینکه ما مراکز کارآفرینی داریم که تا حدودی این کار را انجام می‌دهند ولی به صورت بسیار محدود و نمی‌دانند که در جاهای دیگر چه کارهایی در حال انجام است؛ یعنی بر اساس ذوق و سلیقه افرادی که در آن مراکز کار می‌کنند اطلاعاتی دریافت می‌کنند. مسئله مهم این است که در بسیاری از رشته‌های مقطع تحصیلات تکمیلی، دانشجویان حتی کنکور هم نمی‌دهند یعنی ابتدایی‌ترین نیاز محیط دانشجویی که کیفیت‌سنجی است نادیده گرفته می‌شود. وقتی در دانشگاه‌های بزرگ دولتی به اسم پردیس و شبانه دانشجوی گرفته می‌شود - منظورم این نیست که آن‌ها دانشجویهای ضعیفی هستند چون ممکن است در میان آن‌ها دانشجویان درخشانی هم وجود داشته باشند، اما خوشبختانه دانشگاه و گروه ما خیلی به این سمت نرفته است - و او ۷۰ میلیون تومان پول می‌دهد و در دوره دکتری ثبت نام می‌کند، تصور این که گردانندگان این کار دلشان برای آینده جوانان این مملکت بسوزد برای من دشوار است و من صرفاً منافع مادی را در این کار می‌بینم. در واقع شاید بدبینانه‌اش این باشد که دوستان اصلاً علاقه‌ای به آینده ندارند و حتی باید گفت که این مبتذل کردن علم است. البته ممکن است کنکوری هم برگزار شود ولی این‌ها هیچ کدام به معنای واقعی کلمه کنکور نیستند. قرار است ۱۰ دانشجوی دکتری به اسم پردیس بگیرند ولی چه متقاضیان ۱۰ نفر باشند و چه ۲۰ نفر فرقی نمی‌کند، چون همه آن‌ها را می‌گیرند. به نظر من مشکلات ما همین‌ها هستند که هیچ کیفیتی باقی نمی‌گذارند چون در بازار کار، دانشجوی دکتری دانشگاه دولتی که زحمت کشیده و روی رساله‌اش وقت گذاشته، باید با دانشجویانی که متأسفانه در مواردی صرفاً مدرک دارند رقابت کند و اتفاقاً آن که زحمت کمتری کشیده راهش بازتر است و خیلی راحت‌تر مسیرش را ادامه می‌دهد؛ واقعاً مسائل آموزشی عجیب و غریبی داریم. اگر دانشجوی خارجی داشتیم، به صرف گرفتن پول، دوره‌هایی برگزار می‌کردیم و می‌گفتم ارزی وارد کشور شده و درآمدزایی شده است که خیلی هم خوب

است. اما آن‌ها فارغ‌التحصیلان خودمان هستند یعنی از بچه‌های این مملکت‌اند که قرار است فردا در آن کار بکنند. البته الان وضعیت رشتهٔ زبان‌شناسی نسبت به خیلی از رشته‌های دیگر بهتر است. متأسفانه گرفتن دانشجو در بسیاری از شهرستان‌ها که بیشتر از یک یا دو دبیرستان ندارند، همچنان ادامه دارد. نباید فقط دانشگاه‌های دولتی را در نظر بگیریم. دانشجویان دانشگاه‌های آزاد و غیره هم جزء انبوه این فارغ‌التحصیلان هستند و تفاوتی هم بین آن‌ها نیست.

بسیار متشکرم از اینکه وقت و تجربه‌تان را در اختیار ما قرار دادید.



Language and Globalization from the Perspective of Discourse Analysis: A Review of Two Books, *Language and Globalization*, and *Discourse*

Roozbeh Moradi

M.A. of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran

Abstract

In this essay, two recent approaches to the issues of language and globalization are theoretically discussed from the perspective of discourse analysis. In his book, *Language and Globalization*, Fairclough endeavors to cover a lot of topics in globalization discourse and combines a version of cultural political economy with critical discourse analysis. In the book written by Blommaert, there is a preliminary study of discourse consisting of an ethnic approach influenced by his background in linguistics, Humanities, and sociolinguistics of America. In Blommaert's approach, the issue of globalization is evident at all levels of analysis because it shapes the conditions of language styles in today's society. In both books, lots of analyses are done by considering the topic from different angles and cultural geography. While Fairclough emphasizes on language representativeness as a tool for textual analysis of globalization discourse, Blommaert has dedicated his analysis to the creation of language balances and unequal distribution of language styles in a globalized world. In both cases, a lot of issues are offered to the readers who have different research fields in social sciences or are interested in the linguistic aspects of globalization.

Keywords: sociolinguistics, discourse analysis, globalization discourse, Fairclough, Blommaert.

References

- Croft, W. and Cruise, D. Alan (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar, i, Theoretical Prerequisites*. Stanford: Stanford University Press.
- Lee, D. (2003). *Cognitive Linguistics*. Oxford: Oxford University Press.
- Newman, J., & Rice, S. (2004). Patterns of Usage for English SIT, STAND and LIE: A Cognitively- Inspired Exploration in Corpus Linguistics. *Cognitive Linguistics*, 15(3), 351-396.
- Pauwels, P. (2000). Put, set, lay and place: *A Cognitive Linguistic Approach to Verbal Meaning*. Lincoln Europa.
- Raymond, W. and J. Gerard. (2001). *Metaphor in Cognitive Linguistics: Selected Papers from the Fifth International Cognitive Linguistic Conference*. Bebc Publisher.
- Rosch, E. (1983). *Prototype classification and Logic Classification*. Berkeley: University of California.
- Saeed, J. (2013). *Semantics*. Third edition. Blackwell Publishing.

Table 3. Epistemic correspondence between source and target domains

1- When a breakable object undergoes much pressure, it breaks.	1- When a person faces problems, he is damaged.
2- A broken object is difficult to repair	2- A damaged person may not recover again

As shown in Table 3, a person is compared to a breakable object. One of the similarities is that both of them may be damaged as a result of pressure. Moreover, a broken object is difficult to repair. This is true about a damaged person; so that he may not recover again.

4. Results

In this study, the transitive form of the verb /ʃekastan/ ‘to break’ was analyzed within a cognitive linguistics framework. It became evident to the writer that there were different senses of the verb /ʃekastan/ explored in different sentences. Therefore, the verb /ʃekastan/ is a polysemous predicate. By supposing that the prototypical meaning of the verb is to ‘make into pieces’, other meanings were compared to the prototype. The notion of radial category was used to conceptualize the various meanings expressed by the verb /ʃekastan/ as a web radiating from the central point ‘make into pieces’. So, categorization of this verb was gradable. The very nearest meaning to the prototype was the second sentence in which the verb was used in the meaning of ‘damage’. The farthest meaning to the prototype was the seventh sentence in which the verb was used in the meaning of ‘increase’. Some senses had a close meaning relation with the prototype. Some other meanings did not have any relation with the prototype. In this case, the verb had extended a totally different meaning from the prototype. Also it was revealed that polysemy is a language process and is not accidental at all. It relies on human experiences of the real world. By using the formula TARGET DOMAIN IS SOURCE DOMAIN for the verb /ʃekastan/, the metaphorical links between the domains were described.

By considering the first sentence in the examples given before, the window was made into pieces. In the second sentence /moʃkelat-e ʔegtesadi ʔali ra **ʃekast**/, a person is compared with a fragile thing that some problems break him. So, the verb means ‘hurt’. The noun /ʔahd/ means ‘promise’ and is capable of being broken by one of the partners. Also, /namaz/ ‘prayer’, /mogarrarat/ ‘rules’, /eʔtesab/ ‘strike’ and /rekord/ ‘record’ can be broken. It seems that a metaphor has been used in these verbs. ‘Metaphor’ in cognitive linguistics is a two-way affair: it can go from linguistic metaphor to conceptual metaphor, or from conceptual metaphor to linguistic metaphor. For instance, cognitive linguists have used the abundant and systematic presence of metaphors in a language as a basis for postulating the existence of conceptual metaphors, which illustrates the move from language to thought (Raymond & Gerard, 2001: 1). Lakoff and Johnson use a formula TARGET DOMAIN IS SOURCE DOMAIN to describe the metaphorical link between the domains (Croft & Cruise, 2004: 196). Metaphor makes a relationship between the two domains. For example, in the second sentence, the source domain is ‘a fragile thing’ and the target domain is ‘human’. There are some ontological correspondences between the two domains that are shown in Tables 2:

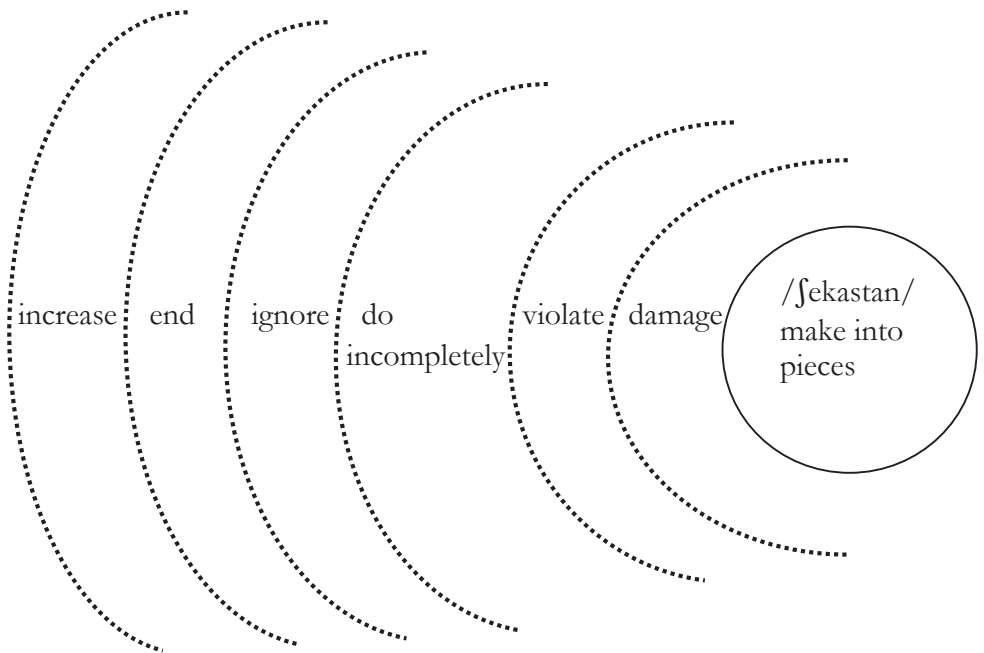
Table 2. Ontological correspondence between source and target domains

Source	Target
a breakable object	human
	promise
	prayer
	law
	hunger strike
	record

Table 3 shows the epistemic correspondence between human and a breakable object in the sentence /moʃkelat-e ʔegtesadi ʔali ra **ʃekast**/.

Lakoff (1987) uses ‘radial category’ for the characteristic pattern produced by the metaphorical extension of meaning from a central origin (Saeed, 2013: 370). In this respect, radial category can be used to conceptualize the various meanings expressed by the verb /ʃekastan/ as a web radiating from the central point ‘make into pieces’. So, categorization of this verb is gradable. The very nearest meaning to the prototype is the second sentence in which the verb is used in the meaning of ‘damage’. The farthest meaning to prototype is the seventh sentence in which the verb is used in the meaning of ‘increase’.

Figure 1. Possible radially for the verb /ʃekastan/



In the sentence /varzeʃ-kar record ra ʃekast/, the meaning of the verb has been extended to a meaning totally different from the prototypical meaning. In languages of the world, some verbs have more readiness to extend their meanings than other verbs (Pauwels, 2000; Newman & Rice, 2004). The verb /ʃekastan/ in Persian is one of them.

assimilated to the category on the basis of their perceived resemblance to the prototype (1987: 371). The pioneering experimental and theoretical work on prototype theory was carried out by Rosch and her co-workers, although this built on earlier insights, notably Wittgenstein (1953) and Brown (1958) (Croft & Cruise, 2004: 77). Prototypes, as reference points of categories, may be representative either because the most representative members of categories are taken as the prototype or because those members are salient points in a domain and the category tends to form around them so that they become representative of it (Rosch, 1983:74).

The first meaning that a Persian speaker can think of the verb /*ʃekastan*/ is ‘to break’. So, the prototype meaning can be ‘make into pieces’. Consider the first sentence in the examples ~~that were~~ given above:

/ʔali ʃiʃe ra **ʃekast**/ ‘Ali **broke** the window.’

This sentence means that the window was made into pieces. In the second sentence (2), /*moʃkelat-e ʔegtesadi ʔali ra ʃekast*/, the verb is used to describe a person’s situation. In fact, a person is compared with a fragile thing that some problems break him. The verb in the third sentence (3) means ‘hurt’. The noun /*ʔahd*/ means ‘promise’ and is capable of being broken by one of the partners. Similarly, /*namaz*/ ‘prayer’, /*mogarrarat*/ ‘rules’, /*eʔtesab*/ ‘strike’ and /*rekord*/ ‘record’ can be broken. Examples (1) to (5) encompass negative consequences, whereas example (7) encompasses a positive consequence. Therefore, the degrees of relativity to the prototype are not the same in all of the sentences. The phenomenon that we find a group of related but distinct meanings attached to a word is called ‘polysemy’ (Saeed, 2013: 370).

3.3. Radial category

The notion of radiality is central to cognitive linguistics (Lee, 2003: 53).

verb /ʃekastan/ in Persian. For better understanding, their meaning is presented in Table 1:

Table 1. The meanings of the verb /ʃekastan/ in different sentences

Example	Meaning
1	make into pieces
2	damage
3	violate
4	do incompletely
5	ignore
6	end
7	increase

How can our mind relate these different meanings to one another? In cognitive linguistics, it is assumed that in order to relate meanings, speakers resort to some strategies like ‘categorization’, ‘prototypical meaning’ and ‘radial category’.

3.1. Categorization

Categorization is one of the most basic human cognitive activities. Categorization involves the apprehension of some individual entity, some particular experience, as an instance of something conceived more abstractly that also encompasses other actual and potential instantiations (Croft & Cruise, 2004: 74). For instance, a specific animal can be construed as an instantiation of the species DOG, a specific patch of color as a manifestation of the property RED, and so on (ibid: 74).

3.2. Prototype

Prototypical meaning is a kind of categorization. According to Langacker, a ‘prototype’ is a typical instance of a category, and other elements are

another source of data gathering. All of the sentences include a subject, an object, and a verb. The sentences are in active voice. The passive voice sentences are not included in the data. The verb is analyzed within the framework of cognitive linguistics.

3. Data Analysis

There are different sentences in Persian with the verb /ʃekastan/. Some of these sentences are listed below from (1) to (7).

- (1) /ʔali ʃiʃe ra ʃekast/
Ali **broke** the window.
- (2) /moʃkelat-e ʔegtesadi ʔali ra ʃekast/
Economical problems **broke** Ali.
- (3) /ʔali ʔahd-aʃ ra ʃekast/
Ali **broke** his promise.
- (4) /ʔali namaz-aʃ ra ʃekast/
Ali **broke** his prayer.
- (5) /ʔanha mogarrarat ra ʃekastand/
They **broke** the rules.
- (6) /ʔanha eʔtesab-e gaza ra ʃekastand/
They **broke** hunger strike.
- (7) /varzeʃ-kar rekord ra ʃekast/
The athlete **broke** the record.

The examples presented in (1) to (7) show the different meanings of the

1. Introduction

Cognitive linguistics emerged in the 1980s. It placed central importance on conceptual processes and embodied experience in the study of language. Meanings of a word can be rooted in experience. There are a lot of abstract concepts in every language. It seems that the meanings of some abstract concepts are conveyed through concrete words. When somebody suffers emotional distress, he or she may be disturbed and annoyed. So, in order to describe this situation, the person can say “My heart is broken”. The same meaning is conveyed by the verb /ʃekastan/ ‘to break’ in Persian. The present study investigates the different meanings that this verb has in different collocations with other words. In some of the usages of the verb /ʃekastan/, there is an abstract meaning. The question is, how many meanings can this verb have? The other question is that, how much related are those meanings to each other? How do we understand the different meanings of the verb and make a relationship between them in our minds? ‘Categorization’ is one way of understanding the different meanings and relates them to each other. Categorization is not restricted to human beings. An animal has cognitive capabilities like vision. Humans use language. So, they depend on their language to make categorization. When someone encounters the two sentences “The window is broken” and “My heart is broken”, in the light of the ‘prototypical meaning’ of the verb ‘break’, he or she can recognize or guess the meanings of the two sentences. ‘Radial category’ is used to conceptualize various meanings radiating out from a central point.

2. Data Gathering

The verb /ʃekastan/ in Persian can be used as both an intransitive and transitive verb. This research is only restricted to the transitive verb. The data are gathered from both written and spoken languages accessible to the writer. Furthermore, the intuition of the writer as a native speaker is

A Cognitive Approach to the Polysemic Verb /ʃekastan/ in Persian

Dr. Arsalan Golfam¹

Associate Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran

Fatemeh Shahverdi Shahraki²

PhD Student of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran

Abstract

The aim of this research is to investigate some senses of the verb /ʃekastan/ and to explicate the relations based on some related concepts in cognitive linguistics such as categorization, radial category and prototype. The study is restricted to the transitive verb /ʃekastan/. The data are gathered from both written and spoken languages accessible to the writer. Furthermore, the intuition of the writer as a native speaker is another source of data gathering. The results of the study showed that the prototypical meaning of the verb is 'to break'. Among the different uses of the verb, there are some related senses and some discrete senses. The relation can be described as a web radiating out from a central point. In this respect, the categorization of the verb is gradable; that is, from the very nearest meaning to the farthest to the prototype. The farthest meaning has a discrete meaning that is totally different from the prototypical meaning of the verb.

Keywords: categorization, radial category, prototypical meaning.

¹ E-mail: golfamar@modares.ac.ir

² E-mail: fathemeh.shaverdi@yahoo.com